





سیری در معارف اسلام

# حقیقت و مراتب طهارت

متن سخنرانی های

استاد حسین انصاریان

تهران - مسجد شهید بهشتی - دهه اول جمادی الاول - ۱۳۹۵ هـ ش



[www.erfan.ir](http://www.erfan.ir)

## حقیقت و مراتب طهارت

(سیری در معارف اسلامی)

- ❑ مؤلف: استاد حسین انصاریان .....
- ❑ پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان .....
- ❑ ویرایش: نهانندی .....
- ❑ صفحه‌آرا: ف. جانباز و ابوالفضل کریمی .....
- ❑ ناظر فنی: سید ضیاءالدین پورمحمودیان .....
- ❑ لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان .....

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهیدفاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷  
تلفن تماس: ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه: ۰۹۱۹۶۵۲۲۰۲۴

## فهرست مطالب

۱۱	جلسه اول: توحید حقیقی
۱۳	محبوب خدا چگونه است؟
۱۳	تفاوت شکر و حمد
۱۴	نماز با حضور قلب
۱۴	نیت واقعی
۱۴	معبود واقعی کیست
۱۶	توحید واقعی
۱۷	وساطت نه معبودیت
۱۷	اطاعت از نبی در طول اطاعت از خداوند
۱۷	شایستگی خداوند برای پرستش
۱۸	داستان عالم یونانی
۱۹	معنای حقیقی «لا اله الا الله»
۱۹	بازتاب درک حقیقی «لا اله الا الله»
۲۱	نماز مسیر است نه هدف
۲۲	ستایش و ثنای خداوند
۲۲	وظیفه محبوب ثناگو شدن است
۲۳	طهارت مقدمه محبویت
۲۴	درباره میلاد حضرت زینب <small>علیها السلام</small>



## حقیقت و مراتب طهارت

جلسه دوم: طهارت باطنی، حکمت‌ها و ارزش‌های الهی..... ۲۵

طهارت باطنی..... ۲۷

اعمال، با ایمان به حق است که پذیرفته می‌شود..... ۲۸

ارزش کار بر وزن حُسن فاعلی و فعلی..... ۲۸

خداوند عاشق «اهل طهارت» است..... ۲۹

خطرهای دنیا ساخته خداوند نیست!..... ۳۰

کسی بی اذن خدا سر از حکمت افعال خدا در نمی‌آورد..... ۳۱

ارزش‌ها ملاک در انتخاب..... ۳۱

ادامه داستان آفرینش شیطان..... ۳۲

یک نمونه از سر در نیاوردن از حکمت الهی..... ۳۳

متطهرین عاشقان ارزش‌های الهی..... ۳۴

هر چه در عالم هست دائماً تسبیح خداوند را می‌گوید..... ۳۵

میل انسان‌ها بر اساس ذات است..... ۳۶

روضه حضرت زینب علیها السلام..... ۳۷

جلسه سوم: سعادت واقعی..... ۳۹

خدا عاشق طهارت و پاکی است..... ۴۱

پیروی از هدایت خدا دو سود برای انسان دارد..... ۴۲

نمونه‌ای از پیروان هدایت..... ۴۳

سعادت در این دنیا در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله..... ۴۵

ادامه داستانی از یک فرد هدایت شده..... ۴۷

آثار نور هدایت..... ۴۸

عشق به مرگ از آثار نور هدایت..... ۴۹

فدا شدن در مسیر اهل البیت علیهم السلام از آثار نور هدایت..... ۵۰

جلسه چهارم: رجس چیست؟..... ۵۳

طهارت واقعی..... ۵۵



## فهرست مطالب

- ۵۷ ..... رجس به معنای واقعی
- ۵۸ ..... حسد مصداقی از رجس
- ۶۰ ..... حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا
- ۶۲ ..... رجس بد اخلاقی، ایمان را فاسد میکند
- ۶۹ ..... **جلسه پنجم: انواع حیاء**
- ۷۱ ..... حیاء مانع توبه نیست
- ۷۲ ..... دو نوع حیاء وجود دارد
- ۷۳ ..... نتیجه حیاء عقل
- ۷۷ ..... چهار مقامی که خدا برای انسان قرار داده
- ۸۱ ..... **جلسه ششم: لزوم طهارت**
- ۸۳ ..... لزوم پاکی و طهارت
- ۸۳ ..... مصداق پاکی مانع حضور
- ۸۴ ..... انبیاء ﷺ مصداق کامل پاکی
- ۸۵ ..... داستانی از پاکان
- ۸۶ ..... کارکرد طهارت برای انسان
- ۸۷ ..... نمونه‌هایی از اهل طهارت
- ۹۳ ..... **جلسه هفتم: هدف دین در تمام اعصار**
- ۹۵ ..... دین، از آدم تا خاتم مبلّغ پاکی بوده است
- ۹۵ ..... تکمیل دین اسلام از بعد حضرت مسیح ﷺ
- ۹۶ ..... بررسی علل واحد بودن دین در تمام اعصار
- ۹۶ ..... دین در قرآن به صورت مفرد ذکر شده
- ۹۶ ..... ذکر نام تمام پیغمبران اولوالعزم ﷺ در قرآن
- ۹۷ ..... سفارش خداوند به پیغمبران اولوالعزم ﷺ
- ۹۷ ..... منظور از دین همان اسلام است



## حقیقت و مراتب طهارت

- ۹۷.....عاقبت انتخاب دینی بجز اسلام.....
- ۹۸.....کلمه نور در قرآن بصورت مفرد ذکر شده.....
- ۹۸.....ارتباط بین آیات دین و نور.....
- ۹۹.....احکام دین باری برای انسان نخواهد داشت.....
- ۹۹.....پرداخت خمس درسوره انفال.....
- ۹۹.....نماز خواندن باری برای ما نخواهد داشت.....
- ۱۰۰.....هدف از فرستادن دین چه بوده؟.....
- ۱۰۱.....بهشت و جهنم ابدی است.....
- ۱۰۱.....درخواست بهشت و جهنم در دنیا.....
- ۱۰۲.....التماس و پشیمانی جهنمیان.....
- ۱۰۲.....نتیجه پاکي بهشت است.....
- ۱۰۳.....مقام شاکرین.....
- ۱۰۳.....حکایتی از زندگی پاک.....
- جلسه هشتم: مراتب طهارت.....**
- ۱۰۷.....
- ۱۰۹.....عبالله واقعی یا امجاد.....
- ۱۰۹.....نگاه امجاد به طهارت.....
- ۱۱۰.....مراتب طهارت طبق دیدگاه امجاد.....
- ۱۱۰.....مرتبه اول طهارت: طهارت ظاهری.....
- ۱۱۰.....قبولی طهارت فقط از مومنین.....
- ۱۱۱.....منشا پاکي و طهارت.....
- ۱۱۱.....رسول خدا ﷺ الگوی پاکیزگی.....
- ۱۱۲.....پیمان الهی با خداوند.....
- ۱۱۴.....رعایت ترتیل در قرائت قرآن و ادعیه.....
- ۱۱۴.....ادب و شرایط قرائت دعای کمیل.....
- ۱۱۵.....آداب حفظ و نگهداری مساجد.....





## فهرست مطالب

- مرحله دوم طهارت: طهارت باطنی ..... ۱۱۶
- مرحله اول و دوم طهارت باطنی: مذمومه و ممقوته ..... ۱۱۶
- بهشتی که حضرت آدم علیه السلام در آن ساکن بودند ..... ۱۱۷
- بخل عامل راندن حضرت آدم و حوا از بهشت ..... ۱۱۷
- لطیفه در مورد حضرت آدم و حوا ..... ۱۱۸
- معنای حرص و بخل ..... ۱۱۸
- روایت در مورد جهنمی شدن حاجی به واسطه بخل ..... ۱۱۸
- بدیهای دیگر که در مرحله دوم طهارت باید از آن پاک شد ..... ۱۱۹
- مرحله سوم طهارت: طهارت قلب از غیر توحید ..... ۱۱۹
- مرحله چهارم طهارت: مخصوص انبیاء علیهم السلام ..... ۱۱۹
- جلسه نهم: مراحل طهارت** ..... ۱۲۱
- رابطه قلب سلیم و مراحل طهارت ..... ۱۲۳
- مراحل طهارت ..... ۱۲۳
- مرحله اول: پاکی بدن از آلودگی‌های ظاهری ..... ۱۲۳
- آب عامل طهارت و گاکی در مرحله اول ..... ۱۲۴
- وضو عاملی دیگر برای طهارت ..... ۱۲۴
- تفاوت وضوی افراد اهل شریعت با وضوی افراد عادی ..... ۱۲۴
- وضو داستان حضور است ..... ۱۲۶
- مرحله دوم طهارت: طهارت جوارح بدن از گناه ..... ۱۲۷
- داستانی از طهارت جوارح ..... ۱۲۷
- پاکی از بدترین گناهان در مرحله دوم ..... ۱۲۸
- روایت اهل البیت علیهم السلام از بهشت و جهنم ..... ۱۲۸
- مرحله سوم طهارت: طهارت از رذائل ..... ۱۲۹
- مرحله چهارم طهارت: طهارت از غیر خدا ..... ۱۲۹
- فلسه غیبت کبری ..... ۱۳۰



## حقیقت و مراتب طهارت

- عیبهای شیعیان که مانع ظهور است ..... ۱۳۰
۱. جمع‌آوری اموال ..... ۱۳۰
۲. دسته دسته شدن در بین شیعیان ..... ۱۳۰
۳. قطع رحم ..... ۱۳۱
- طهارت معنوی حضرت مریم علیها السلام ..... ۱۳۱
- گریه بر مصائب امام حسن علیه السلام پاک کننده‌ای بینظیر ..... ۱۳۲
- جلسه دهم: آثار طهارت** ..... ۱۳۳
- مقدمه ..... ۱۳۵
- خصوصیت عارفین (جلوه گران طهارت) ..... ۱۳۵
- معنای عارف در مکتب اهل البیت علیهم السلام ..... ۱۳۶
- عارفین و مطلع الفجر ..... ۱۳۶
- معنای اصطلاحی مطلع ..... ۱۳۶
- مطلع الفجر از نشانه‌های حکمت الهی ..... ۱۳۶
- فلسفه وجودی مطلع الفجر ..... ۱۳۷
- انواع مطلع الفجر ..... ۱۳۷
- روایت در مورد ابواب علم ..... ۱۳۸
- علم واقعی نزد اهل البیت علیهم السلام نه غیر ..... ۱۳۹
- نبودن مطلع الفجر برابر با نیستی و عدم ..... ۱۳۹
- بالرزش‌ترین مطلع الفجر: وجود انسان ..... ۱۴۰
- انسان مطلع الفجر قرآن ..... ۱۴۰
- توضیح یکی از بطون آیه شریفه (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ) ..... ۱۴۱
- منصه ظهور بلد پاک ..... ۱۴۲
- حضرت خدیجه علیها السلام بلد پاک ..... ۱۴۲
- حضرت زهرا علیها السلام، درخت پاک و فرزندان شاخه‌های آن ..... ۱۴۳



جلسہ اول

توحید حقیقی



## محبوب خدا چگونه است؟

یک بحث بسیار مهم در کتاب خدا قرآن مجید مطرح است که لازم هست هم ما گویندگان و هم مردم به این بحث پرفایده اصیل توجه دقیق داشته باشیم؛ چراکه در این بحث، پروردگار عالم -البته در سوره‌های متعدد- واقعیاتی را که در مردم قرار می‌گیرد و آن واقعیات سبب می‌شود مردم محبوب پروردگار قرار می‌گیرند، ما آنها را بدانیم و به فرموده امام صادق علیه السلام، اگر دانستی آن خصال و آن حقایق را که در وجود هرچه قرار می‌گیرد و محبوب خدا می‌شود، در خودتان دیدید؛ یعنی در ارزیابی خودتان با این‌گونه آیات قرآن مجید برایتان روشن و معلوم شد که خصلتهایی که در وجود هر که باشد، محبوب خداست در وجود شما هست، پروردگار مهربان عالم را ثنا بگویید و ستایش کنید.

### تفاوت شکر و حمد

اینجا امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فحمدالله» و نمی‌فرماید «واشکروالله»؛ «والحمدلله» با «واشکروالله» فرق دارد، معمولاً شکر بیشتر جهت‌گیری به طرف نعمت‌های مادی دارد، ولی حمد بیشتر جهت‌گیری به طرف نعمت‌های معنوی دارد و جدای از نعمت‌های معنوی هم، جهت‌گیری به طرف خود پروردگار دارد و این ستایش کردن را که خیلی مهم‌تر از شکر است، شما می‌بینید پروردگار عالم در شبانه‌روز ستایش کردن را ده‌بار بر همه ما که اهل خدا و قیامت و دنبال سعادت هستیم، دنبال نجات هستیم، واجب کرده است.



## نماز با حضور قلب

ما وقتی تکبیرة الاحرام را می‌گوییم، در رکعت اول نماز بعد از این که خداوند مهربان را به الله بودن و به رحمان بودن و به رحیم بودن، هم با قلبمان و هم با زبانمان می‌خوانیم؛ چون همه شما می‌دانید و در حدی به مسائل الهی عالم هستید! نماز اگر با زبان تنها باشد، یک عنصر مرده‌ای است و نمی‌تواند از انسان رد شود و به طرف پروردگار مهربان عالم حرکت بکند که هم به رضایت خدا برسد و هم به قبولی پروردگار.

## نیت واقعی

می‌دانید که یکی از واجبات نماز نیت است و می‌دانید نیت یک امر قلبی است، کاری به زبان ندارد؛ یعنی در اعمال واجب هیچ نیازی نیست که ما کارمان را به زبان بیاوریم. حالا بعضی‌ها عادت دارند به زبان هم می‌آورند و گاهی رو به قبله می‌ایستند و با توفیق پروردگار مهربان عالم، نماز را می‌خوانند؛ با توفیق پروردگار عالم می‌گویند سه رکعت نماز مغرب می‌خوانیم قربة الی الله. این لازم نیست و این نیت باید در قلب باشد، یعنی قلب باید توجه به حقیقت نماز داشته باشد و قلب باید بداند، بفهمد، متذکر باشد که پروردگار عالم فقط شایسته عبادت است و من هم واجب است در برابر وجود مبارک او عبادت بکنم و بر من هم لازم است که به طرف قرب او و رضایت او سفر بکنم و مسیر سفر من هم نماز است و حال و کیفیت سفرم به این است که من هر باری که نماز می‌خوانم، انوار نماز را به خودم انتقال بدهم؛ این نمازی می‌شود که قلب همراهش است و نه فقط زبان.

## معبود واقعی کیست

شما در قرآن مجید خواندید و بعداً هم می‌خوانید که پروردگار می‌فرماید: ﴿قَوْلٍ لِّمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾، وای بر نمازگزاران! نمازگزارانی که در نماز نیستند، نمازگزارانی که هیچ توجه قلبی نه به خدا دارند و نه به عبادت دارند و نه به خودشان دارند



که مخلوق و بنده هستند. یک نمازی را زبانشان می‌خواند، یعنی یک سلسله لغات عربی را پشت سر هم زبان می‌خواند، ولی جان، دل، توجه و تذکر در این نماز نیست و نماز هم جاده سفر نیست؛ چون می‌دانید که خود نماز هدف نیست. در سوره مبارکه طه می‌خوانیم که اولین باری که موسی بن عمران علیه السلام صدای پروردگار را شنید (از زمان حضرت آدم تا آن زمان، اولین کسی هم بود که صدای خدا را می‌شنید و خدا او را برای شنیدن صدای خودش انتخاب کرده بود)، اولین باری که صدای خدا را شنید، پروردگار فرمود: معبود فقط من هستم، **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا**، هیچ بتی معبود نیست و مخلوق است و تمام بت‌های ساخت دست بشر مخلوق‌اند؛ چون هیچ کاری از دستشان بر نمی‌آید و شایسته عبادت نیستند. تمام بت‌های زنده مثل شاهان، مثل قدرتمندان، مثل پولدارهای رده اول، مثل رؤسای دنیا، این‌ها معبود نیستند که شما آن‌ها را بپرستید و واجب باشد حرفشان را گوش بدهید، آن‌ها مخلوق‌اند! اشتباه عظیمی که از زمان قابیل تا حالا یک بدنه عظیمی از جامعه بشری داشته، این است که معبود را با مخلوق اشتباه گرفته‌اند؛ مخلوق یعنی موجود ضعیف، یعنی موجود به وجود آمده، یعنی موجودی که یک روزی از دنیا رخت برمی‌بندد، یعنی موجودی که مریض می‌شود، یعنی موجودی که می‌شود آن را با تبر شکست، بت را می‌شود شکست، مجسمه را می‌شود خرد کرد. شما در همین دهه فجر - آن‌هایی که آن زمان بودند - رفتید مجسمه‌ها را پایین کشیدید، مجسمه آن‌هایی که می‌گفتند اطاعت از ما واجب است و می‌گفتند چه فرمان یزدان! چه فرمان شاه! می‌گفتند ما معبود هستیم، یعنی واجب است بر ملت ایران که از فرهنگ ما، فکر ما، مجلس ما، قانون ما اطاعت بکنند؛ درحالی‌که واجب نبود، شاهان مخلوق‌اند و مریض می‌شوند، شکست می‌خورند، کور می‌شوند، سگته مغزی می‌کنند و می‌میرند، شایسته عبادت نیستند! خالق شایسته عبادت است، آن که خلق می‌کند، آن که کلید آفرینش در دست اوست، آن که همه چرخ‌ها را در این عالم می‌چرخاند، آن که زنده می‌کند، آنی که می‌میراند، آن که دستور می‌دهد تا بخار دریا بالا برود و ابر شود، به باد دستور می‌دهد که ابر را به هر کجا می‌گوییم ببر و به ابر دستور می‌دهد که هر کجا می‌گوییم

بار و بعد از باریدن باران، یک‌ماه دیگر کره زمین از گیاهان سبز مخمل‌پوش می‌شود و این شایسته پرستش است.

### توحید واقعی

اول مطلبی که به موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ اعلام کرد، این بود؛ یعنی شما اگر به کلمه «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا» در سوره طه دقت بفرمایید و همین کلمه «اله» را با عقل مبارکتان، با قلب پاکتان لمس بکنید، پیش خودتان تمام بتان جاندار و بی‌جان را محکوم می‌کنید و هیچ‌وقت دیگر به حرف کسی گوش نمی‌دهید که حرفش ضد خداست، گرچه پدر و مادرتان باشد. ممکن است یک پدر و مادری مخالف دین باشند، یک پدر و مادری مشرک باشند، یک پدر و مادری بت‌پرست باشند، یک پدر و مادری شاه‌پرست باشند، یک پدر و مادری وطن‌پرست باشند، پرستش ویژه خداست و ویژه وطن نیست، ویژه شخص نیست، ویژه بت نیست، حالا این پدر و مادر با عظمت پدری، شخص را کار ندارم و پدربودنش عظیم است، مادربودنش عظیم است! این پدر، این مادر با حیثیت پدربودن و مادربودن با اشک چشم به شما می‌گویند نماز نخوان، به شما می‌گویند راضی نیستیم خمس بدهی، به شما می‌گویند راضی نیستیم روزه بگیری! پروردگار عالم در قرآن نه یک‌جا، نه دو‌جا، یکی‌اش در سوره لقمان است: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا يُسَلِّمُ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا»<sup>۱</sup>، اگر شما را با فشار وارد بکنند که در کنار من آن‌ها را مورد پرستش قرار بدهی، «فَلَا تُطِعْهُمَا»، حرف‌هایی که می‌زنند، به صلاح دنیا و آخرت تو نیست. دعوتی که از تو می‌کنند، نتیجه جواب‌دادن به این دعوت جهنم است و گوش نده؛ چون آن‌ها حق ندارند مورد پرستش قرار بگیرند. شما هم حق نداری آن‌ها را بپرستی! اول این را به موسی بن عمران عَلَيْهِ السَّلَامُ القا می‌کند که معبود فقط من هستم. ما خیلی از روزها همین حقیقت را به زبان جاری می‌کنیم، اما یادمان می‌رود قلبمان را به دنبالش بفرستیم! «لا اله الا الله»، معبودی در این عالم که معبود حق باشد و شایسته این باشد که اطاعت از او واجب باشد، فقط خداست.





### وساطت نه معبودیت

حالا اگر یک نفر آمد و به ما گفت که آقا بیا این پول سنگینی که داری یک درمانگاه درست کن، اگر من به حرف او گوش بدهم، آیا او را پرستیده‌ام؟ نه، اگر من را دعوت به خیر می‌کند \_قرآن مجید می‌گوید\_ حرفش را گوش بده: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ﴾ پس من دارم حرف خدا را گوش می‌دهم و نه حرف او را؛ او یک دلال و یک واسطه است که به ذهنش رسیده بیاید و برای من دلسوزی کند بگوید یک مقدار از پولت را درمانگاه کن! یک مقدار از پولت را ایام فاطمیه است، ده‌تا جهیزیه بخر و به ده‌تا خانواده مستحق بده، بیاید به من بگوید برو چندتا خانه است که هنوز نتوانسته‌اند گاز کشی بکنند، آنجا را گاز کشی کن، حرف‌های مثبت حرف خداست، ولی از دهان بنده خدا درمی‌آید.

### اطاعت از نبی در طول اطاعت از خداوند

الآن همه ما از رسول خدا ﷺ اطاعت می‌کنیم و می‌گوییم اطاعتش هم واجب است، یعنی ما داریم از غیر خدا اطاعت می‌کنیم؟ نه پروردگار می‌فرماید: ﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ چون پیغمبر ﷺ در کل عمرش و همه انبیاء ﷺ، شما را به خیر دعوت می‌کنند؛ درحقیقت، اطاعت از آنها اطاعت از من است.

### شایستگی خداوند برای پرستش

بعد از القای این مسئله که معبود شایسته پرستش جز من در این عالم نیست، چرا و به چه دلیل؟ چون کلیددار عالم هستی است، چون مرگ و حیات دست اوست، چون رویاندن گیاهان دست اوست، چون کارگردانی آسمان‌ها و زمین دست اوست، چون شفای بیمار دست اوست، او لایق پرستش است، اما بت‌های بی‌جان در این عالم چه کاره هستند؟ لذا کسانی که اهل خدا بودند، از هیچ بت زنده‌ای \_هرچه هم که قدرت داشت\_ حساب نمی‌بردند، اصلاً!

۱. مائده: ۲.

۲. نساء: ۸۰.

## داستان عالم یونانی

همین چندروز پیش در کتاب می‌دیدم شاه یونان، یک‌زمانی کشور یونان جزء کشورهای بود که در دنیا و نه فقط در منطقه اروپا و آسیا حرف اول را می‌زده و هم از نظر علمی، هم از نظر نظامی بسیار قوی بوده است. پادشاه یونان می‌خواست از یک محلی عبور بکند، یکی از عالمان آن زمان یونان نشسته بود، به دیوار تکیه داده بود و پاهایش را دراز کرده بود. مسیر دیگری هم نبود و شاه باید از آنجا رد می‌شد. مأمورها آمدند و گفتند: آقا بلند شو! گفت: بلند نمی‌شوم. گفتند: اعلیٰ حضرت دارد رد می‌شود! گفت: رد شود، راه به اندازه‌ای هست که اسبش عبور بکند. من بلند نمی‌شوم! گفتند: چرا بلند نمی‌شوی؟ گفت: برای اینکه اینجا ملک عمومی است و ملک شاه نیست، ملک اختصاصی نیست، مسیر عمومی است و من هم خسته شدم، نشستم پایم را دراز کردم و دارم استراحت می‌کنم. این‌ها داشتند با این مرد گفت‌وگو می‌کردند که اسب شاه را ایستادند. شاه گفت: چرا حرکت نمی‌کنید؟ گفتند: آن‌جا مأمورها با یکی درگیر هستند. گفت: با چه کسی درگیر شده‌اند؟ گفتند: یک نفر نشسته، پایش را دراز کرده و بلند نمی‌شود. گفت: جلوی اسب من را رها بکنید، آرام آمد و روبروی این عالمی ایستاد که نشسته بود، گفت: من داشتم رد می‌شدم، شما هم خبردار شدی و حالا بلند نشدی، عیبی ندارد که جا را خالی نکردی، چرا پایت را جمع نکردی؟ آخر پا دراز کردن یک‌زمانی می‌گفتند بی‌ادبی است! به شاه گفت: من دوتا دست‌هایم را جمع کردم که راحت بتوانم پایم را دراز کنم. هر وقت آدمم دستم را پیش تو دراز کردم که یک قران به من بده، آن وقت پایم را جمع می‌کنم! چون آن وقت اسیر تو می‌شوم، اما الآن تو هم یکی مثل من هستی؛ پس برای چه پایم را جمع کنم؟ گفت: یک چیزی از من بخواه! من حاضرم همین الآن یک باغ به تو بدهم، یک خانه به تو بدهم، یک اسب به تو بدهم، یک مستمری برایت درست کنم و ماهی مثلاً هزار دینار طلا بگیری. یک چیزی بخواه تا من رد شوم! گفت: اگر من چیزی نخواهم، رد نمی‌شوی؟ گفت: نه! گفت: مانعی ندارد، الآن تازه آفتاب درآمده و خیلی هم این آفتاب مطبوع است، جناب‌عالی جلوی من ایستاده‌ای و

جلوی آفتاب را گرفته‌ای، خواسته من این است برو کنار تا آفتاب به من بخورد و من هیچ خواسته دیگری ندارم.

### معنای حقیقی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

اگر انسان همین «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد، موحد می‌شود؛ اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد، دیگر عمل هدرشدنی انجام نمی‌دهد؛ اگر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد، دنیای بسیار عالی پیدا می‌کند؛ گرچه دنیایش نون و پنیر انگور باشد یا نان و ماست یا آبگوشت باشد؛ ولی یک دنیای پاک، یک دنیای سالم، یک لقمه‌ای که هر لقمه‌اش را می‌خورد و درونش تبدیل به نور می‌شود؛ اگر آدم موحد باشد، یعنی اگر آدم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد و با فهم «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، خودش در عالم برزخ خورشید نوردهنده در تاریکی برزخ می‌شود؛ یعنی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد، خودش یک پارچه نور می‌شود.

### بازتاب درک حقیقی «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»

این آیه در سوره حدید است و به پیغمبر خدا ﷺ می‌فرماید (چقدر این آیه زیباست): همین نور، اگر انسان «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» را بفهمد، خورشید می‌شود، نور می‌شود، همه چیزش نور می‌شود. من در روایت دیدم پیغمبر ﷺ از خدا درخواست می‌کرد که خدایا! قلب من، پوست من، گوشت من، چشم من، گوش من، دست من، پای من را نور قرار بده. از خدا می‌خواست همه چیزش نور بشود. این نور، همان جلوه «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» در وجود انسان است. آیه به پیغمبر ﷺ می‌گوید: «یوم»، یوم یعنی روز قیامت، ﴿تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾، هرچه مرد مؤمن است، هرچه زن مؤمن است، در قیامت با چشمت می‌بینی. ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾<sup>۱</sup>، نورشان نه نور من، ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ﴾<sup>۲</sup> - این خیلی مسئله مهمی

۱. حدید: ۱۲.

۲. حدید: ۱۲.

۳. حدید: ۱۲.

## حقیقت و مراتب طهارت

است\_ نورشان را می‌بینی که پیشاپیش آن‌ها و از طرف راستشان در حرکت است، در این نوری که حرکت می‌کنند، ﴿بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا﴾، به آن‌ها مژده می‌دهند راهی که می‌روی، به طرف بهشت می‌روی! ﴿يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ﴾ یعنی موحد وقتی وارد برزخ می‌شود، خودش خورشید برزخ می‌شود، خودش نور برزخ می‌شود و موحد هم روز قیامت دادگاه ندارد، سؤال و جواب ندارد، چون موردی نیست که از او سؤال بکنند؛ سؤال یعنی چرا گفتن، به مؤمن چه بگویند؟ چه سؤالی بکنند؟ اگر بخواهند از مؤمن محاکمه بکنند، این جوری باید محاکمه بکنند: چرا نماز خواندی؟ چرا روزه گرفتی؟ چرا آدم خوبی بودی؟ چرا راست گفتی؟ این‌ها را که نمی‌پرسند! سؤال برای آن‌هایی است که همه‌اش کار منفی داشته‌اند که با بودن پیغمبر ﷺ، قرآن، امام علیؑ، عالم ربانی، مسجد و کتاب، چرا نماز نخواندی؟ با داشتن بدن سالم و نعمت، چرا عبد خدا نشدی؟ ولی از مؤمن نمی‌پرسند. من این مسئله را مفصل در سمت خدا گفتم که فردا پخش می‌شود. مؤمن معنی ندارد که دادگاه داشته باشد. الآن من و شما را در دنیا به دادگاه ببرند و بگویند چرا بدهکار نیستی؟ چنین دادگاهی در دنیا تشکیل نمی‌شود که آدم را بخواهند بگویند آقا شما بدهکار نیستی، محکومی! چرا زنا نکردی، محکومی! چرا رشوه نگرفتی، محکومی! چرا دزدی نکردی، محکومی! چنین دادگاهی در عالم نیست.

آن را که حساب پاک است از محتسب چه باک است

ما در قرآن می‌بینیم مردم مؤمن که در قیامت وارد می‌شوند، لبخند به لب دارند، «یضحکون»، این قدر شاد هستند؛ اگر دادگاه باشد که آدم شاد نیست، گردنش کج و غصه‌دار است. بعد از القای این مسئله، «الله» شایسته عبادت یکی است.

امروز شاه انجمن دلبران یکی است دلبر اگر هزار، ولی دل بر آن یکی است<sup>۳</sup>  
و همین توحید است.

۱. حدید: ۱۲.

۲. حدید: ۱۲.

۳. حافظ شیرازی.



## نماز مسیر است نه هدف

بعد آن خیلی مهم است! بعد از این که خدا در کوه طور، خودش را به عنوان اله مطرح می کند، دومین مطلبی که به موسی علیه السلام القا می کند، می فرماید: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ﴾، موسی علیه السلام نماز! موسی علیه السلام چندسال قبل از پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده است؟ ما تاریخ دقیقی نداریم! دوهزارسال، سه هزار سال، چهارهزارسال! تنها تاریخ درستی که داریم، از انبیائی که فاصله شان با پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم است، مسیح علیه السلام است که شش قرن گفته اند، ولی نمی دانیم بین موسی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله چند قرن است؛ ولی آن روزگار، خدا در کوه طور به موسی علیه السلام خطاب کرد: «أَقِمِ الصَّلَاةَ»، اما موسی علیه السلام بدان که خود نماز هدف نیست، بلکه نماز راه است و نه هدف. اگر هدف باشد که من به بندگانم می گویم به نماز رسیدی، دیگر هیچ کاری نکن! خود نماز راه است. «أَقِمِ الصَّلَاةَ» برای چه؟ «لِذِكْرِي»، که در باطن، در دلت، در قلبت، در چشمت، در گوشت، در خوردنت، در کسبت، در زن و بچه داری ات به من توجه داشته باشی. نماز برای زنده کردن توجه به من است که بدانی در همهء لحظات من کنارت هستم، من پیش تو هستم، من از رگ گردن به تو نزدیک تر هستم، من تو را می بینم، من مراقبت هستم، من مواظبت هستم. این نماز برای این است که تو سفر کنی؛ یعنی وقتی می گویی «الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»، خودت را به رحمت برسانی. یک دل مهربان، یک دست نان رسان، یک باطن نرم پیدا کنی. وقتی می گویی «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»، همهء وجودت بگوید بت را قبول نداری. «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» پرستش هرکسی غیر از تو را باطل می دانم، ولو پدر و مادرم باشند، ولو بچه ام باشند. ممکن است بچه من که خیلی مورد علاقه من است، بیاید بگوید من یک ماشین دومیلیاردی می خواهم، باید به حرفش گوش داد؟ یا دخترم به من بگوید عروسی من را در هتل آزادی بگیر که با دویست تا مهمان چهار صد میلیون باید بریزی و بیرون بیایی و تمام غذاها را هم ببرند دور بریزند. باید گوش بدهم؟ پرستش خیلی دقیق است، خیلی! پرستش اگر واقعی باشد، من از همه بت ها آزاد زندگی

## حقیقت و مراتب طهارت

می‌کنم، از خودم هم آزاد زندگی می‌کنم و دیگر خودم هم نمی‌پرستم؛ یعنی نمی‌نشینم ببینم دلم چه می‌خواهد و دنبال آنچه دلم می‌خواهد بروم. کامل در پرستش خدا به دلم القا می‌کنم که به من نگو چه می‌خواهم! من آدمی هستم که منتظرم ببینم خدا چه می‌خواهد و نه تو! من دلم می‌خواهد یک دختر بدحجاب بگیرم، این دل خلاف خدا می‌رود. خلاف خدا! من دلم می‌خواهد پنج‌ساعت شب پای ماهواره‌های کثیف بنشینم، این پرستش دل است، پرستش خودت است. فضای پرستش خیلی پاک است.

نماز هدف نیست، نماز راه است، سبیل الله است. اول این که این جاده را من از طریق نماز طی کنم و متخلق به اخلاق الهی بشوم؛ دوم از طریق نماز، پرستشم خالص -قربة الی الله- شود. از طریق نماز در شبانه روز ده‌بار به صورت واجب، خدا را ستایش کنم؛ یعنی از خدا تعریف کنم.

## ستایش و ثنای خداوند

ما باید عادت کنیم که از خدا تعریف بکنیم و ثناگوی خدا باشیم. این همه که از این و آن تعریف می‌کنیم، آن‌ها را یک‌متر قیچی کنیم، تعریف کردن از یکی را بکن، اما یک‌سانت و آن یک‌سانت هم اگر تعریف به‌جاست، تعریف کن! بقیه‌اش را خدا زبان به تو داده که از خودش حرف بزنی. نعمت خنده را به تو داده که گاهی هم برای خودش بخندی. همه‌اش غصه و ناله و درد دل و ندارم و نشده و این چه وضعی است و این‌ها را پیش خدا نبر! یک مقدار هم شادی ببر، خوشحالی ببر، یک مقدار هم القا کن و بگو: خدایا! من به همه چیز تو راضی هستم و از تو لذت می‌برم. این قیافه‌ای که به من دادی، الحمدلله؛ این زن و بچه‌ای که دادی، این هیكلی که دادی، این کاسبی را که دادی، خوشی‌ها را یک مقدار برای خدا ببر. ما عادت داریم که همه‌اش تلخی‌ها و گریه‌ها و شکایت‌ها و ناله‌ها و درد دل‌ها را آن طرف ببریم.

## وظیفه محبوب ثناگو شدن است

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند (به اول منبر برگشتم و همه این حرف‌ها باز کمک بود که به این‌جا برسیم): خصلت‌هایی که خصلت‌های مثبت و الهی است، که قرآن می‌گوید این



خصلت‌ها در هرکس باشد، محبوب خدا می‌شود و کسی که محبوب خدا بشود، گنجی است که نه به این کیفیت، به فرشتگان داده شده و نه به جن و نه به موجودات دیگر! محبوبیت! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: وقتی فهمیدی خصلت‌هایی که افراد را محبوب کرده، اگر در شما هست، «فحمدلله»، خدا را ستایش کنید! از خدا تعریف کنید! همه‌جا حرفش را بزنید و بگویید خدا چقدر لطف دارد، خدا چقدر احسان دارد، خدا چقدر کرم دارد، خدا چقدر محبت دارد که من را در آغوش اراده‌اش به‌جایی رسانده که محبوب خودش شده‌ام؛ اگر خودم به خودم بود، محبوب نمی‌شدم! قدرتش را نداشتیم، ولی این پروردگار من است که اراده کرد، لطف کرد و به من شایستگی داد که من محبوبش بشوم.

### طهارت مقدمهٔ محبوبیت

یکی از حقایقی که در وجود هرکسی باشد، قطعاً محبوب پروردگار می‌شود، طهارت است. این طهارت چه معنایی دارد؟ اینکه در قرآن می‌گوید: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۱</sup> این که در سوره توبه می‌گوید: ﴿فِيهِرِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾<sup>۲</sup> این طهارت چیست؟ یعنی مثل خارجی‌ها هر روز دوش بگیریم، خدا این را می‌گوید؟ یعنی ما پوست بدنمان را زیر یک‌خرده آب بگیریم، ما محبوب خدا می‌شویم؟ یا اگر هر روز استخر برویم و ده‌بار دور استخر بزنیم تا تمیز و پاکیزه بشویم، محبوب خدا می‌شویم؟ ان‌شاءالله فردا شب با همدیگر از خود قرآن و روایات دنبال می‌کنیم تا ببینیم این طهارت چیست که پروردگار عالم، مریم را که می‌خواهد تعریف بکند، با طهارت تعریف می‌کند؛ قرآن را که می‌خواهد تعریف بکند، خود قرآن با طهارت تعریف می‌کند؛ آن‌هایی که آیات را لمس می‌کنند، آن‌ها را با طهارت تعریف می‌کند؛ کل اهل بیت علیهم السلام را در سوره احزاب، با طهارت تعریف می‌کند؛ این طهارت چیست؟ ان‌شاءالله در جلسه بعد!

۱. بقره: ۲۲۲.

۲. توبه: ۱۰۸.

## دربارهٔ میلاد حضرت زینب علیها السلام

ولی در آستانه ولادت زینب کبری علیها السلام هستیم. خدایا! به حق زینب کبری علیها السلام، به ما و زن و بچه‌های ما، نسل ما و هرکسی که لیاقت در او می‌بینی، این طهارتی که این قدر در قرآن مجید روی آن مایه گذاشته‌ای، عنایت کن.

این طهارت چیست که اولیائش را به این تعریف می‌کند؛ مادر مسیح علیه السلام را به این تعریف می‌کند؛ قرآن را به این تعریف می‌کند؛ آنهایی که کتاب خدا را می‌فهمند، به این تعریف می‌کند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و حضرت امیر علیه السلام و صدیقه کبری علیها السلام و امام مجتبی علیه السلام و ابی عبدالله علیه السلام را به این تعریف می‌کند؛ حسین علیه السلام کیست؟ مطهر؛ فاطمه کیست؟ مطهره؛ قرآن چیست؟ مطهره؛ آنهایی که حقیقت قرآن را می‌فهمند، چه کسی هستند؟ مطهرین؛ خدا این طهارت را خیلی دوست دارد.

من که اصلاً دلم نمی‌آید با اینکه امشب، فردا شب و پس فردا شب به زینب کبری علیها السلام اختصاص دارد، برای او گریه نکنیم، دلم نمی‌آید! روزی که متولد شد، یعنی پنجم جمادی‌الاول مثل روز جمعه، تازه زینب کبری علیها السلام به دنیا آمده بود؛ یعنی هنوز بدنش گرم بود، لباس به او پوشاندند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم عجیب مشتاق بودند که این بچه را ببینند. در یک اتاق دیگر نشسته بودند، گفتند: آقا بچه به دنیا آمد. لباس هم به او پوشاندند. فرمودند: بردارید بیاورید! تا در بغل پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند، این چهره را که برانداز کردند، همان وقت برگشتند و فرمودند: هرکسی، هرکسی؛ یعنی هرکسی، هرکسی؛ یعنی امت من، یعنی همین شماها، مردم مؤمن، هرکسی برای این دختر گریه کند، ثواب گریه بر او مساوی با ثواب گریه بر حسن و حسین علیه السلام من است. این را وجود مطهر می‌گویند.

زینب چو دید پیکری اندر میان خون زخم تنش ز انجم هفت آسمان فزون<sup>۱</sup>





جلسه دوم

طهارت باطنی، حکمت ها و

ارزش های الهی



## طهارت باطنی

کلام درباره طهارت بود؛ البته نه طهارت با آب، بلکه این طهارتی که قرآن کریم و روایات مطرح می‌کنند. طهارت باطن از همه آلودگی‌های مربوط به باطن و طهارت عمل از همه خبائث مربوط به عمل است. این طهارتی است که وجود مقدس پروردگار مهربان عالم، عاشق آن است و خبر از عشق پروردگار به این طهارت به وسیله حضرت سیدالشهدا علیه السلام به ما رسیده است. حضرت سیدالشهدا علیه السلام هفت سال از عمر الهی و ملکوتی خودشان را در کنار پیغمبر عظیم‌الشان اسلام صلی الله علیه و آله بودند. گفتار ابی عبدالله علیه السلام به این صورت است: «كَانَ يَقُولُ»، «كَانَ» از نظر لغت فعل ماضی است و «يَقُولُ» فعل مضارع و آینده است. در ادبیات عرب وقتی که فعل ماضی با فعل مضارع ترکیب می‌شود، معنی ماضی استمراری می‌دهد؛ بنابراین معنی «كَانَ يَقُولُ» این است که حضرت حسین علیه السلام می‌فرمایند: تا من در آن هفت سال با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم، پیوسته، کراراً، همواره پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ»، خداوند عاشق همه ارزش‌هاست؛ یعنی همه پاکی‌ها، ارزش‌های درونی مثل ایمان، مثل مهربانی، مثل خشوع، مثل تسلیم‌بودن به حق، این‌ها همه پاکی‌هاست و پاکی‌های برون مثل عمل صالح، عمل مثبت، کار خیر؛ البته در آیات و روایات تذکر داده شده که ارزش عمل صالح و ارزش کار خیر برای مردم



مؤمن است. کسی که ایمان به خدا، ایمان به قیامت، ایمان به انبیا ندارد و عملش عمل بارزشی نیست، اگرچه قیافه عمل صالح باشد، پیش پروردگار ارزشی ندارد.

### اعمال، با ایمان به حق است که پذیرفته می‌شود

در روایات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله است و مرحوم فیض کاشانی نقل می‌کنند: اگر یک بی‌دینی، یک کافری، یک مشرکی ده تا درمانگاه بسازد، یک بیمارستان بسازد، یا به قول خود پروردگار در سوره براءت مسجد بسازد، روز قیامت به وزن این مسجد و این درمانگاه‌ها و این بیمارستان‌ها را روی دوش او می‌گذارند و با آن‌ها به جهنم پرتش می‌کنند. حالا آیه‌اش هم اگر می‌خواهید بشنوید، این آیه در سوره براءت است: ﴿مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ﴾، حق مردم بت‌پرست، حق مردم طاغوت‌پرست، حق مردم هواپرست، حق مردم شهوت‌پرست، حق مردم پول‌پرست نیست که مسجد بسازند.

### ارزش کار بر وزن حُسن فاعلی و فعلی

«شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ»، مسجدی که این‌ها می‌سازند، در تاریکی کفرشان می‌سازند و آن مسجد ارزشی ندارد؛ بنابراین عملی که از غیر مؤمن صادر می‌شود، مقید به قید صالح نیست و نمی‌شود گفت عمل صالح؛ فقط به قول قرآن می‌شود گفت یک عمل انسانی که می‌خواهد عمل صالح بکند، شرطش این است که هم حُسن فعلی داشته باشد، یعنی عملش براساس ایمان باشد و هم حُسن فاعلی داشته باشد، یعنی مؤمن باشد؛ اگر انسان حُسن فاعلی داشته باشد و مؤمن باشد، ولی عملش عمل درستی نباشد، قبول نمی‌شود؛ اگر حُسن فاعلی نداشته باشد، یعنی مشرک باشد، منافق باشد، کافر باشد، عملی که انجام می‌دهد، حُسن فاعلی ندارد؛ یعنی یک آدم کثیفی این کار را انجام داده و این ارزش ندارد.



امام حسین علیه السلام می‌فرمایند: که این جمله را پیغمبر صلی الله علیه و آله کراراً می‌فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ مَعَالِيَ الْأُمُورِ»، خداوند عاشق امور باارزش است، «وَيَكْرَهُ سَفْسَافَهَا»، و بسیار متنفر از کارهای بی‌ارزش است. کار بی‌ارزش هم کم نیست؛ دروغ، تهمت، غیبت، ظلم، مال مردم‌خوری، عصبانیت، زمختی، اینها همه کارهای بی‌ارزش و مورد نفرت پروردگار است. این اصل مسئله که خداوند عاشق امور باارزش است. این یک مطلب!

### خداوند عاشق «اهل طهارت» است

حالا اگر پروردگار این امور باارزش را در کسی ببیند، یعنی ببیند که یک مرد یا یک زن به خدا ایمان دارند، به قیامت ایمان دارند، به انبیاء صلی الله علیه و آله ایمان دارند، دل نرمی دارند، بامحبت هستند، مهربان‌اند، و ببیند که اهل نماز هستند، اهل روزه هستند، اهل صدقه هستند، اهل انفاق و کار خیر هستند، به‌خاطر اینکه عاشق ارزش‌هاست - چه ارزش‌هایی که خورشید درون مردم است و چه ارزش‌هایی که خورشید بیرون مردم است - آن آدم دارنده ارزش‌ها طبق آیات قرآن به‌خاطر آن ارزش‌ها محبوب پروردگار است. این است که ما در قرآن در سوره بقره می‌خوانیم: ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾

یک‌وقت می‌گوییم خدا عاشق طهارت است، یک‌وقت می‌گوییم خدا عاشق اهل طهارت است، حالا اگر انسانی را خلق نمی‌کرد، ارزش‌ها که قبل از خلقت انسان در خودش بوده، عاشق ارزش‌هاست. ما ارزش‌هایی را که در وجود مقدس حضرت حق تجلی دارد، نمی‌توانیم بشماریم. هزارتای آن را ما خیر داریم و آن هزارتا هم یک‌جا جبرئیل به پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم داد که آن هزارتا شده دعای جوشن کبیر. این دعای جوشن کبیر که صد بند و هر بندی ده‌تا ارزش است و هر بندی ده‌تا ارزش از ارزش‌های پروردگار را دارد. خداوند خودش عاشق این ارزش‌هاست و عرفا می‌گویند چون عاشق ارزش‌هاست و این ارزش‌ها در خودش در اوج کمال است، عاشق خودش هم هست. هزارتای آن را هم به انبیاء صلی الله علیه و آله یاد داده که پیش

## حقیقت و مراتب طهارت

آن‌ها بوده و ما خبر نداریم. هزارتایش هم به‌عنوان "الاسماء المستأثرة؛ اسماء پنهان"، اسماء سرّی آن‌ها پیش خودش است و آن‌ها را هیچ پیغمبری هم خبر ندارد. انسان اگر وجود نداشت، ولی این ارزش‌ها که از ازل وجود داشته و تا ابد هم وجود دارد؛ یعنی عشق خدا به ارزش‌ها ازلی است و عشق پروردگار به ارزش‌ها ابدی است. این ارزش‌ها یک نسیم الهی است که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ<sup>۱</sup>»، به هوش باشید که در مدت عمر شما، «فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٌ<sup>۲</sup>»، یک نسیم‌های الهی وجود دارد، «أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا<sup>۳</sup>»، خودتان را در این پنجاه‌شصت‌سال عمر در معرض این نسیم‌ها یعنی این ارزش‌ها قرار دهید؛ یعنی شبانه‌روز در فکر باشید که این ارزش‌ها را به خودتان منتقل بکنید و در فکر هم باشید که این ارزش‌ها را از دست ندهید و بماند؛

### خطرهای دنیا ساخته خداوند نیست!

چون دنیا یک جایگاهی است که خطر در آن زیاد است، یک‌دانه خطر را هم خدا نساخته و خداوند ارزش‌ساز است و خطرسازی ندارد. کارخانه خطرسازی دست مخلوق است: ﴿يَسْمُرُ اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ فُلُ أَعْوُدٍ رَبِّ الْقَلْقِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ<sup>۴</sup>﴾، نمی‌گوید از شرّی که خودم ساختم، بلکه می‌گوید از شرّی که مخلوقات ایجاد می‌کنند. او خطرسازی نکرده، ممکن است کسی بگوید چرا شما توجه ندارید! خدا خطرسازی سنگینی کرده و آن منبع خطری که خدا ساخته، ابلیس است که خدا لعنتش کرده، رجمش کرده، به عذاب قیامت تهدیدش کرده است. جواب این است که شما به چه دلیل می‌گویید خدا خطرساز است؟ پروردگار عالم، ابلیس را حالا چون وسوسه‌گر و خطرساز است، شما از این لغت بدتان می‌آید! لغت که کاره‌ای نیست! ابلیس یک لغت است، یک اسم است. خداوند متعال، ابلیس را عبد ساخت،

۱. بحار الأنوار، ۶۸/۲۲۱ باب ۶۶

۲. احیاء العلوم، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳. همان.

۴. فلق: ۲ و ۱.



مثل همه ما که ما را بنده ساخته و ما مالک نیستیم، ما خالق نیستیم، بلکه ما مملوک هستیم، ما مخلوق هستیم، ما عبد هستیم، خدا ابلیس را هم عبد ساخت.

### کسی بی اذن خدا سر از حکمت افعال خدا در نمی آورد

امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه می‌فرماید: شش‌هزارسال که شما مردم خبر ندارید از سال‌های این دنیاست یا از سال‌های جاهای دیگر، خدا را عبادت کرد؛ پس او را بنده ساخت، خیر بود، عبد بود، عبادت‌کننده بود، ولی زمانی که آدم را آفرید، در مقابل خلقت خدا جبهه‌گیری کرد. خدا به ملائکه فرمود سجده کنید و همه سجده کردند. ابلیس گفت: من سجده نمی‌کنم! پروردگار طبق قرآن به او فرمود: «مَا مَنَعَكَ أَلَّا تَسْجُدَ؟» چه چیزی باعث شد که از سجده کردن بر آدم که فرمان من بود، باز ایستادی؟ پاسخ داد: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ»، من از او به‌ترم! «خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَ خَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»، جنس آفرینش این خاک است، مگر خاک چقدر قیمت دارد! الآن یک کامیونش را دویست سیصد تومان می‌دهند. یک مشتش که تو آدم را ازش خلق کردی، مگر چقدر قیمت دارد! ولی جنس من جنس حرارتی است، جنس من جنس انرژی خاص است و چطور می‌شود جنس من که حرارتی و انرژی خاص است، به او که مشتکی خاک بی‌ارزش است، سجده کنم؟

اصلاً جناب‌عالی این قیاس‌گیری را برای چه کردی؟ اصلاً بحث خلقت تو و خلقت آدم مطرح نبود! بحث خاک و انرژی مطرح نبود! یک موجود جدیدی را خدا در این عالم آفریده که اسمش را آدم گذاشته و به کل شما گفته سجده کنید، همه سجده کردند، تو تکبر کردی و سجده نکردی، به جنس چه کار داری؟

### ارزش‌ها ملاک در انتخاب

رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر بیماری می‌خواستند ارتش را از مدینه به یک جنگی بفرستند و نمی‌خواستند امیرالمؤمنین علیه السلام برود؛ چون در حال مرگ بودند و اوضاع مدینه هم متشنج

## حقیقت و مراتب طهارت

می‌شد. پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله یک جوان ۲۸ ساله‌ای که آگاه به دین بود، فقیه به دین بود، وارد به جنگ بود، قواعد نظامی را بلد بود، ۲۸ سالش بود به نام أسامة بن زید، او را فرمانده لشکر کرد و به لشکر گفت که شما همه با او بروید و به آن دو نفری هم که در مدینه بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله اوضاع را برگرداندند، فرمودند: شما هم با أسامة بن زید بروید و بر شما واجب است حرف او را گوش بدهید. آن‌ها یک مقدار از جاده را رفتند که خبر شدند پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا رفته، أسامه را رها کردند، لشکر را رها کردند، جهاد را رها کردند و به مدینه آمدند و سلطنت تشکیل دادند و گفتند: ما ریش سفیدتر هستیم و عُمرمان بیشتر است! اصلاً پیغمبر صلی الله علیه و آله به ریش سفید کاری نداشت، به عُمر کاری نداشت. پیغمبر صلی الله علیه و آله به لیاقت، به شایستگی کار داشت و این جوان فقیه در دین بود، وارد به دین بود، وارد به جنگ بود، وارد به جبهه بود، وارد به اسرار نظامی بود. کاری به ریش سفید و سن زیاد نداشت. ملاک پیغمبر صلی الله علیه و آله سن نبود، ملاک پیغمبر صلی الله علیه و آله اکرم رنگ ریش نبود، ملاک پیغمبر صلی الله علیه و آله ارزش‌ها بود، ولی گوش ندادند.

## ادامه داستان آفرینش شیطان

تو چه کار داری که این جنسش جنس خاک است و جنس تو جنس انرژی حرارتی است. خدا به این دوتا کاری ندارد! خدا یک امر کرده که سجده کنید. واجب بوده سجده کنید، اما او سجده نکرد و به جای تحویل فرمان خدا، عنصر آدم و عنصر وجود خودش را مقایسه کرد و به این نتیجه رسید. نتیجه غلط که من با این عظمت و مایه خلقتم، معنی ندارد به این مخلوق پست سجده کنم! شرّ از این‌جا شروع شد و نه از خدا. خدا او را شرّ نیافریده بود. تا آدمی وجود نداشت، شرّی نبود و شش‌هزار سال عبادت کرد. معلوم می‌شود خلقتش درست بوده، معلوم می‌شود خلقتش خیر بوده، معلوم می‌شود خلقتش حکیمانه بوده است. «مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ»، نه شرّی که من به وجود آوردم، بلکه از شرّی که مخلوق کارگاهش را درست می‌کند و پخش می‌کند. از هر شرّی متنفر است و عاشق هر ارزشی است. روزی که انسان نبود، ارزش‌ها ازلی بوده که هزارتای آن در جوشن کبیر است. هم عاشق آن ارزش‌ها بود و





هم عاشق خودش که واجد آن ارزش‌هاست. یک نمونه از ارزش‌های الهی همین عالم خلقت است. کل این عالم ارزش است. شما می‌توانید بگویید خورشید بسیار موجودِ پست بی‌سوَد بی‌ارزشی است و اگر نباشد، چقدر عالی است! اگر نباشد که کل کره زمین یخ می‌زند، انسان‌ها یخ می‌زنند، موجودات زنده منجمد می‌شوند، اقیانوس‌ها منجمد می‌شود، تمام انسان‌ها منجمد می‌شوند و این شر است که هرچه در این عالم آفریده، ارزش است.

### یک نمونه از سر در نیاوردن از حکمت الهی

من حالا این مسئله را از نظر طبی نمی‌دانم، چون ردهء من نیست، رشتهء من نیست؛ اما سیزده‌چهارده‌ساله بود، یک بزرگواری که در همین محل زندگی می‌کرد. این کتاب‌فروش بود و مغازه نداشت. یک چادرشب داشت که سی‌چهل تا کتاب در آن می‌ریخت و گره می‌زد، کولش می‌گذاشت و کنار منبرها یا بازار در مساجد بازار می‌آورد و بساط پهن می‌کرد. تمام کتاب‌هایش هم کهنه بود و کتاب نو نداشت. یک‌روزی من در بازار، در یکی از مساجدی که بساط پهن کرده بود، آمدم و سر آن چادر شب نشستم و کتاب‌ها را بررسی کردم. هنوز دبیرستان می‌رفتم و طلبه نبودم. یک کتابی را دیدم حدود هزار صفحه داشت. به او گفتم: آقا این کتاب چند است؟ خیلی هم کهنه بود، چاپی هم بود. گفت: بیست تومان! بیست تا تک تومان! بیست‌تومان هم پولی نبود و من بیست‌تومان دادم کتاب را خریدم. یادم است که این کتاب را یکبار و نیم خواندم، از اول تا آخر هزار صفحه. یک مطلبی که در این کتاب دیدم، می‌گویم من از نظر پزشکی و نمی‌دانم این مطلب درست است یا نه! ولی خیلی چیزها هست که یواش‌یواش برای بشر کشف شده که فلان علف بیابان را می‌گفتند این به چه درد می‌خورد، مثلاً حالا معلوم شده که این علفی که کنار جوی می‌روییده و این برگ‌هایش می‌گزیده که بعضی از مناطق ایران، اسمش را علف مار گذاشتند؛ یعنی مثل مار زهر می‌زند و پوست قرمز می‌شود. تهران به آن گزنه می‌گویند، یعنی علفی که می‌گزد، همه می‌گفتند با بیل برویم و ریشه این‌ها را دریاوریم و بیندازیم در آب برود، این‌ها مزاحم است؛ ولی چندسال است که پزشکی فهمیده این گزنه یکی از داروهای است که از سرطان پیشگیری

## حقیقت و مراتب طهارت

می‌کند و الآن هم مورد مصرف است. خیلی چیزها را هم خود ما در دوره عمرمان داریم که به نظرمان بی‌ارزش آمده و پیش خودمان گفتیم خدا این را برای چه درست کرده است! در این کتاب دیدم که اسکندر مقدونی یک‌روزی در کاخش نشسته بود. یک‌دانه از این سوسک‌های سیاه که بیشتر در پهن‌ها زندگی می‌کند، آمد و رد شد که حالا ما ایرانی‌ها یک اسم مرکبی برایش گذاشته‌ایم. اسم درازگوش را با یک لغت دیگر رویش گذاشته‌ایم! حالا سوسک سیاه بی‌ریخت. همین‌جوری که روی تخت سلطنتش نشسته بود و چشمش به این حشره افتاد، گفت: ما نفهمیدیم خدا در این عالم، این را برای چه خلق کرده و این در دنیا به چه درد می‌خورد؟ یک مدتی گذشت. چشم درد سختی گرفت. طب در یونان بسیار قوی بود. دکترها تمام دواهای مربوط به چشم آن روز را به‌کار گرفتند و خوب نشد. در همان چندروزی که ایشان چشم درد داشت و بینایی‌اش هم کم شده بود و رنج می‌برد، یک دکتری از یک منطقه‌ای دیگر وارد آن شد. شهرها هم کوچک بود و تا یک حادثه‌ای در آن اتفاق می‌افتاد، همه می‌فهمیدند. مردم به این دکتر مراجعه کردند و پخش شد و دکتر را پیش اسکندر آوردند. چشمش را معاینه کرد و گفت: من این قدر ویزیت می‌گیرم و چشمت را خوب می‌کنم. گفتند: می‌دهیم! یک روغنی از کیفش درآورد، روغن سیاه و بدبو! این یکی دو قطره در دوتا چشمش ریخت، بعد از مدتی یک آب تلخ سیاهی از چشم ریخت و درد تمام شد و بینایی‌اش هم خیلی خوب شد. اطبای دربار به او گفتند: دکتر ما هرچه داروی چشم است، به‌کار بردیم و اثر نکرد. ترکیب این دوا چیست؟ گفت درصد بالایی از ترکیب این دوا روغن بدن این سوسک‌های سیاه در پهن است.

### متطهرین عاشقان ارزش‌های الهی

کل کار خدا زیباست و خودش هم زیباست، صفاتش هم زیباست، اسمائش هم زیباست، شما در قرآن مجید می‌خوانید (احتمالاً در سوره اعراف): ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾، حُسن یعنی زیبایی، خدا عاشق ارزش‌هاست. وقتی انسان آفریده شد، آنهایی که عقل به خرج



دادند، انصاف به خرج دادند، آمدند و ارزش‌های کتاب‌های آسمانی و ارزش‌هایی را که انبیای خدا ارائه کردند، به خودشان انتقال دادند. از همان زمان نیز دارندگان ارزش‌ها محبوب پروردگار شدند که خداوند اسم این‌ها را متطهرین گذاشته است؛ یعنی آن‌هایی که همه‌ی پاکی‌ها و ارزش‌های پاک را در خودشان جمع کردند. یک منبع ارزش‌ها در این عالم هستند. یک بدن دارند، اما یک جانی به‌اندازه عالم دارند. این باطنشان تجلی‌گاه ارزش‌های الهی است. این‌ها عاشق ارزش بودند و ارزش‌ها را جمع کردند و محبوب پروردگار شدند. «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ».

### هر چه در عالم هست دائما تسبیح خداوند را می‌گوید

این یک قسمت بحث، اما قسمت دوم:

این آیه را دقت بفرمایید که با فعل مضارع شروع شده است. فعل مضارع یعنی فعلی که زمانش زمان آینده است. در فارسی هم ما فعل مضارع داریم. یکی به ما می‌گوید: خانه ما می‌آیی؟ می‌گویم: ان شاء الله خدمت می‌رسم. این خدمت می‌رسم، فعل مضارع است؛ یعنی در آینده خدمتتان می‌آیم، این کار را هفته دیگر انجام می‌دهم، این نامه را هفته دیگر می‌خوانم، این عقد را هفته دیگر برقرار می‌کنم، این آینده است.

«یسبح» فعل مضارع است، دلالت بر آینده دارد و علاوه بر این، بر استمرار دلالت دارد، یعنی قطع‌شدنی نیست. «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ» هر چه در آسمان‌هاست، اگر حوصله داشتید، من چندتا کتاب را درباره آسمان‌ها آدرس می‌دادم که بخوانید تا به قدرت خدا، به عظمت خدا، به اراده خدا، به حکمت خدا، به خلقت خدا پی ببرید. حداقل کهکشانی که تا الآن کشف کردند، یعنی با دوربین‌های عظیم نجومی دیدند و عکس‌برداری کردند و شرح حال برایش نوشتند. کهکشان که شب‌های صاف آسمانی، آن که به ما نزدیک و قابل مشاهده است، دوتا خط نوری

## حقیقت و مراتب طهارت

هم‌عرض همدیگر است که این کهکشان میلیون‌ها منظومه شمسی است؛ یک‌دانه‌اش منظومهٔ ماست که در بازوی کهکشان است، یعنی خورشید، مریخ، زمین، زحل، عطارد، زهره، اورانوس، نپتون، پلوتو، این یک منظومه است که مرکزش خورشید است.

زمین ما سالی یکبار دور خورشید می‌چرخد، چون فاصله‌اش با خورشید ۱۵۰ میلیون کیلومتر است، اما آخرین ستاره منظومهٔ پلوتو هر ۸۳ سال یکبار می‌تواند دور خورشید بچرخد، چون فاصله‌اش دور است. خورشید و این نُه‌تا سیاره یک منظومه است که در بازوی کهکشان است. کهکشان میلیون‌ها منظومه است که با همدیگر ترکیب شده و یک کهکشان شده‌اند. و از این نوع کهکشان تا حالا صدمیلیون عدد کشف کردند که خورشید منظومه‌ء بعضی از آن کهکشان‌ها پانصد میلیون برابر خورشید ماست و اگر حرارتش به ما می‌رسید که اصلاً دیگر حیاتی در کرهٔ زمین نبود. حالا آیه می‌گوید: آن‌چه در آسمان‌هاست، مگر می‌شود عدد تعیین کرد، مگر می‌شود طول و عرض فهمید، مگر می‌شود عمق فهمید، آن‌چه در آسمان‌ها و آن‌چه در زمین است. آن‌چه در زمین است، یعنی چه؟ شما یک لیوان آب که می‌خورید، این یک لیوان آب از دو عنصر اکسیژن و هیدروژن ساخته شده است. یک لیوان آب می‌دانید چندتا دانه اکسیژن دارد؟ یک لیوان آب می‌دانید چندتا هیدروژن دارد؟ شمرده نمی‌شود! یک لیوان آب میلیاردها اکسیژن دارد؛ یک اتم اکسیژن و یک اتم هیدروژن. میلیاردها! حالا آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، اقیانوس کویر و اطلس و هند و منجمد شمالی و منجمد جنوبی، چه تعداد اکسیژن دارد؟ برگ‌های درخت‌ها چه تعداد اتم هستند؟ تنهٔ درخت‌ها چه تعداد اتم هستند؟ کوه‌های عالم چه تعداد اتم هستند؟

### میل انسان‌ها بر اساس ذات است

آن‌چه در آسمان‌ها و زمین است، پروردگار می‌فرماید: خدا را به پاک‌بودن از هر عیب و نقصی ستایش می‌کنند؛ یعنی کل موجودات عالم با زبان دارند می‌گویند که خدا تمام ارزش‌ها در او هست و یک عیب و نقص ندارد، این خدا یعنی پاکی محض. حالا هرچه پاک است و میل صعود به‌جانب پروردگار عالم را دارد. هرچه پاکی است، دلیلش هم در قرآن و در



سوره فاطر است: ﴿إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ﴾. در ذات ارزش‌ها میل صعود به طرف پروردگار است. حالا یک آیه دیگر: «الطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ»، کل پاکی‌ها حالا یا در وجود انسان یا در وجود غیرانسان، میل حرکت به سوی پروردگار را دارد؛ پس هر آدم پاکی در قیامت به لقای خدا و قرب خدا می‌رسد، چون این میل ذاتی پاکی است و هرچه خباثت و آلودگی و ناپاکی است، میل حرکت به طرف ابلیس و پستی را دارد؛ یعنی هرچه آدم ناپاک در این عالم است، از زمان آدم تا قیامت، در روز قیامت با ابلیس محشور می‌شود. نمی‌تواند محشور نشود، چون ذات ناپاکی‌ها به ابلیس و پاکی‌ها به پروردگار مهربان عالم میل دارند.

### روضه حضرت زینب علیها السلام

و یک موجودی که از پاکی‌ها اصلاً کم نداشته، این که می‌گویم دلیل دارم! یک موجودی که از پاکی‌ها اصلاً کم نداشته و یک عیب و یک نقص و یک کمبود در سعه وجودی خودش در او نبوده، زینب کبری علیها السلام بوده است؛ یعنی زینب کبری علیها السلام خانمی است که همه وجودش میل حرکت به سوی پروردگار را داشته و عصر عاشورا نهایتاً خودش را به مقام قرب و لقا و رضایت پروردگار رسانده است. چه سفر عجیبی!

این دختر، جدی مثل پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید، مادری مثل صدیقه کبری علیها السلام را داشته، منبع ارزش‌هایی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام را داشته، منبع ارزش‌هایی مثل حضرت مجتبی و ابی‌عبدالله علیه السلام را داشته؛ باید منبع کامل ارزش‌ها و پاکی‌ها باشد. این خانم ۳۶ سال صدای الهی امیرالمؤمنین علیه السلام را با گوشش شنید. کسی که علی علیه السلام را ۳۶ سال در سحر ببیند، گریه علی را ببیند، شب‌های جمعه علی علیه السلام را ببیند، اشک علی علیه السلام را ببیند، معلوم می‌شود که منبع ارزش‌هاست. معلوم است! او شب‌های جمعه می‌شنید و می‌دید که پدرش صورتش روی خاک بود و سیل‌وار گریه می‌کرد و با پروردگار عالم حرف می‌زد، می‌دید و می‌شنید.





جلسہ سوم

سعادت واقعی





## خدا عاشق طهارت و پاکی است

خداوند -چنانکه در ده آیه یقرآن کریم می‌خوانیم- عاشق پاکی‌ها و پاکان است، اگر هم انسان آفریده نمی‌شد، این عشق به پاکی‌ها در وجود مقدس خودش بود؛ چراکه حضرت او - باز طبق آیات قرآن، مخصوصاً آیاتی که مسئله تسییح و مشتقاتش در آن‌ها مطرح است: «سبحان»، «یسبح»، «سبح»- همه‌ی پاکی‌ها را ذاتش، صفاتش، کارش، و فعلش داشت و این عشق به پاکی‌ها در وجود مبارک او ازلی و ابدی است و چون خودش منبع همه‌ی پاکی‌ها و منبع همه‌ی ارزش‌هاست، عاشق خودش هم هست.

پاکی‌ها محبوب خداست، خود پاکی‌ها! بعد از اینکه انسان آفریده شد، هر انسانی با هدایت خود پروردگار، چون هدایت در اختیار و در عهده اوست. در همین سوره مبارکه بقره می‌خوانید وقتی مسئله خلقت آدم و حوا و آن جلسه آدم با فرشتگان و ابلیس تمام شد و بنا شد آدم و حوا در زمین زندگی بکنند و در همین جا هم بچه‌دار بشوند، اولاد دار بشوند، پروردگار عالم خطاب کرد: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا﴾، حالا این خطاب به آدم و به حوا و به نسلشان باید باشد که به صیغه جمع آمده و اگر خطاب به دو نفرشان بود، می‌فرمود: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا﴾، اما اینکه می‌فرماید: ﴿قُلْنَا اهْبِطُوا﴾، همه‌ی ما فرزندان آدم و حوا هم در علم پروردگار مورد خطاب قرار گرفتیم.



## پیروی از هدایت خدا دو سود برای انسان دارد

به همه فرمود(چه آن دوتایی که آن روز بودند و چه نسلی که بعداً می‌خواست به وجود بیاید): شما در زمین قرار بگیرید، «فَإِمَّا» و با قرارگرفتن در زمین، «يَأْتِيَنَّكُمْ»، حتماً و بی‌برو و برگرد «هُدًى»، هدایت من، راهنمایی من، دلالت من به سوی شما خواهد آمد. «فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ»، هرکسی و هیچ فرقی نمی‌کند سیاه، سپید، مرد، زن، شرقی، غربی، پیرمرد، پیرزن، جوان، شهری، دهاتی، عالم، همه از این هدایت من پیروی بکند و زندگی‌اش را براساس هدایت من بنا بکند، دو سود سنگین به‌خاطر پیروی از این هدایت نصیبش می‌شود.

یک، «فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ»، ترسی برای او نمی‌ماند، چون در مدار هدایت من است؛ نه از عاقبتش می‌ترسد، نه از برزخش، نه از قیامت، نه از زورداران، نه از جریان‌های طبیعی؛ چراکه در دامن هدایت من است و کسی که در دامن هدایت من است، یاری من، کمک من، لطف من، احسان من به او وصل است، از چه بترسد؟ «وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»، سود دوم این هدایت هم این است که دچار اندوه و غصه نمی‌شود، آخرش چه می‌شود؟ به کجا می‌رسد؟ چه خواهد شد؟ برنامه چیست؟ آینده چه خبر است، مُردنمان چگونه است؟ برزخمان چه خبر است؟ آخرتمان چه خبر است؟ غصه‌ای ندارد، چرا؟ چون در اتصال به من امنیت دارد.

یک آیه دیگر را عنایت بفرمایید ببینید! عزیزانم، قرآن دوی حل تمام مشکلات فکری و روحی ما را دارد، تمام مشکلات را! «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا»، آنهایی که خدا باور هستند، آنهایی که قیامت باور هستند، آنهایی که قرآن باور هستند، آنهایی که پیغمبر و امام باور هستند مثل شما، «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»، حداقل واجبات را انجام می‌دهند، اهل خیر هستند، آلودگی باطنی مثل بخل و کینه و حسد و حرص و طمع -یعنی این رنگ‌های شیطانی- را ندارند، «أُولَئِكَ لَهُمُ الْآمَنُ<sup>۲</sup>»، در «لَهُمُ الْآمَنُ<sup>۳</sup>»، این «لام» خیلی مهم است! امنیت -چه در

۱. مریم: ۹۶.

۲. انعام: ۸۲.

۳. انعام: ۸۲.



دنیا و چه در آخرت - ویژه آنهاست. این قرآن است! یعنی این آثار قبول هدایت است،  
﴿أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ﴾!

### نمونه‌ای از پیروان هدایت

یکی از علمای مطرح و بزرگ ما مرحوم آیت‌الله حاج شیخ محمدرضا نجفی اصفهانی<sup>۲</sup> است. شما ممکن است اسمش را نشنیده باشید، ولی ما طلبه‌ها که با کتاب و با علم و با استاد سروکار داریم، این‌گونه افراد برای ما شناخته شده هستند. این مرد الهی، این مرد خدمت‌گزار، این مرد پاک، این مرد باارزش می‌فرماید (یعنی نوشته): سال ۱۳۰۰ هجری شمسی که الآن حدود ۱۲۰-۱۳۰ سال است گذشته، پدرم آیت‌الله‌العظمی حاج شیخ محمد حسین نجفی که اینها با اینکه ذاتاً اصفهانی هستند، از طرف مادر از نواده‌های شیخ کبیر هستند. شیخ جعفر کبیر که یک چهره برجسته علمی و قبل از شیخ انصاری بوده است. می‌گوید: پدرم آیت‌الله‌العظمی آقا شیخ محمد حسین نجفی سال ۱۳۰۰ ش. طبق روال هر سالش، در سن ۶۷ سالگی چند روزی در مقبره پدرش رفت. آنجا یک مقبره‌ای بود که هم محل وضو داشت و هم محل عبادت و استراحت بود. آنجا اعتکاف کرد، نه اعتکاف ماه رجب! عادتش بود سالی سه چهار شبانه‌روز از همه چیز قطع رابطه می‌کرد و آنجا می‌رفت و گره رابطه‌اش را با خدا و عبادت محکم‌تر می‌کرد. کارش آنجا تمام شد و برگشت، به من گفت که پسرم بار سفر من را ببند! من همین امشب - یعنی به فردا نباید بکشد - همین امشب عازم سفر به عتبات هستم و می‌خواهم نجف بروم. بعد از ظهر بود، رؤسای اصناف

۱. انعام: ۸۲.

۲. شیخ محمدرضا مسجدشاهی معروف به نجفی اصفهانی (۱۳۶۲-۱۲۸۷ ق) از علمای بزرگ شیعه در قرن ۱۴ هجری است. علمای تراجم وی را مجتهد بزرگ در فقه و اصول، متکلم متبحر، مفسر ژرف نگر، فیلسوف متأله، ادیب، ریاضی دان، و به طور کلی جامع علوم عقلی و نقلی معرفی کرده‌اند. از خدمات مهم محمدرضا اصفهانی، تدریس رشته‌های مختلف علوم اسلامی، در شهر اصفهان و قم بوده است. امام خمینی و آیت الله مرعشی نجفی از شاگردان او هستند.

## حقیقت و مراتب طهارت

محل فهمیدند که این عالم بزرگ، پاک، باارزش، اثرگذار می‌خواهد اصفهان را ترک بکند. مردم خیلی علما را دوست داشتند و عاشق دلسوزانشان بودند، عاشق علم بودند، عاشق اهل علم بودند، عاشق پاکان بودند و تحمل این را که این محل بزرگ یا این شهر از این عالم باارزش و پاک خالی شود، نداشتند! دور اینها می‌ریختند و گریه و زاری و ناله و پیشنهاداتی می‌کردند؛ آقا بمانید، خانه‌تان را دو برابر می‌کنیم؛ بمانید، ما تمام زمینه‌های زندگی را هر جوری بخواهید، فراهم می‌کنیم. اصلاً به پیشنهادهای مردم گوش نداد و خیلی آرام و نرم به مردم فرمود: من باید بروم و نمی‌توانم حرف شما را گوش بدهم. شما بزرگوارید، شما محبتتان به من کامل، اما من معذورم! نرم و آرام گفتم. این نرم و آرام حرف زدن حکم پروردگار در قرآن در سوره مبارکه لقمان است: ﴿وَاعْصِضْ مِنْ صَوْتِكَ﴾ می‌خواهی با مردم، با زن و بچه‌ات، با پدر و مادرت، با دوستان، با برادران مسجد حرف بزنی، صدایت را بکاه، کم کن، آرام حرف بزنی، نرم حرف بزنی. مردم دیدند گوش نمی‌دهد، خداحافظی کردند و رفتند.

من ماندم و پدر، عرض کردم: آقا ما که وظیفه داریم بین مردم بمانیم؛ ما که وظیفه داریم هرچه مشکل هم هست، تحمل بکنیم؛ مردم نیازمند به هدایت هستند، مردم نیازمندند که ما آنها را به بهشت بفرستیم، مردم نیازمندند ما جلویشان را بگیریم تا جهنم نروند، شما چرا این همه افراد شایسته اصناف تقاضا کردند، گوش ندادید؟ فرمود: به تو می‌گویم که چرا گوش ندادم. من در این سه‌چهار شبانه‌روزی که کنار مقبره پدرم، آقا شیخ محمدتقی - که از بزرگان کم‌نظیر اسلام و شیعه است - عبادت می‌کردم، حالی داشتم، اتصالی به پروردگار عالم داشتم، به من یقین دادند که عمرت به آخر رسیده، در چه سنی؟ ۶۷ سالگی! دیگر اینجا معنی ندارد که آدم به خدا بگوید پنجاه سال به عمر من اضافه کن، من می‌خواهم به دینت خدمت بکنم! انسان اگر ظرفیت مسئولیتی‌اش را پر بکند، نیازی به عمر بیشتر ندارد؛ اگر خدا اراده بکند که آدم بیشتر بماند، چه بهتر!



## سعادت در این دنیا در حدیث نبوی ﷺ

یک وقتی یک عربی پیش پیغمبر اکرم ﷺ آمد، گفت: یا رسول الله! خیلی این عرب آدم عاقلی بوده! نوشته‌اند هم چه کسی بوده و این روایت را من در کتاب بسیار بارزش محجة البیضاء مرحوم علامه بزرگ، فقیه، جامع، محدث، مفید، حضرت فیض کاشانی - اعلی الله مقامه الشریف - دیدم. این مردی که اندازه همه بیابان‌های کره زمین برای دین خدا سودمند بود و این قدر وجودش میوه دارد، این قدر محصول دارد، در کاشان است، پنجاه درجه گرما، در سه چهارماه، پنج‌ماه و زمستان کویری سرد در خانه خشتی و گلی بنشیند و با یک قلم و کاغذ به چاپ زمان ما پانصد جلد کتاب به دردخور به تنهایی بنویسد. آن وقت که کامپیوتر نبود، سی‌دی نبود، آن وقت که ده هزار کتاب را در یک سی‌دی نمی‌ریختند که آدم یک دکمه را بزند و هر کتابی را دلش بخواهد، جلو بیاورد. آن وقت باید بلند می‌شد، کتاب‌های خطی را از کتابخانه می‌آوردند، ورق می‌زدند، روایات پیدا می‌کردند، مطلب پیدا می‌کردند. اصلاً پانصد جلد کتاب کار معجزه‌آمیزی است. شما امشب منزل تشریف بردید، دفترچه آقازاده یا دخترخانم مدرسه‌ای را بگیرید و پنج صفحه چیز بنویسید، می‌گذارید کنار می‌گویید مچم افتاد، انگشتم درد گرفت، حوصله ندارم؛ اما آنهایی که وصل هستند، از قدرت خدا نیرو می‌گیرند، از پاکی خدا نیرو می‌گیرند، از انرژی نور ملکوتی نیرو می‌گیرند؛ اصلاً در کتاب زندگی‌شان، کلمه خستگی، کلمه ناراحت‌شدن، کلمه به درد نمی‌خورد، استفاده نمی‌شود، کلمه «فایده‌ای ندارد»، وجود ندارد؛ چون آن که وصل به حق است، می‌بیند همه‌ی عالم مفید است، همه‌ی نعمت‌ها مفید است و همه‌ی وجود خودش هم مفید است، ایشان نقل می‌کند. چه آدم عاقلی بوده این عرب! حالا برای مدینه بوده، برای چادر نشین‌ها بوده، معلوم نیست! آمد و به پیغمبر اسلام ﷺ گفت: یا رسول الله! من یک‌دانه سؤال بیشتر ندارم. بارک الله به این سؤالش، چقدر عالی است! یک‌دانه سؤال فرمودند: بپرس! چه حوصله‌ای انبیاء در برابر مردم داشتند! بپرس! عرض کرد: سؤال این است، سعادت در این عالم چیست؟ اینکه هی مردم می‌گویند سعادت، خوشبختی، این سعادت چیست؟ ببینید چقدر قوی جواب داده! پیغمبر ﷺ فرمودند: «طُولُ الْعُمْرِ فِي طَاعَةِ

## حقیقت و مراتب طهارت

اللَّهِ!»، بمانی و خوب هم بمانی، خیلی هم بمانی، اما تمام ماندنت هزینئه اطاعت از خدا بشود، تمام ماندنت! یعنی یک فرماندهی به نام شیطان را انتخاب نکنی و امر او را گوش بدهی! یک فرماندهی مثل هوای نفس را انتخاب نکنی و از او حرف گوش بدهی! حرف یکی را گوش بده، «طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ<sup>۱</sup>». این سعادت است.

یعنی پول سعادت نیست، این صندلی که خیلی‌ها را جهنم برده و دارد می‌برد، این سعادت نیست، یعنی شهرت سعادت نیست، یعنی علم تنها سعادت نیست، یعنی ریاست سعادت نیست، بلکه سعادت «طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ<sup>۲</sup>»، و چه زندگی خوشی است این «طُولُ الْعُمُرِ فِي طَاعَةِ اللَّهِ<sup>۳</sup>». حالا یک کسی عمر کمتری دارد، ولی ظرف مسئولیتش را پر کرده و پروردگار عالم عنایت دارد که دیگر لازم نیست بیشتر در این دنیا بماند. قمرینی هاشم علیه السلام ۳۳ سال در این دنیا بود، ولی ببینید با ظرف مسئولیتش چه کار کرد! چه کرد! صدیقه کبری علیها السلام حداکثر می‌گویند ۲۸ سال عمرش بوده و حداقل می‌گویند هجده سال. البته آن ۲۷-۲۸ سال بیشتر قابل قبول است، ولی چطور ۲۸ سال را به یک طهارت همه‌جانبه‌موجدار در تمام عالم تبدیل کرد! علی اکبر علیه السلام می‌گویند حداکثر ۲۵ سالش بود، چون در زیارت‌نامه‌اش هم دارد سلام به تو و اهل بیت علیهم السلام و معلوم می‌شود در کربلا زن و بچه داشته است. حداکثر ۲۵ سال و حداقل هجده سال! حالا شما بگویید ۲۵ سال. من خودم این روایت را دیدم که امام ششم علیه السلام می‌فرمایند: (امام علیه السلام دارد می‌گوید! آن هم کتاب‌های خیلی قوی ما نقل کرده و در این کتاب‌های پیش پا افتاده نیست). امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: علی اکبر علیه السلام ما از مادر که به دنیا آمد تا روز عاشورا که شهید شد، به اندازه یک پلک چشم به هم زدن، یک پلک چقدر زمان می‌برد؟ چند صدم ثانیه! پلک بالا می‌خواهد روی پلک پایین

۱. شرح فارسی شهاب الأخبار، ج ۱، ص ۱۳۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان.



بیاید، یک دقیقه که نمی‌شود، نیم دقیقه که نمی‌شود، خیلی زمان دوتا پلک به هم خوردن کم است. امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: به اندازه یک پلک به هم زدن، علی اکبر علیه السلام ما جدای از خدا زندگی نکرد و از دایره توحید بیرون نرفت. یک پلک به هم زدن!

### ادامه داستانی از یک فرد هدایت شده

می‌گویند پدرم ۶۷ سالش بود، به من گفت: پسر من همین امشب از اصفهان باید بروم، چون این چندروز، چند شبانه‌روز که سر قبر پدرم که از اولیای خدا بود، عبادت می‌کردم، مناجات می‌کردم، به من یقین دادند که وقت تمام است، این یک مسئله! مسئله دوم، پسر من عاشق دفن شدن در کنار قبر امیرالمؤمنین علیه السلام هستم، عاشق هستم و دلم نمی‌خواهد، البته وصیت کرده‌ام که من در نجف دفن بشوم، اما من دلم نمی‌خواهد اینجا بمیرم که مزاحم شماها و مردم بشوم تا جنازه‌ام را نجف ببرند. من جنازه‌ام را خودم می‌خواهم نجف ببرم که باری روی دوش کسی نباشد. اینها چقدر بیدار بودند! باری روی دوش کسی نباشم، اینها حرف‌ها و پیام‌های زیادی دارد! بله دین می‌گوید که اگر مؤمنی مُرد، تشییع جنازه بروید؛ اما این حرف، یک حرف بالایی است! نمی‌خواهم باری بر دوش کسی باشم و چقدر خوب است آدم یک عمری زندگی بکند که نه باری به دوش زن و بچه‌اش باشد و نه به دوش مردم، نه به دوش دولت، نه به دوش همسایه؛ بلکه به جای باربودن، بار را از روی دوش دیگران هم بردارد؛ یعنی اخلاق دوطرفه: بار نباشم و بار بردارم. خودم سنگینی برای کسی نداشته باشم و اگر کسی بار سنگین مشکلات روی دوشش است، عاشقانه بروم و این بار را از روی دوشش بردارم. همه‌ی این ارزش‌ها و پاکی‌ها همین است؛ یعنی در وجود ما همه‌ی پاکی‌ها و ارزش‌ها همین حقایق است و می‌گویند شبانه حرکت کرد و رفت تا به نجف رسید. اولین کاری که کرد، به حرم امیرالمؤمنین علیه السلام رفت. فردا صبح هم در کنار قبر شیخ‌جد ماری آمد، ایستاد تا یک قبر به اندازه بدنش کردند، گفت که این خانه من آماده باشد و چند روز بعد هم از دنیا رفت، آوردند همانجا دفن کردند.

## آثار نور هدایت

کسی که از هدایت من پیروی کند، نه ترسی از چیزی دارد و نه غصه‌ای. خیلی حرف است! امشب من سرم درد بگیرد، من را دکتر ببرند، دکتر بگوید من با مریضان نمی‌توانم حرف بزنم، نزدیک‌ترینشان پیش من بیاید. خود همین، من را هول زده می‌کند. حالا به پسر بگویم یک تومور مغزی دارد و خوب هم نمی‌شود و دوماه دیگر هم می‌میرد. همین بوی مُردن به مشام من بخورد، غرق در ترس می‌شوم؛ اما اگر اهل هدایت باشم، به خودم می‌گویم عمرت دارد تمام می‌شود و می‌میری، هر کاری می‌خواهی بکنی بکن! هم من خودم نجف می‌روم که آنجا بمیرم، یعنی آدم از کلمه مرگ نترسد، از قبر نترسد، از برزخ نترسد، از آینده‌اش نترسد، غصه هم نداشته باشد. یکبار دیگر، آیه شریفه را بشنوید. قرآن ۵۲ تا اسم دارد که یکی از اسامی قرآن، «نور» است.

﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا﴾ من به شما انسان‌ها نور روشنگر، نه نوری که فقط حول وحوش خودش را روشن می‌کند، یک نوری که تا اعماق ابدیت را روشن می‌کند که بتوانید در این نور، هم گذشته را تا ابتدا ببینید و هم آینده را تا ابدیت ببینید، «الا ان فيه» این کلام ملکوتی امیرالمؤمنین علیه السلام راجع به قرآن است: «أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمَ مَا يَأْتِي، وَ الْحَدِيثَ عَنِ الْمَاضِي<sup>۱</sup>»، با قرآن، کل گذشته را ببینید! با قرآن، کل آینده را ببینید! مگر می‌شود دید؟ بله می‌شود دید: ﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾<sup>۲</sup>، آنهایی که پاکی همه‌جانبه دارند، با قرآن مجید می‌توانند ببینند. شما امشب اگر خانه رفتید، نهج‌البلاغه دارید، فهرستش را ببینید! امیرالمؤمنین علیه السلام یک خطبه‌ای دارند که در فهرست نهج‌البلاغه‌های با ترجمه و بی‌ترجمه هست. خطبه متقین که امیرالمؤمنین علیه السلام در این خطبه، ۱۱۰ پاکی برای اهل تقوا بیان می‌کند، ۱۱۰ پاکی که یکی‌اش چشم پاک آنهاست. می‌فرمایند: «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ

۱. نور: ۱۷۴.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۸۵.

۳. واقعه: ۷۹.





رَأَاهَا»، اینها در دنیا زندگی می‌کنند، اما گویا (یعنی این واقعیت دارد؟ امیرالمؤمنین علیه السلام) از طرف آنها حرف می‌زند! گویا بهشت را دارند می‌بینند. «فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ» و حس می‌کنند در بهشت هستند و دارند از نعمت‌های بهشت بهره می‌برند. «وَهُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا»، گویا عذاب و آتش را دارند و پشت این پرده می‌بینند. «فَهُمْ فِيهَا مُعَذَّبُونَ» و دارند حرارت آتش را لمس می‌کنند. این قرآن!

﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ نُورًا مُبِينًا﴾<sup>۱</sup>، کسی که هدایت الهی را قبول بکند، ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۲</sup>، یک دوتا روایت خیلی زیبا هم برایتان بگویم، چون همه هستی ما در این عالم و در آن عالم، قرآن و اهل بیت علیهم السلام است و غیر از قرآن و اهل بیت علیهم السلام هر چه داریم، از بین رفتنی است و ماندنی نیست، اصلاً پوچ است.

### عشق به مرگ از آثار نور هدایت

نگاه امیرالمؤمنین علیه السلام به مرگ خودش: همین کلمه مرگی که این هفت میلیارد جمعیت از آن فراری هستند و می‌ترسند، «و الله» این قسم جلاله است. «و الله لابن ابی طالب به»، والله پسر ابوطالب، «لأنس بالموت من الطفل بسدی امه<sup>۳</sup>»، انس من، رابطه من با مرگ از رابطه بچه شیرخواره گرسنه به سینه مادرش قوی‌تر است. «والله لابن ابی طالب آنس بالموت من الطفل بسدی امه<sup>۴</sup>». آن وقت می‌بینید در شب نوزدهم سحر، وقتی فرقش را در محراب می‌شکافند، اولین حرفی که می‌زند و در برابر مرگ عکس‌العمل نشان می‌دهد، این است: «فرت و رب الكعبه<sup>۵</sup>»، به مالک کعبه و به پروردگار کعبه رستگار شدم؛ یعنی من عاشقانه منتظر این ساعت بودم، عاشقانه! این هدایت خدا خیلی عجیب است!

۱. نساء: ۱۷۴.

۲. یونس: ۶۲.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۴. همان.

۵. محدثی، فرهنگ غدیر، ۱۳۹۲ش، ص ۴۶۵.

## فدا شدن در مسیر اهل البیت علیهم السلام از آثار نور هدایت

متوکل شبیه هیتلر بود و شبیه این اواما و شبیه صدام و شبیه این ترامپ، اینها از نظر اخلاقی و فکری و روحی یک رشته هستند. دستور کشتن یک شیعهء عالم نابی را به نام ابن سکیت داد. چطور می گفت بکشید؟ علت کشتنش چه بود؟ یک روزی ابن سکیت را به دربار متوکل آورده بودند، متوکل دوتا بچه داشت، دوتا پسر و اینها هم به دربار آمده بودند. متوکل جلوی درباری ها به ابن سکیت گفت: من و این دوتا بچه ام پیش تو عزیزتر هستیم یا علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام؟ اینجا اهل هدایت چه جوابی دارند که بدهند؟ اهل هدایت حالی شان می شود که اینجا جای تقیه هست یا جای تقیه نیست! می فهمند و خدا هم فهمشان را قبول دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فهمشان را امضا می کند، ائمه امضا می کنند، درست فهمیدند! من و این دوتا جوانم پیش تو محبوب ترند یا علی بن ابی طالب و حسن و حسین علیهم السلام؟ گفت: متوکل! خاک کف پای قنبر، غلام علی پیش من بر تو و دوتا بچه ات شرف دارند. اصلاً آدم آلوده و نفهم، چرا علی و حسن و حسین علیهم السلام را داری با خودت و بچه هایت مقایسه می کنی؟ گفت: جلاد بیا! پشت گردنش را خط بینداز و سوراخ کن، به اندازه ای که دستت داخل برود و زبانش را از آن سوراخ بیرون بکش! ترس دارد؟ خدا که گفته: ﴿فَأَمَّا يَا أَيُّتِيكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ﴾<sup>۱</sup>. غصه دارد؟ پروردگار که فرموده: ﴿وَلَا هُمْ يَخْزُونُ﴾<sup>۲</sup>. جلاد آمد و نوک خنجر را پشت گردنش گذاشت، باید گردن را یک تکه شانه را می شکافت، سوراخ می کرد که دست برود. متوکل به او گفت: حالت چطور است؟ گفت: متوکل هفتاد سال است فکر می کنم که آن لحظه ای که من می خواهم بمیرم، چطور می باید بمیرم، الان که فهمیدم دارم فدای علی و حسن و حسین علیهم السلام می شوم، زیباترین حال دوره عمرم است. این ﴿لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَخْزُونُ﴾<sup>۳</sup> است.

۱. بقره: ۳۸.

۲. یونس: ۶۲.

۳. یونس: ۶۲.

در سوره فصلت، سه تا آیه است که خیلی عاشقانه است. یکی اش را من بخوانم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا﴾ این برای دم مُردن است. ﴿تَنْزِيلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا﴾، یکبار در هدایت گفت «لا خوف» و این بار دوم است دم مُردن، ﴿وَلَا تَحْزَنُوا وَابْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ﴾، هیچ غصه نخورید و اندوه هم نداشته باشید، ما از طرف خدا آمده‌ایم که به شما بگوییم داری می‌آیی، داری می‌آیی که بهشت بروی، نه غصه و نه ترس!



جلسہ چہارم

رجس چیسٹ؟



## طهارت واقعی

کلام درباره طهارت زبان و روح و فکر و اخلاق و عمل بود. طهارتی که به معنای ارزش‌هاست، ارزش‌هایی که انسان را رشد می‌دهد و محبوب پروردگار مهربان عالم می‌کند. **«وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ»**، خداوند عاشق اهل طهارت است و خود پروردگار عالم، ذاتش، صفاتش، اعمال و افعال و کارش پاک است که قرآن این معنا را کراراً با آیاتی مطرح کرده که لغت سبحان، تسبیح، سبح، یسبح دارد؛ سبحان یعنی وجود مقدسی که از هر عیبی و از هر نقصی، چه ذاتش و چه صفاتش و چه افعالش پاک است، منزّه است. در رکعت اول نماز مغرب امشب که حافظ کل قرآن، عالم بزرگوار، عامل بزرگوار، خدمت‌گزار به اسلام، جناب آقای مقدسی قرائت کردند، در یک جمله سوره بینه حتماً دقت کردید و گوش دادید. پروردگار بزرگ عالم درباره قرآن مجید که نازل شده خودش است و فرستنده‌اش هم خودش است، فرموده: **«صُفِّيًا مُطَهَّرَةً»**، کل این قرآن، همه این آیات و همه این صفحات پاک است. چرا؟ صادرشده از علم پاک است. صادرشده از عدالت پاک است، صادرشده از اراده پاک است، صادرشده از رحمت پاک است. آن که از پاک صادرشده، پاک است. پاکی قرآن یعنی چه؟ یعنی هیچ عیبی، هیچ نقصی، هیچ جای تردیدی، هیچ جای شکی تا روز

۱. توبه: ۱۰۸.

۲. بینه: ۲.

## حقیقت و مراتب طهارت

قیامت کسی در این قرآن نمی‌تواند پیدا بکند. از زمان نزول قرآن تا الآن که پانزده قرن گذشته است. در این پانزده قرن، دشمنان قسم‌خورده اسلام، یهود، مسیحیت، لائیک‌ها در این صدساله اخیر، کمونیست‌ها با داشتن انواع دانشمندان و دانشگاه‌ها نتوانستند یک عیب برای قرآن مجید پیدا کنند. چرا نتوانستند؟ چون عیبی در قرآن نیست و نتوانستند یک نقص پیدا کنند. چرا؟ چون نقصی در قرآن نیست و قرآن مجید از هر عیب و نقصی مانند نازل‌کننده‌اش پاک است.

اینجا شنیدید «صُحُفًا مُطَهَّرَةً»، در آیه دیگر می‌خوانید: «مَرْفُوعَةً مُطَهَّرَةً»، قرآن در یک مقام بسیار بالایی است که غیر از پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) - حتی فرشتگان مقرب هم نه - غیر از پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام)، اندیشه کسی به آن مقام مرفوعیت قرآن کریم نمی‌رسد. مقام بالایی که فقط در دسترس فکر پیغمبر و ائمه طاهرين (علیهم‌السلام) است؛ علاوه بر این مقام بلند «مَرْفُوعَةً مُطَهَّرَةً»، احدی هم در این عالم از زمینیان، آسمانیان، ملکیان و ملکوتیان نمی‌تواند یک عیب، یک نقص، یک خلأ، یک کمبود، یک اشتباه در قرآن مجید پیدا کند؛ چون وجود ندارد و اگر وجود داشت، تا حالا علم برای نمونه هم یک عیبش را اعلام می‌کرد، ولی وجود ندارد.

چه کسی در این عالم به پروردگار وصل است؟ چون انسان‌ها یا جدای از خدا هستند، ﴿إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَّحْجُورُونَ﴾ و نسبت به پروردگار در حجاب‌اند، یعنی ربطی به خدا ندارند و یا وصل به پروردگار هستند. از چه راهی می‌شود اتصال به خداوند پیدا کرد؟ طهارت، پاکی؛ آن که فکر پاکی دارد، اخلاق پاکی دارد، عمل پاکی دارد، نیت پاکی دارد، روح پاکی دارد و این پاکی‌ها را از قرآن به دست آورده و از منبع دیگر طهارت اهل بیت (علیهم‌السلام) و نه قرآن تنها، چون تنها به سراغ قرآن رفتن، آدم یک لمس نیمه‌کاره فلج است. سراغ اهل بیت (علیهم‌السلام) تنها هم رفتن، آدم لمس فلج شُل و لنگ و کور است. «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزَّتِي



أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا، اگر شما به قرآن و اهل بیت علیهم السلام اقتدا بکنید، «لَنْ تَضَلُّوا أَبَدًا»، روحتان لنگ نمی‌شود، فکرتان لمس نمی‌شود، جان باطنتان سکتته نمی‌کند، قدم حرکتتان به طرف پروردگار شل نمی‌شود، دستتان در امور معنوی قطع نمی‌شود، با اقتدای به قرآن و اهل بیت علیهم السلام که منبع طهارت هستند.

### رجس به معنای واقعی

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ﴾، رجز غیر از نجس است؛ نجس یعنی خون، یعنی گوشت خوک، یعنی جنابت، یعنی چیزهای دیگری که از بدن خارج می‌شود و رساله‌ها نجس نوشته‌اند. این را می‌شود با آب پاک کرد و هر انسانی می‌تواند این نجاست‌ها را با آب پاک بکند. قرآن می‌گوید: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ»، رجز با نجس فرق می‌کند. رجز یعنی ناپاکی فکر، ناپاکی فکر که اگر این ناپاکی بروز بکند، گاهی زخم غیرقابل علاج می‌زند. نزدیک درگذشت پیغمبر صلی الله علیه و آله، یک عده‌ای در جلسات شبانه که خدا در قرآن دو سه بار فرموده که من از همه جلسات شبانه‌تان خبر دارم، اینکه سر در همدیگر کردید و چه تصمیم‌هایی گرفتید، خبر دارم؛ چون علم بی‌عیب است، چون علم پاک است، چون علم پروردگار باطن را می‌گیرد و ظاهر را هم می‌گیرد. فکر آلوده که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله ما باید سه تا نیرو را از اهل بیتش علیهم السلام بگیریم: یکی حکومت است، همان ولایتی که خداوند در غدیر به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی بن ابی طالب علیه السلام را در این جایگاه معرفی کن! یکی اسلحه است، یکی هم بیت‌المال است و حالا به تعبیر من، فدک و کل زکات و خمسی که مردم می‌خواهند بپردازند، ما اگر اهل بیت علیهم السلام را از این سه برنامه اسلحه، حکومت و بیت‌المال قطع بکنیم، در همه چیز دستشان بسته می‌شود و میدان دست ما می‌افتد. این ناپاک‌ترین فکری بوده که در تاریخ بشر به کله رجز، کسانی که این فکر را کردند، خورده و این کار را کردند.

## حسد مصداقی از رجس

زخمی به اسلام زدند که نه با ظهور امام دوازدهم علیه السلام، تا قیامت هم قابل علاج نیست، به هیچ عنوان! فکر بد، اخلاق بد، یعنی اخلاق رجسی. یک روایتی را من دیدم که برایم هیچ تعجب آور نبود. این یک حقیقتی است که پروردگار در آخرین آیه سوره فلق به پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرماید: شخص تو با این عظمت روح، عقلت، علمت، اخلاقت و عملت به من پناه بیاور؛ چون فقط این کار من است که این شر را برگردانم، ﴿شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدًا﴾. آن روایت این است: هشام بن حکم از شاگردان ناب امام صادق علیه السلام است، آدم کم نظیری است، از سیزده چهارده سالگی کنار چشمه علم امام صادق و موسی بن جعفر علیه السلام بوده، در روایاتمان دارد هنوز مو به صورتش درنیامده بود، معلوم می شود سیزده دوازده ساله بوده و هنوز مو درنیامده بود. هر وقت خدمت امام صادق علیه السلام می آمد، امام ششم علیه السلام تمام قد برایش بلند می شدند.

ایشان می گوید؟: یک روز خدمت حضرت صادق علیه السلام آمدم، گفتم: آقا یک معما دارم که نمی توانم حل کنم. فکرم نمی رسد، عقلم قد نمی دهد! فرمودند: بگو! گفت: یا بن رسول الله! مردم علی بن ابی طالب علیه السلام را نمی شناختند؟ فرمودند: کامل می شناختند؛ چرا، کامل می شناختند. چون ۲۳ سال از مکه تا آخر عمرش، پیغمبر صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علیه السلام را به مردم معرفی کرد. چقدر امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی نامه دارد؟ من به کتاب های شیعه کار ندارم، یک کتاب دارم که خیلی هم این کتاب را دوست دارم. شیعه نوشته به نام غایة المرام، کم هم اتفاق می افتد که من در کتابخانه ام، این کتاب را که به چشمم می خورد، بر ندارم و نگاه نکنم. عربی و هشت جلد است؛ هشت تا پانصد صفحه ای، ۴۵۰۰ صفحه، مرحوم بحرانی در این هشت جلد، ۴۵۰۰ صفحه است و فقط روایاتی که اهل سنت درباره ارزش های وجود امیرالمؤمنین نقل کرده اند، در این کتاب نظام داده است. کاری به روایات شیعه ندارم! این



## جلسه چهارم / رجس چیست؟

همه ۴۵۰۰ صفحه «قال رسول الله ﷺ» است؛ یعنی پیغمبر ﷺ در این ۲۳ سال عمرش، درباره هیچ حقیقتی - حتی توحید، حتی قیامت، حتی نبوت و انبیا- به اندازه امیرالمؤمنین ﷺ حرف نزده است. گفت: نمی‌شناختند؟ فرمودند: می‌شناختند! گفت: می‌دانستند علی أعلم امت است؟ گفت: کاملاً می‌دانستند؛ چون ۴۵۰۰ صفحه روایات پیغمبر ﷺ است، حالا آنهایی که به دست رسیده و احتمالاً خیلی از روایات هم ضبط نشده و به دست ما نرسیده یا ضبط شده و نابود کرده‌اند که دست ما نرسد.

می‌دانستند علی ﷺ اعلم است، می‌دانستند علی ﷺ اعبد است، می‌دانستند علی ﷺ اعدل است، می‌دانستند علی ﷺ ارحم است، می‌دانستند علی ﷺ اقاضی است، اینها هر کدام بحث دارد! فرمودند: می‌دانستند. گفت: پس چرا بعد از مرگ پیغمبر ﷺ، یک عده‌ای جمع شدند و کنارش زدند، در خانه‌اش را آتش زدند، در خانه‌اش را بستند، بیت‌المال و حکومت و شمشیر و اسلحه را از او گرفتند و خانه‌نشینش کردند؟ امام صادق ﷺ یک کلمه فقط جواب هشام را دادند و فرمودند: هشام علت همه این غوغاها و جنایت‌ها و ظلم‌ها «الحسد» است، همین! خدا از ناپاکی‌ها نفرت دارد. برادرانم! خواهرانم! سعی کنید ناپاکی‌های فکری، اخلاقی، عملی، در ما - نه در شما - خودم را هم دارم می‌گوییم، نیاید؛ اگر هست:

شست‌وشویی کن و آن‌گه به خرابات خرام تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده پاک بکنید، چون تا ناپاکی فکری و اخلاقی و عملی در ما باشد، خدا ما را دوست ندارد؛ کسی را هم که خدا دوست نداشته باشد، یقین بدانید تمام درهای نجات به روی او بسته است. اکتفا فقط به نماز و روزه نکنید، آن که نماز ما را به قبولی می‌رساند، طهارت فکر و اخلاق ماست. آن که روزه ما را به قبولی می‌رساند، طهارت فکر و اخلاق ماست. یک روایتی از اصول کافی برایتان بگویم. اصول کافی حدود چهارهزار روایت با فروع و با روضه‌اش دارد. روضه اسم جلد آخرش است، یعنی گلستان و ده جلد است، هفت جلد فروع و یک جلد هم روضه و دو جلد اصول است. این ده جلد، شانزده‌هزار روایت فقط از اهل‌بیت ﷺ دارد، درباره چه؟ درباره زمانی که انسان در سلب پدرش است تا زمانی که وارد قیامت می‌شود؛ یعنی هیچ زاویه‌ای از زوایای زندگی را کتاب کافی فروگذار نکرده است.

## حقیقت و مراتب طهارت

لذا پیش علمای بزرگ ما، پیش بانصافان، بعد از قرآن و نهج البلاغه و صحیفه، هیچ کتابی به ارزش کتاب شریف کافی نیست. من تا اصولش را ترجمه نکرده بودم، تا دو سال پیش واقعاً به اندازه‌ای که بعد از ترجمهٔ اصول کافی فهمیدم اهل بیت (علیهم‌السلام) چه کسانی هستند و چه هستند! از چه دانشی برخوردارند و چه جایگاهی در این عالم دارند و چه حقی به کل مردم دنیا دارند! نمی‌فهمیدم و تا شیعه یک دور این اصول کافی را نخواند، نمی‌داند اهل بیت (علیهم‌السلام) چه کسانی بودند و چه بودند! چه حقی به این عالم دارند، چه حقی به این آدم دارند و آنجا آدم می‌فهمد که معجزهٔ اهل بیت (علیهم‌السلام)، زنده کردن مُرده نیست؛ زنده کردن مُرده برای اهل بیت (علیهم‌السلام) یک فوت کردن است که به یک مُرده بدمند، مُرده از جا بلند شود و این کار را هم خدا به آنها داده بود. یک جوانی گریه‌کنان (این را من در چند تا کتاب دیدم)، یک جوانی گریه‌کنان پیش ابی‌عبدالله (علیه‌السلام) آمد، گفت: حسین جان! مادرم مُرده است. از مادرم ملک و مال مانده، ولی مادرم وصیت ندارد. خانم‌ها باید وصیت داشته باشند که اگر زودتر از دنیا رفتند، مهرشان را چکار بکنند، ثلثشان را چکار بکنند، ما مردها باید وصیتمان هفت‌هشت به اصطلاح قسمت باشد: یکی‌اش پیش خودمان، یکی‌اش پیش وصی‌مان، یکی‌اش در صندوق مغازه‌مان که اگر مُردیم، اقلاً ثلثمان را خرجمان کنند، اگر وصیت نکنیم و بمیریم، هزارمیلیارد ثروت هم از ما بماند، پول و ملک، هزارمیلیارد! این کتاب‌های فقهی را ببینید؛ اگر یک نفر با هزارمیلیارد دلار، نه تومان! ثروت بمیرد و وصیت نداشته باشد، بخواهند از این هزارمیلیارد دلار کفنش کنند، باید از ورثه اجازه بگیرند؛ اگر گفتند اجازه نمی‌دهیم، باید به شهرداری بروند و یک ورقه برای بهشت‌زهرها بگیرند تا یک کفن از شهرداری به بدنش کنند و لای خاک کنند و دست سوسک‌ها و عقرب‌ها و مارمولک‌ها بدهند.

### حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا

برادرانم! پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اصرار دارد که «حَاسِبُوا أَنْفُسَكُمْ قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا»، به داد خودتان برسید! به حساب خودتان برسید! در مغز بعضی‌ها هم افتاده آدم وصیت کند، زود می‌میرد!

۱. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج ۱۶، ص ۹۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج ۶۷، ص ۷۳.



من ۲۵ سال است وصیت نوشته‌ام و تا حالا نمرده‌ام؛ مگر چهار صفحه کاغذ، مرگ آدم را می‌رساند؟! آخر این چه حرف‌های ناجوری است؟ این چه فکر آلوده‌ای است؟ اگر آدم وصیت کند، می‌میرد! چطور من نمرده‌ام؟! چطور آنهایی که وصیت دارند، نمرده‌اند؟ ما حالا غیر از وصیت، قبر خودم را هم کنده‌ام، گاهی سر قبر خودم می‌روم، چرا نمرده‌ام؟ من خودم وصیت خودم را عمل کردم، یعنی چیزهایی که نوشته بودم، خودم انجام دادم که بعد از مرگ من، بچه‌هایم هیچ کاری نداشته باشند و به هیچ اداره‌ای هم رجوع نکنند. چرا نمرده‌ام؟

گفت: آقا مادرم مرده، وصیت هم ندارد! ما هم ورثه هستیم، بالاخره جنگ و دعوا و اختلاف می‌شود. پول! پول! برادر و خواهر را به جان هم می‌اندازد، زن و شوهر را به جان هم می‌اندازد، برادر و برادر را به جان هم می‌اندازد. ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: من الآن به خانه‌تان می‌آیم، جنازهٔ مادرت در خانه است؟ گفت بله! دنبال جوان آمدند و وارد اتاق شدند، جنازه را خوابانده بودند و یک روانداز هم رویش بود. ابی‌عبدالله علیه السلام فرمودند: مادر بلند شو! مرده بلند شد. فرمودند: بچه‌هایت ناراحت‌اند، وصیتت را بکن و دوباره بمیر، خداحافظ شما. مرده زنده کردن که برای ائمه علیهم السلام با یکدم است، ائمه علیهم السلام که کمتر از مسیح علیه السلام نیستند، معجزهٔ ائمه علیهم السلام این کتاب کافی است. وقتی آدم این روایات را می‌بیند، می‌بیند که این عقل ائمه علیهم السلام عقلی بعد خدا است و نه بعد از فرشتگان؛ عقل دوم است! اگر پروردگار عالم -این تعبیر درست باشد- عقل اول هستی است، اهل بیت علیهم السلام عقل دوم هستی هستند و واقعاً «الله اکبر» از این کتاب، الله اکبر. وقتی حوزه به من پیشنهاد کرد که این کتاب را ترجمه کنم، گفتم: از دست من بر نمی‌آید و فهم روایات ائمه علیهم السلام خیلی مشکل است، مخصوصاً معارفشان حالا فقه آسان‌تر است، اما درک مسائل علمی و ملکوتی و عرفانی و عقلی‌شان خیلی سخت است. گفتند: نه شما چون قرآن، مفاتیح، صحیفه و نهج البلاغه را ترجمه کرده‌ای و دست ترجمه‌ات باز است، این کار را بکن؛ بالاخره گردنم گذاشتند و دو سال واقعاً به شما بگویم در این ۱۲۰ جلد کتابی که تا حالا خدا عنایت کرده و من نوشته‌ام، این کتاب جان من را به گلو رساند؛ اما معجزهٔ عقل ائمه علیهم السلام است که در این کتاب، آلودگی با پاکی

قاتی نشود، نگوییم فقط نماز، روزه و به همین اکتفا بکنیم؛ بلکه باید فکرم، نیتیم، روحم، اخلاقم، عملم و کردارم هم پاک باشد.

### رجس بد اخلاقی، ایمان را فاسد میکند

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «سُوءُ الْخُلُقِ»، ناپاکی‌ها، «لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ»، ایمان انسان را تباه می‌کند. «سُوءُ الْخُلُقِ» یعنی آلودگی‌های اخلاقی و فکری، «لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ كَمَا يُفْسِدُ الْخَلُّ الْعَسْلَ»، چقدر زیباست! تقریباً توضیح روایت این است که الآن عسل ناب را می‌گویند عسلی که از کوه می‌آورند و شکر نخورده، خرما نخورده، شیر نخورده، غذا نخورده و عسل خالص صد درصد است. من از یک عطاری پرسیدم، گفت: دوستان لرستان برایم یک ده کیلویی آورده‌اند، این را آزمایش هم کردیم، یک ذره ناخالصی ندارد، کیلو چند؟ گفت: دویست هزار تومان! موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: یک کیلو از این عسل را با یک لیتر سرکه قاتی کن، با همزن هم بزن، بردار ببر بازار و در هر مغازه‌ای بگو من عسل دارم که کیلویی دویست تومان است و سرکه قاطی‌اش کرده‌ام و با همزن هم زده‌ام. کیلو چند می‌خری؟ می‌گوید: کیلو هیچی! ببر بریز دور، این عسل که خوردنی نیست. موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: ناپاکی‌ها ایمان را مثل سرکه‌ای که عسل را تباه می‌کند، تباه می‌کند. همین حسد، فکر می‌کنید اینهایی که آمدند و با اهل بیت علیهم السلام مبارزه کردند و حقشان را در روز روشن غارت کردند، عرق خور بودند؟ صبح و ظهر و شب در مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز جماعت داشتند، روزه می‌گرفتند، اعتکاف داشتند.

تعجب هم ندارد که روز عاشورا عمر سعد به لشکر یزید گفت: «یا خیل الله»، ای ارتش خدا! واقعاً با آن ناپاکی‌ها اینها ارتش خدا بودند یا ارتش ابلیس؟ ناپاکی‌ها خطرناک است، خدا پاک است، صفاتش پاک است، افعالش پاک است، قرآنش ﴿صُفْحًا مُطَهَّرَةً﴾ است،

۱. الوافی، ج ۵، ص ۸۸۷

۲. بینه: ۲



﴿مَرْفُوعَةٌ مُطَهَّرَةٌ﴾ است، اهل بیت علیهم السلام پاک هستند و آدم با اتصال به اهل بیت علیهم السلام و قرآن به منبع اصلی بی‌نهایت پاکی وصل می‌شود؛ آن وقت یک آدم دیگر می‌شود، واقعاً یک آدم دیگر می‌شود.

این داستانی که نقل می‌کنم، باید برای حدود دویست سال پیش باشد. آیت‌الله مرحوم حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی. ما یک حاج آقا جمال‌الدین داریم که فرزند مرحوم آقا شیخ محمدتقی اصفهانی است، آن نه! آن برای همین هشتاد- نود سال پیش بوده است. حاج آقا جمال که مسجد سیدعزیزالله امام جماعت بوده و قبرش در اصفهان است. این حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی غیر از حاج آقا جمال است. ایشان حدود دویست سال پیش بوده، نوشته‌اند (خطی هست چاپی هم هست) که می‌فرماید: من پیش‌نماز مسجد شیخ لطف‌الله در میدان نقش جهان بودم. نیم‌ساعت به اذان در خانه وضو گرفتم و برای نماز ظهر آماده شدم تا پیاده (چون آن وقت که ماشین نبود! دویست سال پیش اگر در اروپا بوده، ایران نبوده) به مسجد شیخ لطف‌الله بروم.

در راه که دارم می‌روم، نزدیکی‌های مسجد که داشتم می‌رسیدم، دیدم یک جنازه‌ای را دارند می‌برند و پنج شش تا حمال، چهار پنج تا هم از این کشیکچی‌های شب‌های بازار که مغازه‌ها را می‌بستند، این کشیکچی‌ها تا صبح راه می‌رفتند و از بازاری‌ها حقوق می‌گرفتند که مغازه‌ها را دزد نزنند. چهار پنج تا حمال، هفت هشت تا کشیکچی جنازه را دارند می‌برند، یک تاجر پولدار اصفهانی که من کاملاً او را می‌شناختم، دیدم دنبال این جنازه مثل مادر جوان مرده گریه می‌کند. گفتم: خدایا - در دلم - اگر این جنازه وقتی زنده بوده، قوم و خویش این تاجر بوده که باید تشییع جنازه‌اش الآن در میدان پر باشد و اگر قوم و خویشش نبوده و غریبه است، برای چه این جور دارد گریه می‌کند؟ تاجر تا چشمش به من افتاد، دوید و گفت: حضرت آیت‌الله نمی‌خواهی تشییع جنازه یکی از اولیای خدا بیایی!



## حقیقت و مراتب طهارت

اولیای خدا چه کسانی هستند؟ در سوره یونس معرفی‌شان کرده است: ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ «الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ»، «یتقون» یعنی آدم‌هایی که فکر پاک، عمل پاک، اخلاق پاک و روح پاک دارند. گفت: حرف این تاجر - به قول ما - من را می‌خکوب کرد و به‌جای اینکه نماز بروم، نماز جماعتش هم می‌گویند تا میدان جمعیت می‌ایستاده! من هم دنبال جنازه راه افتادم و رفتم تا چشمه پا قلعه، پنج‌شش کیلومتر بیرون اصفهان که این را غسل بدهند و دفن کنند. این پنج‌شش کیلومتر برای من با این ستم نفس‌گیر بود و خسته شدم. روی یک سنگ نشستم و در خودم ناراحت شدم که ما نماز جماعتی که پیغمبر ﷺ فرموده از یازده نفر بگذرد، جن و انس نمی‌توانند ثوابش را بنویسند، برای چه برای یک جنازه غریبه ترک کردیم؟ ما کار خوبی نکردیم! دو قدم دنبال جنازه می‌رفتیم، بعد می‌رفتیم نمازمان را می‌خواندیم. داشتند او را غسل می‌دادند و دیگر نزدیک بود کفنش کنند که تاجر پیش من آمد و گفت: حضرت آیت‌الله شما از من نپرسیدی این جنازه کیست؟! گفتم: نه، تو گفتی بیا تشییع یکی از اولیای خدا و حرفت در من اثر کرد، من هم آمدم. او کیست؟ حالا گریه‌اش هم بند نمی‌آید، ﴿وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ﴾، من خدا عاشق پاکان هستم. «وَاللَّهُ يَحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ». گفت: آقا، مستطیع بودم و پول حسابی در یک ظرف ریختم و به‌طرف عراق حرکت کردم. اول گفتم کربلا بروم، ولی به کربلا نرسیده بودم که کل پولم را نفهمیدم و دزد زد! دست خالی دست خالی شدم، هرچه فکر می‌کنم که در کربلا و نجف چه کسی آشناست تا بروم و یک پولی قرض بگیرم و ایران برگردم؛ چون دیگر مستطیع نیستم و داروندارم را دزد برد. هیچ‌کس به ذهنم نرسید، پول هم ندارم یک نان خالی بخورم و بخورم. به هر زحمتی بود آقا راهم را به‌طرف کوفه کج کردم و غروب نزدیک مسجد رسیدم. به مسجد نرسیده بودم و یک‌هزار متری، دوهزار متری در تاریکی مانده بود، یک شخصی را دیدم که از قیافه و هیكل و چشم و وجناتش

۱. یونس: ۶۲

۲. توبه: ۱۰۸



عظمت می‌بارد، عظمت! به ذهنم خورد این یا امام دوازدهم علیه السلام است یا یکی از اولیای الهی است.

جلو آمد و از من احوال‌پرسی کرد، گفت: خسته هستی؟ گفتم: آقا از ایران تا اینجا سفر من را خسته کرده و چیز دیگری هم نیست. فرمودند: اگر چیز دیگر هم هست، بگو! گره مشکلات به دست ما باز می‌شود. به دلم نشست و گفتم: آقا، هرچه پول داشتیم، دزد برده است. فرمودند: مشکلی نیست! گفتم: پولم در ظرف بوده، در خورجین بوده، جا داشته و محفوظ بوده است. این مرد در تاریکی گفت: هالو! گفت: ما اصفهان در بازار به یکی از این حمل‌ها و کشیکچی‌ها می‌گفتیم هالو. گفت: تا در تاریکی هالو گفت، یک آقایی آمد، به او فرمودند: کل پول و خورجین و ظرف این را که برده‌اند، تا یک‌ساعت دیگر تحویلش بده و به مکه ببر، بایست کل اعمالش را انجام بدهد، دوباره سر قبر جدم ابی‌عبدالله الحسین علیه السلام برگردان که زیارت‌هایش را بکند و به ایران برود و رفت. من ماندم و این هالو.

هالو را در آن تاریکی یا در نور کم‌رنگ مهتاب برانداز کردم، دیدم این همین هالویی است که حمالی هفت‌هشت تا مغازه‌های ما را می‌کند؛ اصلاً من او را هر روز در بازار می‌بینم، از بس که این هالو عظمت داشت، عظمتش نگذاشت از او بپرسم که آقا تو همان هالویی هستی که ما در بازار اصفهان، بار به تو می‌دهیم می‌کشی یا کس دیگری هستی؟! نتوانستم آقا بپرسم. به من گفت: تا نیم‌ساعت، یک‌ساعت دیگر به فلان نقطه بیا، من رفتم. خورجینم، پولم، ظرفم، همه را به من داد، گفت: من جلو می‌روم، تو فقط پایت را جای پای من بگذار و هیچ صحبتی هم نکن. شش‌هفت قدم که از کوفه دنبالش رفتم، دیدم دم در مسجدالحرام هستم. گفت: این کعبه و این مسجدالحرام، اعمالت را انجام بده، حج تمتع را به‌جا بیاور، منا و عرفات و مشعر و همه را در این ده‌دوازده روز برو؛ اگر رفاقت هم دیدند، نگو من چطور می‌آدم؛ بگو من از یک راه دیگر آمدم که زودتر از شما رسیدم. اعمال روز دوازدهم که تمام شد، سه‌بار سنگت را که زدی، به فلان نقطه بیا، من آنجا هستم، خداحافظ و رفت.

## حقیقت و مراتب طهارت

بعد از اینکه من سنگ‌هایم را در منا زدم، ظهر آمد، گفت: همان جوری که از کوفه قدم جای قدم من گذاشتی، الآن هم قدم جای قدم من بگذار، خورجین و بار و پولت را هم بردار! یک‌دو سه شش رسیدیم کوفه. گفت: حالا این پولت و این هم نجف و آن هم کربلا و برو! دیگر من را نمی‌بینی، ولی من یک سؤال از تو دارم. گفتم: پیرس! به من گفت: من هالو حق محبت به تو پیدا کرده‌ام یا نه؟ گفتم: آقا به اندازه دنیا به من حق داری. گفت: من با تو یک کاری دارم که بعداً به تو می‌گویم، خدا حافظ و گم شد. ما از مکه برگشتیم، قوم و خویش‌ها و بازاری‌ها - آن وقت‌ها رسم بود - به استقبال ما آمدند و خانه آمدیم و نشستیم. دیدوبازدید شروع شد، همان روز اول دیدم هالویی که کوفه دیدمش و من را مکه برد و برگرداند، از در اتاق وارد شد و این هم به دیدن من آمد. تا نگاهش کردم، دیدم این همان هالوی خودمان در بازار است! همان حمال است، آدم بلند شوم، اشاره کرد تکان نخور و حرف من را هم نزن! در آبدارخانه سالن رفت، آمدند و دیدوبازدید تمام شد و هالو هم یک چای خورد و او هم آمد که برود، به من گفت: یادت است به تو گفتم من حق محبت به تو دارم؟ گفتم: یادم است! گفت: من دو سه روز دیگر می‌میرم، این آدرس خانه‌ام است، هیچ‌کس را هم ندارم، دو سه روز دیگر ده صبح خانه ما می‌آیی و در صندوق من را باز می‌کنی، هشت تا تک تومان پول در صندوق با کفتم است، آن پول را خرج دفن من و تشییع من و ختم من بکن و به کسی هم کار نداشته باش. حضرت آیت‌الله من به تو گفتم بیا تشییع جنازه، این است صاحب این جنازه.

﴿لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ﴾، پاک با پاک وصل می‌شود، با خدا با قرآن، با اهل بیت علیهم‌السلام، با ارزش‌ها، با امام زمان علیه‌السلام و با همه چیز. آن را می‌گویند هالو، من را می‌گویند آیت‌الله، حجت‌الاسلام، ملاز الانعام! کاشکی به من هم هالو می‌گفتند! این لقب‌ها به چه درد من می‌خورد؟ تابلوها و بنرهایی که می‌نویسند استاد و حجت‌الاسلام، اینها به چه درد من می‌خورد؟ ای کاش ما هم هالو بودیم و هر روز جمال تو را می‌دیدیم. کاش ما هم هالو



### جلسه چهارم / رجس چیست؟

بودیم و می‌توانستیم با چهار قدم به کربلا برسیم، به مکه برسیم. کاش ما هم هالو بودیم و همین را به ما می‌گفتند: هالو! کار این بنده خدا را راه بینداز که به ما بگویند کار همه را راه بینداز. یک کار راه‌انداز هم امشب بگویم، اینکه هالو بود و حمال بود، این قدر پاک شده بود که کار راه‌بینداز شده بود، یکی از آن کار راه‌بیندازها وجود مبارک علی‌اصغر علیه السلام است، خیلی کار راه‌انداز است!





جلسہ پنجم

انواع حياء



## حیاء مانع توبه نیست

چهار مقام با عظمت غیرقابل توصیف و بعضی هایش به فرموده شخصیت‌های بزرگ علمی، تا در دنیا هستیم، قابل درک نیست و خداوند متعال از باب لطف و رحمت و فضل و احسانش برای همه انسان‌ها قرار داده است. ابتدائاً احدی را از آدم تا قیامت، مُهر محرومیت برای رسیدن به این چهار مقام نزنده و کارش این نیست؛ یعنی وجود مقدس او ابتدائاً بدون جرم و بدون خطا و بدون معصیت کسی، مُهر محرومیت به کسی نمی‌زند. علتش هم این است که با حکمتش مطلقاً نمی‌سازد. حکیم، آن هم وجود مقدس پروردگار مهربان عالم پاداش قرار داده، ولی بعد عمل کیفر قرار داده، ولی بعد از معصیت، آن هم اگر معصیتی در پرونده بماند تا انسان بمیرد؛ اما اگر معصیت کاری هر وقت توبه واقعی کند و به فرموده رسول خدا ﷺ در سفارشی که به یکی از اصحابشان که او را برای تبلیغ به یک منطقه‌ای می‌فرستادند فرمودند: «لِكُلِّ ذَنْبٍ تَوْبَةٌ»<sup>۱</sup>، برای هر گناهی یک توبه‌ای را باید ایجاد کنی! توبه یک‌دانه توبه نیست و یک «استغفرالله» گفتن نیست و یک پشیمان شدن نیست. هر گناهی بنا به مقررات پروردگار عالم، یک توبه‌ای متناسب با خودش دارد. ده سال نماز واجب نخواندم، این یک توبه‌ای متناسب با خودش دارد. توبه متناسب با خودش، این است که ده سال نماز بخوانم که فقه، اسم این ده سال را قضا

۱. بحار الأنوار: ۳/۴۸/۷۷.

## حقیقت و مراتب طهارت

گذاشته؛ یعنی جبران آنچه ازدست داده‌ام به وسیله همانی که ازدست داده‌ام به شکل همانی که ازدست داده‌ام. سایر واجبات هم همین طور است، هر کدامش ترک شود، توبه متناسب با خودش را دارد یا حتی آن وقتی که تکلیف نبودم، از مغازه مردم، از باغ مردم، از اجناس مردم، چیزی را بدون خبر به مالکش برداشتم و در جیب کسی دست کردم و پول برداشتم و نفهمید یا بقال سرش گرم بود، من جیبم را از جنسش پر کردم و رفتم یا رفتم در باغ مردم سیب چیدم، گیلان چیدم، آلبالو چیدم و مکلف هم نبودم، ولی الآن مکلف شدم و زنده هستم و گذشته‌ام را مرور می‌کنم، می‌بینم مال مردم را برده‌ام، الآن برعهده من واجب است اموالی را که قبل از تکلیف برده‌ام، به صاحبانش برگردانم و اینجا هم جای روشن نیست که بگویم رویم نمی‌شود و خجالت می‌کشم.

## دو نوع حیاء وجود دارد

رسول خدا ﷺ بنا به نقل کتاب با عظمت کافی در اصول که مرحوم کلینی یک کار زیبایی در جلد دومش کرده و تمام روایاتی که اهل بیت علیهم‌السلام حسنات اخلاقی را بیان کرده‌اند، سیئات اخلاقی را بیان کرده‌اند، همه را آورده است؛ یعنی یک بخش از جلد دوم عربی کافی، کتاب اخلاق اسلام نازل شده بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است که حالا یا آیات اخلاقی قرآن است یا روایات پیغمبر و ائمه طاهرین علیهم‌السلام است. یک کتاب کامل است، یعنی اگر کسی بخواهد متخلق به اخلاق شود، این روایات را باید ببیند. آنجا یکی از ابوابی که کلینی باز کرده، باب الحیاست؛ کجا باید حیا کرد، کجا نباید حیا کرد، خیلی جالب است که اهل بیت علیهم‌السلام، ائمه علیهم‌السلام و پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، تمام مسائل مربوط به حالات انسانی را دقیقاً و بدون کم گذاشتن بیان کرده‌اند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: «الحیاء حیاءان»<sup>۱</sup>، انسان دوتا حیا برایش هست: حیا عقل و حیا حمق، یک حیا ریشه‌اش عقل است و یک حیا منشأش حماقت است. «و النادمون»، من رویم نمی‌شود که بروم و از عالم مسجد درباره این اتفاق زشتی که برایم افتاده بپرسم که

۱. تحف العقول صفحه ۴۵.



نظر خدا و نظر اهل بيت عليهم السلام راجع به اين اتفاق زشت چيست! حالا لازم هم نيست من به عالم مسجد بگويم، به عالم محل بگويم که اين کار زشت برای من است؛ هيچ لازم نيست. زبان را خدا به انسان داده، عقل هم به انسان داده، می تواند سؤال را به گونه ای مطرح کند که شخصيتش، آبرویش لطمه نخورد و اين طور هم خوب است. بگويم آقا کسی مثلاً دچار رشوه گرفتن شده، کسی دچار جيب بري شده، کسی دچار خوردن مال مردم قبل از تکليف شده، خدا درباره او چه می گويد؟ ائمه عليهم السلام درباره او چه می گويند؟ خود اين سؤال و بعد هم عمل به جواب سؤال، اسمش پاکسازي است. اين خیلی کار زیبایی است که من بيايم آلودگی روحم، آلودگی فکرم، آلودگی اخلاقم، آلودگی عملم را با احکام الهی شست و شو بدهم و اين پاکسازي عاقلانه است؛ اما اگر نجس بمانم و حيا کنم که بروم بپرسم چگونه خودم را پاک کنم، اين حياء احمقانه است. نجس بمانم، پرونده ام هم گناهش بماند و در قيامت هم گرفتار عذاب شوم که رويم نمی شود! معلوم است که اين حيا حياء جاهلانه است.

اما حياء عقل اين است که من در خانه ام هستم، تمام درها هم بسته، برق هم رفته، هوا هم به شدت گرم، روز بيستم، بيست و يکم، هجدهم، پانزدهم، دوازدهم ماه رمضان است و از تشنگی دارم لَه لَه می زنم، ديدم هم داخل يخچال شربت خنک است، نوشابه خنک است، گرمک خنک است، آب خنک است، حياء عقل اين است که در آن خلوت بگويم من مکلفم و روزه ام روزه واجب است. خلوت است و هيچ کس نيست من را ببيند، درها هم بسته، برق هم رفته و گرما دارد من را می کُشد، ولی خداوند دارد من را می ببندد و اگر بخوام بروم روزه ام را بخورم، اين بی ادبی در پيشگاه پروردگار است، اين حياء عقل است. نپرسيدم، چون رويم نمی شود، اين حياء حماقت است و نبايد مؤمن گرفتار حياء حماقتی شود، بلکه مؤمن بايد هم آغوش با حياء عقل باشد.

### نتیجه حياء عقل

وجود مبارک زين العابدين عليه السلام يك روايتی را به صورت داستان نقل می کنند که اين روايت را مرحوم کليني هم در کتاب شريف کافی آورده است. کشتی قديمها در دريا گرفتار طوفان

## حقیقت و مراتب طهارت

می‌شد، بادهای سخت می‌شد و گرفتار گرداب می‌شد. ساخت کشتی‌ها هم به قدرت زمان ما نبوده، می‌شکست و آدم‌ها در آب می‌ریختند، موج هم هر تخته پاره‌ای به یک طرف می‌برد. یک کشتی شکست و مسافرها همه غرق شدند. یک خانم جوان و زیبا زرنگی کرد و یک‌دانه از این تخته‌ها را نگذاشت موج ببرد، خودش را روی این تخته انداخت و تخته هم فرو نمی‌رفت. تخته را باد به یک جزیره‌ای آورد مثل همین جزایری که در خلیج فارس بیست-سی تایش را ما داریم؛ ولی آن جزیره سرسبز بود، جنگلی بود، پردرخت بود، آنجا هیچ‌کس هم نبود. خانم بود و جنگل سرسبزی، درختان پُرمیوه، گفت: اینجا باید بمانم تا بالاخره یک کشتی بیاید و رد شود، ما دم ساحل ناله بزنیم، فریاد بزنیم، علامت بدهیم که بیایند ما را ببرند. هنوز کشتی نیامده بود و خانم در جنگل دارد زندگی می‌کند، یک عابدی، یک بنده‌ی خدایی، یک آدمی که عاشق این بود که برای پروردگار عالم عبادت کند، هوا به شدت گرم بود و داشت می‌رفت، یک کسی را در راه دید که نمی‌شناخت. سلام و علیک کرد، بعد به او گفت: آقا خیلی هوا گرم است! گفت: معلوم است. گفت: راه من و تو به‌نظر دور است؟ گفت: آره، مقصد منم یک خرده طولانی است. گفت: ما گوشت پخته می‌شویم، خدا خودش وعده داده، قول داده که دعای «مُظْطَر» را مستجاب کند. مُظْطَر کیست؟ آن که امیدش از همه کلیدهای حل مشکل بریده، اما من اگر در دلم دلگرم باشم که قوم‌و‌خویشم وکیل است، وزیر است، استاندار است، فرماندار است، شهردار است، ثروتمند است، و با تکیه بر او دعا کنم که من را مُظْطَر نمی‌گویند. اتفاقاً پروردگار می‌فرماید: اگر دلت از من ببرد و دلگرم به دیگران باشی و به او توجه داشته باشی که کارت را درست کند، من امیدت را از او ناامید می‌کنم. می‌روی پیش او ناله می‌زنی، بعد برمی‌گردد می‌گوید کار من نیست و اداره من اجازه نمی‌دهد، آبروی من اجازه نمی‌دهد و من اصلاً در این کارها وارد نمی‌شوم؛ اما وقتی آدم با قطع امید از ما بیوی‌الله با وجود مقدس او حرف بزند، جوابش را می‌دهد و یقیناً این تجربه هم شده است. گفت: بیا دعا کنیم. گفت: دعا کنیم که چه؟ که خورشید غروب کند؟ حرارتش کم شود؟ گفت: نه، دعا کنیم که یک قطعه ابر بالای سرمان بیاید و اقلأ زیر سایه ابر راه برویم. گفت: واللّه! من اهل دعا نیستم. دوست دارم دعا کنم، اما من دعایی نیستم. تو دعا کن و من الهی‌آمین می‌گویم. آن عابد دعا کرد و این آقا آمین گفت. چند



لحظه‌ای گذشت و ابر پیدا شد تا سر دو راهی رسیدند، این غریبه به عابد گفت: خداحافظا! عابد گفت: کجا؟ گفت: من مسیرم از این طرف است. گفت: خداحافظ عابد و یک دو سه قدم رفت. دید باز آفتاب دارد مستقیم می‌تابد، برگشت دید ابر بالای سر اوست. صدایش کرد و گفت: تو پیغمبری؟ گفت: نه! گفت: از اولیای الهی هستی؟ گفت: نه! گفت چه کاره ای؟ گفت: دزد. گفت: دزد؟! گفت: آره دزد. گفت: الان هم دزدی می‌کنی؟ گفت: نه، الان دیگر دزدی نمی‌کنم، شغلم دزدی بوده است. گفت: من که حالا دزدی نکردم، رشوه نخوردم، مال مردم را نبردم، نمازی را ترک نکردم، چطور دعای من مستجاب نشده و دعای تو مستجاب شده، تو چه کار کردی؟ گفت: من کاری نکردم! من با یک‌دانه از این بلم‌ها به یک جزیره گذرم افتادم، هیچ‌کس نبود. خیلی جنگل زیبا، درختان پرمیوه، آنجا کنار یک چشمه نشستم، دیدم صدای نفس از بالای سرم می‌آید، نگاه کردم و دیدم یک خانم جوان و زیبا چهره است. گفتم: پایین بیا! نیایی، می‌آیم و پایین می‌آورم. پایین آمد، گفتم: آماده باش! گفت: من دامنم تا حالا لکه‌دار نشده، دامن من را لکه‌دار نکن! گفت: این شعرها را کنار بگذار، من قدرتم هم زیاد است، بخواهی مقاومت کنی، نمی‌توانی. من در هر صورت به تو میل دارم و باید هم به تو تجاوز کنم. گفت: آن خانم هم ترسید و از ترس جانش مقاومت نکرد. وقتی می‌خواست آماده برای گناه شود، من یعنی آماده شدم و او بالاجبار آماده شد، دیدم بدنش دارد می‌لرزد. گفتم: چرا این‌طور شدی؟ گفت: یکی دارد من را می‌بیند و از او حیا می‌کنم و نمی‌توانم نگاهش را تحمل کنم. گفتم: چه کسی دارد تو را می‌بیند؟ گفت: خدا! گفت: من هم کنار آدمم و گفتم: خانم، من را بیدار کردی و من هیچ وقت در این فکر نبودم که خدا دائم دارد آدم را می‌بیند و من توبه کردم. عابد گفت: توبه تو از عبادت من خیلی بالاتر است که پروردگار عالم با آمین تو دعا را مستجاب کرد. این حياء عقل است، این یک حالت روحی است، یک کیفیت ملکوتی و الهی است که انسان را عین ترمز نو ماشین که ماشین را از افتادن در چاله و دره و رودخانه نگه می‌دارد، آدم را از افتادن در خطر زنا و رشوه و دزدی و گناهان دیگر نگه می‌دارد.

یک حرف غصه دار هم برایتان بزنم. البته این حرف غصه دار، شما را غصه دار نکند، ولی غصه دار است. رسول خدا ﷺ یک روز به جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: بعد از ازدنیارفتن من،

## حقیقت و مراتب طهارت

وقتی دیگر من در دنیا نیستم، تو باز هم به سوی زمین می آیی؟ گفت: ده بار می آیم. گفت: برای چه می آیی؟ بعد از من که دیگر پیغمبری وجود ندارد، برای چه می آیی؟ گفت: یارسول الله! یکبار می آیم و حیا را از آنهایی می گیرم که قدر حیا را نمی دانند و از مردها می برم. عفت را از زن هایی می گیرم و می برم که قدر این گوهر عزیزالوجود را نمی دانند. مردها که بی حیا شدند، عین رستم وارد هر گناهی می شوند و هیچ هم باک نمی کنند. عفت را که از زن ها بگیرم، نیمه عریان در ده هزار نفر می روند و هیچ هم ناراحت نمی شوند. حیا خیلی نعمت بزرگی است. عفت برای زن یعنی پاک دامنی و اینکه خودش را فقط برای شوهرش داشته باشد یا اگر دختر است، خودش را برای خدا پاک دامن حفظ کند. این خیلی قیمتی است! خیلی ارزش دارد!

برگردیم به اول: سخن خداوند کریم است، رحیم است، ودود است، محسن است، دارای فضل است. چهار مقام برای کل انسان ها قرار داده که هرگز ابتدائاً مُهر محروم شدن از این چهار مقام را به کسی نمی زند. او حکیم است و اگر می گوید پاداش می دهم، درست می گوید: **﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ﴾** **﴿وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا﴾** راستگوتر از خدا در این عالم کیست؟ وعده می دهد، وعده اش درست است و عمل هم می کند. وعده داده پاداش بدهد، اما می فرماید: **﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾** ببینید انگشت های کم را: **﴿يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾** مردم مؤمن که این شش منزل را طی کنند، امر به معروف، نهی از منکر، نماز، زکات، اطاعت از خدا، اطاعت از پیغمبر **ﷺ** را طی کنند، برای آنها پاداش قرار داده ام: **﴿جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ﴾** بله پاداش بعد از عمل می دهد.

۱. یونس: ۵۵.

۲. نساء: ۱۲۲.

۳. توبه: ۷۱.

۴. توبه: ۷۱.

۵. توبه: ۷۲.



ما بچه که بودیم، همه مان در مدرسه، معلم هایمان این شعر را یادمان دادند و همه مان هم بلدیم. شعر برای سعدی است:

نابرده رنج گنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد<sup>۱</sup>

این یک حقیقتی در زندگی بشر است. آدم درس نخوانده عالم نمی شود، درس خوان عالم می شود. آن که با بازویش کار نمی کند، درآمد ندارد. آن که با فکرش کار نمی کند، درآمد ندارد، مگر گدایی برود که در اسلام حرام است. آدم سالم گدایی برود، خلاف شرع است. به آدم سالم باید کار داد، نه پول.

نابرده رنج گنج میسر نمی شود      مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد<sup>۲</sup>

عذاب پروردگار هم ابتدایی نیست، چون عذاب ابتدایی نیست. این چهار مقام را برای کل قرار داده، اگر کسی جاده عمل را طی کند، به این چهار مقام می رسد و اگر جاده عمل را طی نکند، جریمه می شود؛ یعنی به او می گویند: عقل به تو دادیم، بدن دادیم، روح دادیم، قلب دادیم، انبیا را برایت فرستادیم، کتاب های آسمانی را برایت فرستادیم، ائمه علیهم السلام را چراغ راهت قرار دادیم، این چهارتا مقام را هم برایت گذاشتیم که عمل بکنی و به این چهارتا مقام برسی، چرا کل نعمت های من را حرام کردی؟ چرا؟ از بدنت، از عقلت، از انبیا، از قرآن، از ائمه علیهم السلام استفاده نکردی و دنبال لذت های زودگذر بدنی رفتی؟ و چون با نعمت های من درست برخورد نکردی، این جریمه حقت است؛ پس ما نه جریمه ابتدایی داریم و نه پاداش ابتدایی.

## چهار مقامی که خدا برای انسان قرار داده

حالا این چهار مقام:

هر چهار مقام در قرآن است: یک مقام، مقام لقا؛ برای رسیدن به مقام لقا که حالا من لقای قلبی اش را می گویم و کاری به معنی ظاهری لقا ندارم. لقا در بعضی از آیات یعنی روز قیامت، ولی در تأویل این آیات و آن دقت های عرفانی، لقا یعنی تماشای جمال محبوب

۱. فردوسی.

۲. همان.



## حقیقت و مراتب طهارت

ازل و ابد با چشم دل؛ با چشم دل که آدم را در قیامت عنایت بکنند و توفیق بدهند و زیبایی بی‌نهایت و مطلق را با دلش ببیند. چون پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: شما چهارتا چشم دارید. خلقت خودش را می‌دید که چهارتا چشم دارد و به ما هم خبر داده که شما هم که انسانید، من هم مثل شما بشر هستم و چهارتا چشم دارم، شما هم دارید. دوتا چشم برای سرتان است و دوتا چشم برای دلتان است، ولی این دوتا چشم دل را نباید با گناه کردن آب سیاه به او بدهید، آب مروارید به او بدهید و نشود عمل کرد. هر دو چشم دل کور شود و نتوانید جمال الهی را مشاهده کنید. دل، دل خیلی مهم است، خیلی سرمایه است.

مرحوم حاج‌ملاهادی سبزواری، حکیم قرن سیزدهم در این دیوان شعرش، یک شعر دارد که خیلی پر مغز است. یک شعرش این است، می‌گوید:

-دوش یعنی دیشب-

دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب

-خواب دیدم که در خواب به دامن معشوق دست زدم. رسیدم به آن نقطه، به وصال-

دوش بر دامن معشوق زدم دست به خواب دست من بر دل من بود چو بیدار شدم<sup>۱</sup>  
یعنی به من فهماندند هر چه هست، از اینجا شروع می‌شود، از دل؛ این مقام اول لقا، ولی بعد از عمل به دست می‌آید:

﴿فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾<sup>۲</sup> این یک مقام.

یک مقام، مقام قرب است. مقام قرب یعنی در عالم معنویت و نه در عالم جسمی، آن غلط است و آن امکان‌پذیر نیست که در عالم معنویت، در عالم نور و در عالم ملکوت بین انسان و پروردگار فاصله نباشد:

﴿يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ﴾<sup>۳</sup>، این دوتا.

۱. محمد افضل سرخوش.

۲. کهف: ۱۱۰.

۳. آل عمران: ۴۵.



مقام سوم، مقام رضایت است. انسان به یک نقطه‌ای برسد که رضی‌الله حمد پروردگار عالم به او بگوید حالا کاملاً بنده من از تو راضی شدم. این خیلی مقام است که خدا از آدم خوشش بیاید و بگوید من از تو راضی‌ام.

و اسم مقام دیگر، جَنَّت است: لقا، قرب، رضایت، جنت. جاده‌ای که آدم را از دنیا به این چهار مقام می‌رساند، چه جاده‌ای است که آدم راحت از دنیا -حالا هر وقت که شروع به حرکت کرد- راحت و بی‌دردسر حرکت بکند و پایان جاده به این چهارتا مقام برسد. اسم این جاده در دین، در قرآن، در فقه، در معارف الهیه، پاکی و طهارت است.

یک روایت هم در پایان حرف از امیرالمؤمنین علیه السلام بگویم. حضرت علیه السلام می‌فرمایند: هر تعداد از ارزش‌ها را که از خودت کم بگذاری، از مقامات پیش خدا کم می‌شود. اینها با هم ارتباط دارد و هر مقدار کم بگذاری، بعضی‌ها کامل کم می‌گذارند و خودشان را از این چهار مقام محروم می‌کنند، بعضی‌ها هم یک مقدار کم می‌گذارند که نباید بگذارند، بعضی‌ها هم خودشان را در جاده طهارت پاک نگه می‌دارند که دارند می‌روند، به دیوار حسد نمی‌خورد، به دیوار حرص، به دیوار کبر، به دیوار دورویی، به دیوار لقمه حرام، پاکی کامل دارند و با روان آسان حرکت می‌کنند تا در این جاده پاکی به این چهار مقام می‌رسند.





جلسه هشتم

لزوم طهارت



## لزوم پاکی و طهارت

سخن درباره طهارت بود، طهارت از دیدگاه قرآن و روایات به معنی راه است، جاده است. پیمودن این راه و جاده، انسان را -چنانکه در بحث قبل شنیدید- به لقاء حق، قرب حق، رضای حق، و جنت حق می‌رساند. آلودگی‌ها، ناپاکی‌ها، همه جزء موانع است، جلودار انسان است، جلوگیری انسان است، مانع انسان است، یقیناً انسان را از حرکت باز می‌دارد و نمی‌گذارد انسان به این چهار مقام باعظمتی برسد که خداوند برایش قرار داده است.

### مصدق پاک‌ی مانع حضور

عالم کم‌نظیر شیعه و خدمت‌گزاری که در این ۱۳۰۰ سال بعد از غیبت در خدمت به فرهنگ اهل بیت علیهم‌السلام، کم‌نمونه است، مرحوم علامه مجلسی درباره یک ناپاکی ظاهری نقل می‌کند، نه ناپاکی‌های معنوی، ناپاکی‌های روحی، ناپاکی‌های قلبی و ناپاکی‌های دروغین. یک ناپاکی ظاهری که مایهء رفعش آب بود و چیز دیگر نبود. می‌فرماید: یک عربی وارد مدینه شد که پاک نبود و نیاز به حمام و غسل داشت. پیش خودش گفت: حالا که من وقت دارم، اول بروم خدمت امام صادق علیه‌السلام و مسئله‌ام را بپرسم، کارم را انجام بدهم، بعد حمام می‌روم و غسل می‌کنم و از این آلودگی درمی‌آیم.

آمد و در زد، امام صادق علیه‌السلام به خادم نگفتند که برو در را باز کن، هرکسی هست داخل بیاید؛ بلکه خودشان پشت در تشریف آوردند و در را باز نکردند، حالا او یا از پشت در سلام



## حقیقت و مراتب طهارت

کرد، امام سلام کردند و حضرت بعد از سلام و علیک، فرمودند: اول برو پاک شو و بعد بیا امامت را زیارت کن. ممکن است به نظر ما مسئله مهمی نباشد، حالا یک کسی ناپاک بوده، ناپاکی هم با آب رد می‌شده، آمده و امام صادق علیه السلام او را نپذیرفته، فرموده که برو پاک شو و بیا؛ اما این روایت، پیام سنگینی دارد، بسیار سنگین! روایت به ما می‌گوید که یعنی روایت هدایت است: منبع همه پاکی‌ها در درجه اول پروردگار عالم است که شنیده‌اید ما در شبانه‌روز به صورت واجب، پاکی حضرت او را از هر عیبی و نقصی منزه می‌کنیم، در رکوعمان، در سجودمان، در تسبیحات اربعه‌مان، با گفتن سبحان سبحان در شبانه‌روز به مشاعر ما می‌خواند که این وجود مقدسی که برایش رکوع کردی، سجده کردی، قیام کردی، از هر عیب و نقصی پاک و منزه است، او منبع همه پاکی‌هاست و انبیائش هم منبع پاکی‌ها هستند.

## انبیاء علیهم السلام مصداق کامل پاکی

بیش از پانصد آیه درباره انبیاء علیهم السلام در قرآن مجید است. فکر انبیاء علیهم السلام پاک بود، نیت انبیاء علیهم السلام پاک بود، عمل انبیاء علیهم السلام پاک بود. وحی را که دریافت می‌کردند، پاک دریافت می‌کردند، ابلاغ می‌کردند، پاک ابلاغ می‌کردند. انبیا خودشان هم از این پاکی‌های خودشان خبر داده‌اند که در قرآن مجید است به امت‌ها می‌فرمودند: ﴿أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ من برای شما خیرخواه امینی هستم، یعنی آنچه نیت من است، این است که فقط خیر شما را می‌خواهم، اصلاً قلب انبیاء علیهم السلام قلبی نبود که کمترین ضرری، زیانی، شری را برای کسی بخواهند. قرآن مجید در یک آیه‌ای به یک صورت کلی می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَغُلَّ﴾ «یغُل» با «غُل» یعنی خیانت؛ سبک آیه شریفه را از اهل فن پرسید، از متخصصین پرسید، خیلی هم به ما منبری‌ها تکیه نکنید! ممکن است ما آیه شریفه را آن‌گونه که معنا دارد،

۱. اعراف: ۶۸

۲. آل عمران: ۶۱

نتوانیم برای شما بگوییم؛ ولی اگر همین قطعه آیه را از اهل فن بپرسید که یعنی چه؟ ﴿مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يُغْلَبَ﴾ درحقیقت، خدا در این آیه می‌خواهد بگوید که گویا انبیاء علیهم‌السلام توان و قدرت و قوت خیانت در وجودشان وجود ندارد؛ این پاکی است، پاکی فکرشان هم از آنچه که به مردم برای تربیت مردم ارائه دادند، معلوم است. یکبار برادرانم، سوره مبارکه اعراف و سوره شعراء را دقیقاً بخوانید، آنجا خداوند متعال مطالبی را بیان کرده که انبیاء علیهم‌السلام به امت‌ها گفته‌اند، تمام مطالب غرق در پاکی؛ مطالب پاک، گوینده پاک، ابلاغ‌کننده هم پاک.

## داستانی از پاکان

طهارت اگر باشد، انسان در مسیر طهارت، آسان و سهل به آن چهار مقام می‌رسد؛ اما اگر دچار آلودگی بشود، باز می‌ماند و می‌ایستد؛ و اگر هم بخواهد مثل آن عرب خدمت امام صادق علیه‌السلام برود، اخطار به او می‌کنند که نمی‌شود.

غسل در اشک زخم کاهل طریقت گویند پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز<sup>۲</sup> من از این پاکی که شش شب است دارم حرفش را می‌زنم، خیلی نصیب ندارم. روی منبر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و کلمه به کلمه حرف‌ها را پایم می‌نویسند، راست می‌گویم و تعارف نمی‌کنم؛ اگر آن نصیب را داشتم، قطعاً آیات قرآن و روایات به‌گونه دیگری برای من تجلی می‌کرد. خودم خیلی نصیب ندارم، ولی پاکان را دیده‌ام، پاکانی که مانعی برایشان نبود. یک نمونه‌اش را برایتان بگویم که خودم دیدم. ماه رجب در زمستان بود. هوا برف و بارانی بود و من چهارروز یا پنجروز سال ۵۲-۵۳ به مشهد رفتم. خیلی آن وقت آنجا کسی من را نمی‌شناخت، در یک مسافرخانه یک اتاق گرفتم. مشهد هم که می‌رفتم، در باطن خودم اصرار داشتم به نماز مرحوم آیت‌الله‌العظمی میلانی بروم. خیلی از بزرگان دین ما، او را در زمان خودش، اعلم علمای شیعه می‌دانستند. ایشان اساتید بسیار مهمی را دیده بود؛ چه اساتید فقه، چه اصول و چه عرفان و حال.

۱. آل عمران: ۶۱

۲. حافظ شیرازی.

## حقیقت و مراتب طهارت

سفرهای قبل که می‌رفتم، به منزل خدمتشان می‌رفتم. جوان بودم و خیلی به من محبت داشتند. هنوز سی سالم نبود. یکبار هم یک خودنویسی را به من هدیه کردند که من با نوک آن خودنویس چند هزار صفحه مطلب نوشتم و نوکش خراب نشد. یک شب ما با خانواده‌مان یک‌جا برای شرکت در روضه رفته بودیم، دزد آمد و یک مقدار از اثاث‌های ما را برد و آن خودنویس را هم برد. فقط برای آن غصه خوردم. این چندروزی که می‌خواستیم بمانیم، نیت واقعی کردم که پیش ایشان نروم، به خیال خودم هم گفتم مزاحمشان نشوم و وقتشان را نگیرم، فقط نماز می‌روم؛ چون زمستان بود، ایشان از حرم که درمی‌آیییم، در شبستان دست راست نماز می‌خواندند. من قبل از نماز مغرب آمدم و در صف چهارم یا پنجم نشستیم؛ چون مسافر بودم، نماز مغرب را خواندم و عشا را شکسته خواندم، دو رکعت دیگر را اقتدا کردم و بعد نشستیم تسبیحات صدیقه کبری علیه السلام را بخوانم و سرم هم پایین بود. ایشان عادتشان این بود که بعد از سلام نماز، عبا را روی سرشان می‌انداختند، از محراب برمی‌گشتند و از شبستان می‌آمدند و از در پایین شبستان از حرم بیرون می‌رفتند. حالا من ایشان را نمی‌بینم و در خودم هستم، دارم تسبیحات می‌گویم. گاهی هم آدم در حال است و چشمش را می‌بندد. همین‌جوری که داشتم تسبیحات می‌گفتم، حس کردم یک نفر دست راستم خم شد، برگشتم دیدم آیت‌الله‌العظمی میلانی است که فرمودند: اینبار هم که مشهد آمدی، خانه بیا تا ببینمت، خداحافظ! این پاکی.

## کارکرد طهارت برای انسان

پاکی پرده‌ها را کنار می‌زند، اصلاً برای چه این‌قدر قرآن و روایات روی پاکی‌ها اصرار دارند؟ امروز من داشتم کلمات بزرگ‌ترین عالمان راه‌رفته را می‌دیدم، آنها نظرشان این است که اصرار خدا و انبیا و ائمه علیهم السلام برای پاکی به‌خاطر این است که همه حجاب‌های ظلمانی از جلوی قلب کنار برود و انسان به کشف جمال، جلال و عظمت پروردگار عالم برسد، همین! این بالاترین نعمت است؛ اگر کسی نخواهد، بسیار در حق خودش بخل کرده است، اگر کسی نخواهد. قرآن مجید تعارف ندارد! یکی در سوره آل عمران و یکی در



سوره براءت، می‌گوید: بخیل اهل جهنم است. بخیل فقط به آن نمی‌گویند که خدا مال به او داده و در راه خود خدا هزینه نمی‌کند. یک بخل هم این است که آدم نسبت به خودش بخل بورزد و لقاء حق را دریافت نکند، قرب حق را دریافت نکند، رضایت حق را دریافت نکند، جنت حق را دریافت نکند و این بدترین نوع بخل است که آدم نسبت به خودش بخیل باشد. چشم نداشته باشد نعمت‌های معنوی را نسبت به خودش ببیند، این خیلی بخل خطرناکی است.

### نمونه‌هایی از اهل طهارت

همین دیروز می‌خواندم، اولین بار هم بود می‌خواندم و اصلاً از این قضیه خبر نداشتم. مرحوم آیت‌الله العظمی آقا شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی در حدود دویست سال پیش در اصفهان زندگی می‌کرد. خداوند متعال فرزندی به ایشان داد که اسم فرزندش را جمال گذاشت. داشت بزرگ می‌شد که پدر حس کرد این یک قطعۀ نابی است، این یک گوهر فوق‌العاده‌ای است و حدس او درست بود. این بچه را برای تحصیل از اصفهان به نجف فرستاد. در ۲۳-۲۴ سالگی در نجف مجتهد جامع‌الشرائط شد و اصفهان برگشت. هر نوع ریاستی را در اصفهان به خاطر کثرت علمش به او پیشنهاد کردند، نپذیرفت! شما می‌گویید آقا می‌پذیرفتی، به مردم خدمت می‌کردی. گاهی آدم یک مقامی را می‌پذیرد و به مردم خدمت می‌کند و خودش جهنم می‌رود، این را می‌فهمیدند که چه چیزی را بپذیرند و چه چیزی را نپذیرند، می‌فهمیدند!

وقتی مرحوم کاشف‌الغطای بزرگ، شیخ جعفر کبیر که آدم فوق‌العاده‌ای در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بوده است. این قدر فوق‌العاده بوده که در احوالاتش نقل می‌کنند که فرموده بود: شیعه از زمان غیبت صغری تا الآن، هرچه کتاب فقهی دارد، اگر همه را جمع بکنند و در دریا بریزند، خانه من بیایند و بنشینند، من از اول فقه اهل بیت علیهم‌السلام تا آخرش را از سینه‌ام دریاورم و بنویسم، دوباره همان کتاب‌ها به وجود می‌آید. ایشان از دنیا رفت، علمای نجف، علمای مخلص، علمای خدایی، علمایی که بعد از مردن کاشف‌الغطا شاخ‌وشونه

## حقیقت و مراتب طهارت

نکشیدند که مرجعیت حق ماست! علمای آن روزگار آمدند و منزل شیخ انصاری جمع شدند، گفتند: آقا کل ما نظرمان این است که حق مرجعیت شیعه بعد از کاشف‌الغطاء با شماست. ایشان فرمودند: این حق به من نمی‌رسد. گفتند: آقا امروز اعلم از شما را نداریم و راست هم می‌گفتند. گفت: این نظر شماست، ولی این صندلی به من نمی‌رسد و برای من شرعی نیست. گفتند: چرا؟ فرمود: من یک همدرس داشتم که اهل شهر بارفروش مازندران است که حالا اسم آن شهر را بابل گذاشته‌اند، بار فروش، گفت: آن همدرسی من تا با من در نجف بود، دقتش، دانشش، ذکاوتش و هوشش از من جلوتر بود. به او نامه بنویسید که بلند شود و از بارفروش به نجف بیاید و مرجعیت را بپذیرد. با بودن او، اگر من قبول بکنم، در قیامت می‌ایستاند و من را محاکمه می‌کنند، محکوم می‌کنند و من هم بدنم طاقت آتش جهنم را ندارد. این را پاکی می‌گویند! آلودگی‌ها موانع است و به آدم ایستایی می‌دهد، به آدم توقف می‌دهد.

گفتند: آقا ممکن است ما نامه بنویسیم و امضا هم بکنیم، ایشان قبول نکند. شما نامه بنویسید! آن وقت هم از نجف تا ایران، یک‌ماه، یک‌ماه‌ونیم پستی باید نامه می‌آورد. شیخ با خط مبارک خودشان نوشتند. شیخی که هنوز هم بعد از دویست‌سال، علمای بزرگ ما می‌گویند: «تالی تلو معصوم»، بعد از امام زمان علیه السلام، اگر کسی را بگوییم دارای مقام عصمت است، شیخ است و بعد از شیخ، افرادی را ممکن است بگوییم که دارای مقام عصمت است. نامه به بارفروش (بابل) آمد. من سر قبر این مرد، بابل که رفتم، مخصوصاً رفتم؛ چون اینها قبرشان هم نور پخش می‌کند، اینها قبرشان هم نفس دارد، اینها قبرشان هم آدم را به عالم ملکوت وصل می‌کند. من یک سفر از مدینه ماشین گرفتم و بر سر قبر ابوذر در بیابان‌های ریزه رفتم. خیلی هم جاده بدی بود. واقع به شما بگویم از این قبر تا جایی که چشم کار می‌کرد، نور بالا می‌رفت.

نامه را خواند. سعیدالعلمای مازندرانی نامه را نگه داشت، ولی یک کاغذ جدا برداشت و به شیخ انصاری نوشت که من چند سال است از نجف دور شده‌ام. در بارفروش، حوزه علمیه چاق و چله‌ای نیست و چون اینجا یک حوزه برجسته نیست، من نتوانستم





تمرینات قوی علمی بکنم و الآن یک آخوند معمولی شده‌ام. با بودن شما که در نجف هستی و هر روز در بحث و درس، قبول مرجعیت بر من حرام است؛ چون الآن شما بر من مقدم هستید، یعنی برای پاس دادن صندلی به هم دعوا داشتند. آن می‌گفت من قبول نمی‌کنم و می‌ترسم جهنم بروم! آن هم می‌گفت من قبول نمی‌کنم. همین صندلی که روزگار ما دین خیلی‌ها را به باد داده، همین صندلی که خیلی‌ها را روی خودش نشاند و میلیاردها دلار حق این ملت مظلوم را روز روشن دزدیدند، اختلاس کردند و به خارج بردند، حتی در داخل کشور برای زن و بچه‌هایشان چه کارها که نکردند! همین صندلی، ولی همین صندلی در دست پاکان که می‌افتد، با هر فشاری که بتوانند رد می‌کنند و می‌گویند این دروازه دوزخ است، آن هم مرجعیت و نه دولتی، وزیر و وکیل! پاکی این است، یعنی پاکی باعث می‌شود دریافته‌ها، یافته‌ها، اصلاً یک شکل دیگری باشد، یک کیفیت دیگری داشته باشد.

ایشان اصفهان برگشت و حدود ۳۳-۳۴ سالش است. متأسفانه این مرد کم‌نظیر الهی در ۴۷ سالگی ازدنیا رفت. با اینکه ۳۲-۳۳ سالش بود و اصفهان هم مرکز بزرگ‌ترین علمای شیعه بود، ایشان از همه جلوتر قرار گرفت، ولی هیچ‌چیزی را جز درس و تربیت طلبه قبول نکرد. به زور به‌دست آوردند که این آدم کیست! چون این جور آدم‌ها نسبت به خودشان بسیار پنهانکار هستند، می‌ترسند مردم بفهمند چه کسی هستند. یک بارک‌الله به آنها بگویند، یک طیب‌الله بگویند، دلشان یک‌خرده قلقلک بیاید، می‌ترسند؛ ولی بالاخره آن ذره‌بینان که در عالم هستند، به‌دست آوردند که کیست! دیدند ایشان با سه‌تا امتیاز خیلی بالا دارد زندگی می‌کند، با سه‌تا امتیاز بالا! امتیاز اولش را من به یک واسطه از کسی خبر دارم و خودم طرف را ندیدم. آن واسطه‌ای که برای من نقل کرد، از چهره‌های برجسته علمی تهران و از گریه‌کن‌های بی‌نظیر حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام بود. من هر وقت مسجدش منبر می‌رفتم، عمامه‌اش را برمی‌داشت، هم به پهنای صورتش گریه می‌کرد و هم صدای زدن دستش را روی سرش، من روی منبر می‌شنیدم. او برای من نقل کرد و این اولین امتیاز، امتیاز اولی: ایشان اصفهان بود، ولی هر وقت قصد می‌کرد امیرالمؤمنین علیه‌السلام،

## حقیقت و مراتب طهارت

ابی عبدالله علیه السلام، امام عسکری علیه السلام، امام هادی علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام را زیارت کند، از درِ اتاق بیرون می‌آمد و بیرون را نگاه می‌کرد که کسی نباشد؛ چشمش را می‌بست، بعد از چند ثانیه باز می‌کرد، دم در ورودی حرم امیرالمؤمنین علیه السلام بود. تمام امامان مدفون در عراق را به همین سبک زیارت می‌کرد و برمی‌گشت. چقدر این سفر طول می‌کشید؟ دو ساعت! بیشتر نمی‌کشید. چه چیزی در این حرم‌ها می‌خواند؟ این خیلی مهم است! فقط زیارت امین‌الله که در تمام زیارت‌هایی که در کتاب‌های دعا، زادالمعاد، فلاح‌السائل و مفاتیح‌الجنان نقل شده، این زیارت امین‌الله که در زیارت‌های امیرالمؤمنین علیه السلام است، چشم و چراغ تمام زیارت‌هاست. این را ذره بین‌ها فهمیدند! وقتی امین‌الله می‌خوانده و مثل مادر جوان مرده گریه می‌کرده، به این جمله که می‌رسید: «وَ مَوَائِدَ الْمُسْتَطْعِمِينَ مُعَدَّةً»، سفره‌های نعمت‌های خاص خدا برای گرسنگان این سفره‌ها آماده است، در حال خواندن و گریه کردن از آن سفره، روزی به او می‌دادند. در حال زیارت خواندن، این یک امتیازش!

امتیاز دوم، این هم من دیدم. این را خودم با چشم خودم دیدم. اینکه شب و روز برای ایشان مساوی مساوی است؛ یعنی روز کنار پنجره در آفتاب، در نور که کتاب مطالعه می‌کرد، آن‌زمان که برق نبود، نصف شب هم در تاریکی کامل اتاق، چشمش به کتاب وصل می‌شد و مطالعه می‌کرد. گدای روشنایی نبود و برنامه سوم، چون اغلب غذایش ساده‌ترین غذا بود، یا نان و پنیر بود، نان و ماست بود، نان و سبزی بود، نان خالی، نان و سرکه، پدرش آیت‌الله‌العظمی آقا شیخ محمدباقر نجفی به همسرش گفته بود هر شب یک دیس غذای پختنی بپز و به این خادم بده تا برایش ببرد. این را بعد از مدتی خادم فهمید. می‌گوید: من هر شب دیس غذا را اول غروب می‌بردم، خیلی با احترام به من می‌گفت محبت کنید این دیس را در طاقچه بگذارید و شما تشریف ببرید. من بعداً ظرفش را می‌دهم بیاورند. خادم هوا بَرَش می‌دارد که حالا این یک دیس غذا را ایشان می‌خورد! یک شب در کوچه بروم و در تاریکی زاغ‌سیاهش را بزنم، ببینم بیرون می‌آید یا نمی‌آید! یک گوشه تاریک رفتم، ایستادم و دیدم آرام از خانه بیرون آمد، دیس هم زیر عبایش است. دوتا سه تا کوچه را رد کرد، آرام در یک خانه را زد، گفت: روزی امشبستان را هم خدا به من داده، از خدا تشکر

می‌کنم که حمالی شما را بکنم. به آنها می‌داد و آنها هم دیس را خالی می‌کردند و برمی‌گرداندند. این طهارت است! طهارت چراغ است! چراغ است.

من خودم بعدازظهر به خانه یک کوری رفتم، می‌دانستم که این کور به شدت عاشق قرآن است، ولی قبلاً کور هم نبود و بر اثر بالارفتن سن، چشمش ازدست رفت و کور شد. اصلاً عشق به قرآن در این موج می‌زد، به او گفتم: شما با آن ارتباط شدیدی که با قرآن داشتید، الآن که دیگر قرآن را نمی‌بینی. گفت: چرا من به پروردگار گفته‌ام اراده‌ات بر این بوده که تا الآن چشم داشته باشم و الآن هم اراده‌ات بر این بوده چشم من را بگیری، من به قضای تو راضی هستم؛ ولی تقاضایم از حضرت تو این است که اول غروب، بین چشم من و قرآن رابطه برقرار بکنی. می‌گفت: از اول اذان تا نماز صبح و هر وقت قرآن را باز می‌کنم، یک نوری از چشمم به خطها وصل می‌شود و قرآن را می‌خوانم. تمام که می‌شود، نور می‌رود و قرآن را می‌بندم. برای اهل خدا شب و روز یکی است، دنیا و آخرت یکی است، داشتن و نداشتن یکی است، بود و نبود یکی است، حیات و مرگ یکی است، اصلاً یک جای دیگر سیر می‌کنند و با پروردگار یک حال دیگری دارند.

اهل محبت هستند، دل غرق عشق خدا و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و قرآن و دل غرق در عشق به عبادت همه‌جانبه برای خداست. فکر نکنید اینها بیکار هم بودند، اینها مغازه داشتند، زن داشتند، کشاورزی داشتند، لحاف‌دوز بودند، خیاط بودند، آخوند بودند، در همه صنف‌ها بودند، آنها حرفشان این بود.



جلسه، مقوم

هدف دین در تمام اعصار



## دین، از آدم تا خاتمِ مبلغِ پاکِی بوده است

از زمان خلقت آدم که در آیات سوره مبارکه بقره مطرح است، خداوند به نفع انسان، به مصلحت انسان و برای آبادی دنیا و آخرت انسان، دین را ارائه کرد که این دین، اسلام بود. تمام انبیای الهی مبلغ این یک دین بودند، یعنی خداوند متعال دوتا دین، سه تا دین، ده تا دین به بشر ارائه نکرد. این اسلامی که ارائه شد، ترکیبی از عقاید پاک، اخلاق پاک، اعمال پاک بود؛ البته در زمان آدم و فرزندانش، دین یعنی اسلام به این گستردگی نبود، به تدریج که جمعیت زیاد شد و نیاز به احکام و حلال و حرام و معارف بیشتری پیدا شد، خداوند متعال نیز آن احکام و معارف را به پیغمبر ﷺ زمان وحی کرد.

### تکمیل دین اسلام از بعد حضرت مسیح ﷺ

ولی تا زمان مسیح ﷺ، همین اسلام، یک اسلام جامع و تمامی نبود؛ ولی به همان مقداری که نازل شده بود، حجت بر مردم تمام بود؛ یعنی مؤمنان به این دین از زمان آدم ﷺ تا زمان مسیح ﷺ اهل بهشت هستند، اهل نجات هستند، مؤمن هستند، اما زمان رسول خدا ﷺ چون دیگر بعدش بنا نبود که پیغمبری به رسالت مبعوث بشود، دوماه به درگذشت پیغمبر ﷺ مانده، با اعلام ولایت و خلافت امیرمؤمنان ﷺ در روز غدیر به نوشته کل شیعه و در صد بالای از اهل سنت، این آیه نازل شد: «الیوم»، امروز یعنی روز غدیر، یعنی دوماه مانده به درگذشت پیغمبر ﷺ، «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»، هرچه قانون تا

قیامت لازم داشتید، من اعلام کردم و دین کامل شد و کمبودی ندارد. ﴿وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾<sup>۱</sup>، و نعمت من هم بر شما تمام شد، یعنی نعمت دیگری در معنویت و تربیت و رشد و سعادت دنیا و آخرتتان نماند که من اعلام نکنم. اینجا دو نکته از قرآن کریم لازم است، توجه بفرمایید.

## بررسی علل واحد بودن دین در تمام اعصار

### دین در قرآن به صورت مفرد ذکر شده

یک نکته درباره یکی بودن دین در کل زمان انبیاست که دین خدا یک دین بوده؛ یعنی آن دینی که ساختمانش باورهای پاک بوده که به انسان می‌داده، اخلاق پاک بوده که مواردش را بیان می‌کرده، اعمال پاک بوده که برای مردم روشن می‌کرده، این دین است. شما در قرآن مجید، کلمه دین را از سوره مبارکه حمد تا آخرین جزی قرآن، مفرد می‌بینید. ادیان در قرآن ندارد و هم‌تراز کلمه دین، نور را هم در قرآن مفرد می‌بینید. انوار در قرآن نیست، نورین در قرآن نیست، دوتا نور، نیست، چندتا نور در قرآن نیست، یک نور است. حالا من آیات دین را یا آیات نور را بخوادم برایتان بخوانم، فرصت توضیح‌دادنش نیست؛ ولی یک آیه برای دین می‌خوانم، البته خیلی آیه در ذهنم است. یک آیه هم برای نور می‌خوانم که مفرد است.

### ذکر نام تمام پیغمبران اولوالعزم علیهم‌السلام در قرآن

آیه‌ای که درباره مفرد بودن دین می‌خوانم، تنها آیه‌ای است که خداوند متعال، احتمالاً نام پنج پیغمبر اولوالعزم علیهم‌السلام را در این یک آیه آورده است: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ﴾<sup>۲</sup> من چه معارفی، چه احکامی، چه حلال و حرامی را برایتان تدوین کرده‌ام، چه بوده است؟ آنهایی

۱. مائده: ۳.

۲. شوری: ۱۳.





بوده که: ﴿مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾<sup>۱</sup> نوح عليه السلام یک پیغمبر اولوالعزم، ﴿أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ﴾<sup>۲</sup> خطاب به پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ این دو پیغمبر، و ابراهیم سه پیغمبر، موسی و عیسی علیهما السلام، پنج پیغمبر.

### سفارش خداوند به پیغمبران اولوالعزم علیهم السلام

حالا آیه را دقت کنید: ﴿سَرَّعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾<sup>۳</sup>، سفارش من به این پنج پیغمبر چه بوده؟ «أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ» که این دین من را در این کره زمین سرپا نگه دارید، این دین چیست؟ آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره توضیح می دهد که چیست؛ باورهای پاک، اخلاق پاک، اعمال پاک.

### منظور از دین همان اسلام است

پس دین همیشه یک دین بوده که یک اسم دیگرش اسلام و در قرآن اعلام هم کرده است: ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا﴾<sup>۴</sup>، آنجا هم باز دین مفرد است؛

### عاقبت انتخاب دینی بجز اسلام

اگر کسی دنبال دینی غیر از اسلام باشد، ﴿وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ﴾<sup>۵</sup> من زحماتش را در کنار آن دین غیر اسلام قبول نمی کنم! ﴿وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾<sup>۶</sup>، در قیامت هم این جور افراد که روش دیگری را غیر از اسلام انتخاب کردند، همه سرمایه های

۱. شوری: ۱۳.

۲. شوری: ۱۳.

۳. شوری: ۱۳.

۴. آل عمران: ۸۵.

۵. آل عمران: ۸۵.

۶. آل عمران: ۸۵.

## حقیقت و مراتب طهارت

وجودی‌شان برباد است. در قیامت از اینها چه چیزی می‌ماند؟ یک اسکلت استخوانی خشک که این اسکلت به درد کجا می‌خورد؟ قرآن می‌گوید: ﴿فَكَانُوا جِهَنَّمَ حَطَبًا﴾، هیزم دوزخ؛ چون وقتی آدم دین نداشته باشد، در دنیا یک بدن است. این بدن هم که بعد مریض می‌شود، لاغر می‌شود و می‌میرد؛ خدا به همان‌گونه این بدن را در قیامت وارد محشر می‌کند که پوست و استخوان است و آن استخوان‌ها هیزم جهنم است. پس دین یک دین بوده است.

### کلمه نور در قرآن بصورت مفرد ذکر شده

و اما نور: در تمام قرآن مجید، کلمه نور هم مثل دین مفرد است، برای نمونه: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ﴾، ظلمات جمع است و مفردش ظلمت است. معلوم می‌شود تعداد تاریکی‌ها و فرهنگ‌های باطل تا دلتان بخواهد، فراوان است؛ اما نور یک واحد است. همانی است که از وجود مقدس خدا تجلی کرده و به‌صورت دین وارد زندگی شده است: ﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الظُّلُمَاتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ﴾، کلمه نور هم مفرد است.

### ارتباط بین آیات دین و نور

این دوتا آیه، آن آیه‌ای که پنج تا پیغمبر اولوالعزم را اسم می‌برد و می‌گوید دین برای همه‌شان یکی بوده و این آیه نور چه ربطی به بحث پاکی و طهارت دارد که تا شب گذشته مطرح بود؟ خیلی مهم است! این خبر پروردگار مهربان عالم از ذات دین و از ذات نور است. پروردگار عالم، عالم به ظاهر و باطن است؛ پروردگار عالم، عالم به ملک و ملکوت است؛ پروردگار عالم، عالم به غیب و شهود است؛ پروردگار عالم، عالم به سنگینی و سبکی اشیا و حقایق است و می‌داند چه چیزی سنگین است، حالا یا در عالم یا به دوش بشر؛ و چه چیزی سبک است، یا در عالم یا به دوش بشر.

۱. جن: ۱۵.

۲. بقره: ۲۵۷.

۳. بقره: ۲۵۷.

## احکام دین باری برای انسان نخواهد داشت

در آیه ششم سوره مبارکه مبارکه مائده می‌فرماید: ﴿مَا يَرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكَ مِنْ حَرَجٍ﴾ من خدا در ارائه دینم، احکامم، معارفم، حلال و حرامم، ابداً مشکلی، گرهی، باری را برای شما نخواسته‌ام؛ یعنی دین من سنگینی ندارد و باری نیست که کسی بیاید بگوید این دینی که به من معرفی کرده‌ای، من نمی‌توانم به او معرفی بکنم؛ چون خیلی سنگین است، خیلی سخت است. کجای دین سخت است؟

## پرداخت خمس در سوره انفال

کسی که یک ماه دیگر، آخر اسفند می‌شود و حساب مالش را می‌رسد، می‌بیند یک میلیارد تومان سود کرده، از سرمایه، حالا در قرآنش در سوره مبارکه انفال می‌گوید، خدا دارد می‌گوید و کاری به آوندها و حوزه علمیه و مرجع تقلید و روضه‌خوان و واعظ ندارد. خدا دارد در سوره مبارکه انفال می‌گوید: این یک میلیارد که سود است، کاری به سرمایه‌ات ندارم که پنج میلیارد است. این یک میلیارد، دویست میلیون تومانش حق من و پیغمبرم و یتیم و مسکین و از کار افتاده است. حق من، پیغمبرم، یتیم، ذوی‌القربی پیغمبر و مسکین؛ اسم این دویست میلیون تومان را هم خمس گذاشته است. حالا یکی می‌گوید که من دویست میلیون بیایم بدهم، خیلی سنگین است! آن هشتصد میلیونی که به تو اجازه داده بخوری، سنگین نیست؟ از یک میلیارد که گفته هشتصد میلیون برای خودت و نمی‌خواهم، دویست میلیون برای من و پیغمبر و ذوی‌القربی پیغمبر و یتیم و مسکین؛ آن هشتصد میلیون روی دوش باری نیست و زیرش خفه نمی‌شوی، این دویست میلیون تومان بار است و سخت است؟

## نماز خواندن باری برای ما نخواهد داشت

شبانه‌روز ۲۴ ساعت است. من چهارده-پانزده سفر به مکه رفته‌ام، نه به‌عنوان روحانی کاروان، بلکه همین جوری خدا لطف کرده و رفته‌ام. در مسجدالنبی و مسجدالحرام، پانزده

## حقیقت و مراتب طهارت

روزی که -چه زمان حج که خیلی شلوغ بوده و چه عمره- پانزده روز مدینه و پانزده روز مسجدالحرام، هر سفری من پانصد رکعت نماز خواندم؛ یعنی یکماه هزار رکعت می‌شود. در ۲۴ ساعت هفده رکعت، چقدر وقت ما را می‌گیرد؟ من هشت صبح نمازها را شروع می‌کردم، تا یازده ظهر که برمی‌گشتم وضو بگیرم و دوباره مسجدالنبی یا مسجدالحرام بیایم، پانصد رکعت را من در پانزده روز انجام دادم. گاهی روزها هشتاد رکعت، هفتاد رکعت، صد رکعت، ۱۷۰ رکعت ده‌شنبه‌روز من نماز می‌خواندم، دوسه ساعت بیشتر نمی‌کشید. حالا ما نماز مستحب نخوانیم، نماز قضا هم نخوانیم، در حرم پیغمبر ﷺ هم نماز قضا نخوانیم، مکه هم نخوانیم، در ۲۴ ساعت هفده رکعت، ده دقیقه روی هم می‌شود، اگر به هم بچسبانیم و بخوانیم؛ این سنگین است که یک عده‌ای نماز نمی‌خوانند و می‌گویند خیلی بار است! کجایش بار است؟ از یازده شب که پای ماهواره می‌نشینند تا چهار-پنج صبح، باز هم می‌خواهند ببینند! دیگر خوابشان می‌گیرد و عین میّت روی تشک می‌افتند، این سنگین نیست؟ یعنی نه ساعت کثیف‌ترین چهره‌ها و فیلم‌ها را نگاه کردن برای بدن سنگین نیست؟ اما اوّل غروب، هفت رکعت نماز سنگین است؟ مهمانی رفتن پیش خدا سنگین است؟ حرف زدن با خالق سنگین است؟ یازده‌ماه گفته صبحانه و نهار و شام برای شما و یکماه فقط یک نهار نخورید، یک نهار! تازه ماها هم که روزه می‌گیریم، اهل تعادل در خوردن که نیستیم! می‌گوییم حالا که نهار را از ما بریده، بگذار سحر حسابی بخوریم، افطار هم این قدر بخوریم که نتوانیم مسجد برویم، این سنگین است؟ یک نهار نخوردن!

## هدف از فرستادن دین چه بوده؟

این دین را برای چه برای شما قرار دادم؟ «ما یریدُ اللهُ لیجعلَ علیکم من حرجٍ» من اصلاً ازلاً قصد بار گذاشتن روی دوش شما را با دینم نداشته‌ام، من قصد گره زدن به زندگی‌تان را نداشته‌ام، قصد مشکل ایجاد کردن نداشته‌ام، «و لکن یریدُ»، این دینی که به شما ارائه دادم



که یکی از احکامش وضوست، یکی اش غسل است، یکی اش تیمم است؛ این سه تا هم مقدمه نماز است. این دینی که به شما دادم، برای این خاطر دادم. «لِيُطَهَّرَكُمُ»، می خواستم شما این پنجاه ساله، فکر پاک، نیت پاک، عمل پاک، اخلاق پاک، عبادت پاک داشته باشید؛ چون پاکی ماندگار است، پاکی آخرش سر از بهشت درمی آورد و ابدی است و ناپاکی سر از جهنم درمی آورد. قرآن می گوید: جهنمی ها پنج بار التماس می کنند: ﴿رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا﴾، ما یک چشم به هم زدن نمی خواهیم در این جهنم بمانیم، ما را در بیاور و به دنیا برگردان. ﴿تَعْمَلْ صَالِحًا غَيْرَ الَّذِي كُنَّا تَعْمَلُ﴾، تا ما عمرمان را با عمل صالح از سر بگیریم و تمام بکنیم.

### بهشت و جهنم ابدی است

ولی هرکس جهنم برود، من دیگر نجاتش نمی دهم؛ اما پاکی ها بهشت می شود. وقتی شما وارد بهشت می شوی، تا ابد کسی نمی آید به شما بگوید نوبت بهشت ماندنت تمام شد، بیرون بفرما! هیچ چیزی بهشت را نه قطع می کند و نه منع می کند: ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾. جهنم در جهنم را هیچ جهنمی نمی خواهد؛ اما بهشتی در بهشت، بهشت را می خواهد: ﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾ بهشت را می خواهد، چون نتیجه پاکی است. جهنم را نمی خواهد، یعنی آلودگی ها را نمی خواهد، آلودگی ها را نمی خواهد، ولی روزی آلودگی ها را نمی خواهد که دیر شده و دیگر فایده ای ندارد. تمام بهشت، خواستن است و همه جهنم هم نخواستن است.

### درخواست بهشت و جهنم در دنیا

بیاید بهشت را در همین دنیا بخواهیم و بیاید جهنم را نخواهیم! ماها که بهشت را می خواهیم و هیچ کدامان هم جهنم را نمی خواهیم، من دارم به عزیزانی که بعداً این

۱. مومنون: ۱۰۷.

۲. فاطر: ۳۷.

۳. واقعه: ۳۳.

۴. حاقه: ۲۱.



## حقیقت و مراتب طهارت

سخنرانی را گوش می‌دهند، می‌گویم بیایید بهشت را بخواهیم، چون کل سود است و بیایید جهنم را نخواهیم، چون کل ضرر است.

### التماس و پشیمانی جهنمیان

آنجا هم که بروید، نخواستنتان گل می‌کند و پنج‌بار التماس می‌کنید که ما جهنم را نمی‌خواهیم! می‌گویند باید بخواهید و بیرونتان نمی‌بریم. بار پنجم هم خیلی به جهنمی‌ها سخت می‌گذرد، برای اینکه پنج‌بار اجازه می‌دهند که جهنمی‌ها حرف بزنند و بعد از دفعه پنجم: ﴿قَالَ احْسَبُوا فِيهَا وَلَا تُكْمُرُونَ﴾<sup>۱</sup>، این خیلی آیه سنگینی است! ﴿قَالَ احْسَبُوا﴾<sup>۲</sup>، فارسی‌اش این است که به فرشتگانم می‌گویم: این جهنمی‌ها که پنج‌بار التماس کردند تا آنها را در بیاورم، به همه‌شان بگویند که دیگر تا ابد حق حرف‌زدن ندارید و دهان‌ها هم بسته.

### نتیجه پاک‌ی بهشت است

اما در بهشت همه‌اش حرف، تمامش هم حرف خوب است، تمامش سپاس خداست، ستایش خداست، خوشحالی اهل بهشت از عمر گذشته‌شان است، تمام حرف‌هایشان حرف‌های سلامت است، تمام حرف‌هایشان! من این دین را برای این دادم که شما پاک بشوید، «لیطهرکم»، پاک‌ی در فکر، پاک‌ی در عمل، پاک‌ی در اخلاق، پاک‌ی در کسب، پاک‌ی در زن و بچه‌داری، پاک‌ی در معاشرت، دیگر برای چه این دین را به شما دادم؟ به‌به از این دومی، این دیگر چه غوغایی است! ﴿وَلْيُرَوْا نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ﴾<sup>۳</sup>، می‌خواستم هرچه نعمت در دنیا و آخرت دارم، به شما از طریق این دین تمام کنم و هیچ چیزی کم نماند.

۱. مومنون: ۱۰۸.

۲. مومنون: ۱۰۸.

۳. مائده: ۶.



## مقام شاکرین

سوم، «لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»، برای اینکه شما با دین من جزى بندگان سپاس گزار من بشوید. می دانید مقام شاکران چقدر است؟ شب عاشورا ۷۲ نفر را جمع کرد، خودش بلند شد سخنرانی کرد، کل سخنرانی اش را من حفظ هستم. ابی عبدالله علیه السلام آخر سخنرانی اش در شب عاشورا و در ۵۷ سالگی، پیش آن مستمع هایی که اصلاً در عالم، نمونه شان نه قبل و نه بعد وجود ندارد، آخر سخنرانی یک دانه دعا کرد و آن دعایش هم این بود: «وَجَعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ»، خدایا ما را از بندگان شکرگزارت قرار بده که در روز قیامت گریبان یکی مان را نگیری و بگویی یک نعمتم را ناسپاسی کردید! «وَجَعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ».

## حکایتی از زندگی پاک

«وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُظَهِّرَكُمْ»<sup>۱</sup>، یک دین برای این است و بار هم نیست، سنگینی هم ندارد. «وَلِيَتَرِنَعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»<sup>۲</sup> چند سالی مسجد سیدعزیزالله تهران در بازار، امام جماعتی به نام آیت الله آقا شیخ جمال الدین نجفی اصفهانی<sup>۳</sup> داشت که هیچ کدام از شما ندیده بودید. بعضی از نسل گذشته ما دیده بودند. چندتایی که ایشان را دیده بودند، من آنها را دیدم، آنها هم هیچ کدام زنده نیستند. اولاً در نمازش جا نبود؛ ثانیاً می گفتند شب های جمعه، یک نصف شب به بعد در بازار، تابستان و زمستان و پاییز، در برف، ایشان

۱. مائده: ۶

۲. مائده: ۶

۳. وی فرزند شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی بود و در ۱۲۸۴ ق در اصفهان به دنیا آمد. مقدمات علوم را در اصفهان نزد علما و فضلالی آن شهر آموخت و چندین سال نزد پدر و نیز دو برادرش محمدتقی (معروف به آقانجفی) و محمدعلی تلمذ کرد. در ۱۳۰۸ ق جهت تکمیل دروس رهسپار نجف اشرف گردید و تا ۱۳۱۳ ق در درس آیات عظام: حاج میرزا حبیب الله رشتی، آخوند خراسانی و بنا به قولی سید محمدکاظم یزدی شرکت جست و سپس با کسب درجه اجتهاد به اصفهان بازگشت و به تدریس و اقامه جماعت در مسجد شیخ لطف الله مشغول شد.

## حقیقت و مراتب طهارت

دعای کمیل می خوانده و تا مسجد راه نبوده است. تا سن هفتاد تا هشتاد، دعای کمیل را ایستاده روی منبر می خوانده و گریه اش هم بند نمی آمده، از اول دعا تا آخر دعا؛ خیلی پاک است! من با پسر ایشان ده سال در ارتباط بودم و برای پسرش منبر می رفتیم، او هم یک چهره دومی از آن پدر بود. ایشان نمازش در مسجد حاج سیدعزیزالله بود و درسش در ناصرخسرو، بازارچه مروی، مدرسه مروی. یک پنج شش تا روحانی که مثل من بعد از عمری اخلاق الهی پیدا نکرده بودند، اینها می دیدند که این شیخ می آید درس می دهد، مدرّس<sup>۱</sup> درس پر است و خوب هم درس می دهد. تحمل نکردند و یواش یواش در طلبه ها و متدین ها پخش کردند که درس این بازیگری اصفهانی است! این سوادى ندارد، مایه ای ندارد! برای اینکه بزنند و ساقطش کنند، دو نفر را دیدند که یکی آن وقت تقریباً ۳۳-۳۴ سالش بود و بعداً در تهران معروف شد، آیت الله آفاسید کاظم عصار بود که من دیده بودم. ایشان خودش نقل می کرد، یعنی از زبان خود ایشان، در تهران رده اول عالمان تهران بود و واقعاً حقش بود که در نجف بماند، قم برود و مرجع تقلید رده اول شیعه شود، اما تهران ماند و نرفت. به ایشان گفتند: شما یکبار پای درس آقا جمال اصفهانی نجفی بیا و آقا شیخ جمال را از اسفار ملاصدرا امتحانش کن که سخت ترین کتاب فلسفه و حکمت است، این نمی تواند جواب بدهد و آبرویش می رود. به یکی هم گفتند: تو هم بیا و یکی دوتا سؤال فقهی از او بکن، ولی سؤال خیلی سخت. برادران! مرحوم عصار در نقل این داستان، دوسه بار هق هق گریه کرد، دوسه بار!

گفت: کتاب اسفار ملاصدرا را که الآن هشت جلد است، آن جای خیلی سختش را برداشتم و در درس بردم، منتظر بودم که حاج آقا جمال اصفهانی در درس فقه، اشاره ای به یک مسئله فلسفه بکند که به اصطلاح میج او را بگیریم، اتفاقاً آن روز یک اشاره کرد و من کتاب زیر عبايم بود، گفتم: آقا سؤال! گفت: بپرس! من سخت ترین سؤال علم فلسفه را کردم. به من گفت: آقای عصار، کتاب اسفار را از زیر عبايت دریاور و استخاره ای باز کن؛ نه یک جای معین را، استخاره ای! گفت: من کتاب را در آوردم و استخاره ای باز کردم.





گفت: اول صفحه را بخوان! گفت: کلمه اول صفحه را خواندم، تا ته را خواند. گفت: آمده‌ای که من را امتحان کنی و ببینی من می‌فهمم یا نه؟ آن یکی هم یک سؤال فقهی کرد، جوابش را داد و گفت: تو هم آمده‌ای من را امتحان کنی؟ من علمم برای خودم نیست! اولاً تمام این کتاب‌های درسی از صفحه اول تا آخر حفظ من است. تمام اسفار را من حفظ هستم، تمام شرایع را من حفظ هستم، نمی‌خواهد من را امتحان کنید! من علمم برای امیرالمؤمنین علیه السلام است و برای خودم نیست. من در نجف مجتهد جامع‌الشرائط شدم، پدرم از اصفهان چندتا از مریدهایش را به نجف فرستاد تا من را به اصفهان برگردانند. من آماده بودم برگردم و یکی دو روز دیگر اصفهان بروم که حصیه گرفتم، آن وقت‌ها هم طب قوی نبود، بیهوش شدم و به قول امروزی‌ها در کما رفتیم. چهل شبانه‌روز در بستر افتاده بودم و نمی‌توانستم حرف بزنم. دکترهای نجف خیلی زحمت کشیدند، این قدر که توانستند من را راه بیندازند. وقتی من از بیماری بلند شدم، دیگر آثاری از بیماری نماند، دیدم هرچه در این سی سال درس خوانده‌ام، همه از بین رفته، بی‌سواد بی‌سواد، هیچ چیزی بلد نیستم! بلند شدم و حرم امیرالمؤمنین علیه السلام آمدم و گفتم: آقای من، مولای من، کلید حل مشکلات! من سی سال در محضر شما درس خواندم که این علم را بردارم و به اصفهان ببرم تا مردم را سیراب بکنم. من که حتی اندازه یک طلبه یک‌روزه هم چیزی نمانده اصلاً! خیلی گریه کردم، کنار ضریح امیرالمؤمنین علیه السلام چرتم برد. امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم، یک قاشق عسل در دهانم گذاشتند و فرمودند: جمال بخور! من وقتی از حال درآمدم، آن قاشق عسل را که خوردم، دیدم تمام کتاب‌های درسی حوزه علمیه در ذهنم است. نمی‌خواهد من را امتحان کنی، نمی‌خواهد سراغ من بیایید، بلند شوید و سراغ امیرالمؤمنین علیه السلام بروید، به من چه کار دارید؟ پاکی، آدم را تا محضر امیرالمؤمنین علیه السلام می‌برد، پاکی باعث می‌شود امیرالمؤمنین علیه السلام یک قاشق عسل به آدم بدهد، پاکی باعث می‌شود آن عسل، همه علوم حوزه در ذهن آدم بشود. این است آیه شریفه: **﴿لِيُطَهِّرَكُورَ وَ لِيُتَبِّرَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ لَعَلَّكَ تَشْكُرُونَ﴾**.





جلسہ ہشتم

مراتب طہارت



## عبادت واقعی یا امجاد

شنیدن سخن درباره حقایق الهیه از کسانی که راه خدا را طی کردند، سالک الی الله بودند، به حقیقت عبد پروردگار بودند، مطمئن‌ترین سخن است. رسول خدا ﷺ درباره این گونه افراد - چنان که شیخ بهائی در این کتاب بسیار پر نکته‌شان، کتاب "مخلاط" نقل می‌کند - می‌فرمایند: سخن اینان دقیقاً مانند باران است که اگر بر زمین ببارد، گندم می‌رویانند و اگر به دریا ببارد، در وجود صدف تبدیل به لؤلؤ و دُر می‌شود. تعبیر پیغمبر ﷺ از این گونه افراد با این کلمه است: «امجاد»، که مفردش «مجد» است؛ یعنی افرادی که از بزرگواری و کرامت برخوردار هستند و این بزرگواری و کرامتشان را هم از ناحیه بندگی خالص و ایمان یقینی به دست آورده‌اند.

### نگاه امجاد به طهارت

امثال این بزرگواران که به قول رسول خدا ﷺ امجاد هستند و به قول قرآن مجید، عبدالله واقعی هستند، نگاه بسیار پر ارزشی درباره مسئله طهارت دارند، می‌فرمایند: «الطَّهَارَةُ لَهَا أَرْبَعُ مَرَاتِبٍ»، این طهارتی که در قرآن مطرح است، در روایات مطرح است، در زبان انبیای الهی مطرح است، در سخنان اهل بیت مطرح است، چهار مرتبه و چهار منزل دارد:



۱. موعظة المؤمنین من إحياء علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.

## مراتب طهارت طبق دیدگاه امجاد

### مرتبه اول طهارت: طهارت ظاهری

«الْأُولَى تَطْهِيرُ الظَّاهِرِ عَنِ الْأَحْدَاثِ وَعَنِ الْأَخْبَاثِ وَالْفَضَالَاتِ»<sup>۱</sup>، یک مرتبه طهارت این است که انسان، خودش را از احداث، یعنی آنچه باعث باطل شدن وضوست، پاک نگاه بدارد؛ از مدفوع که دو طرف بدن را نجس می‌کند، همیشه این بدن را -که امانت پروردگار است- از آلودگی بول و غایت پاک نگاه بدارد و اهل این طهارت باشد. «والخبائث»، از آلودگی‌هایی که از بیرون به بدن می‌رسد، مثل خون، مثل رطوبت بدن سگ و خوک و هرچه که امثال اینهاست و خداوند متعال نجس می‌داند، پاک نگاه بدارد. «و الفضلات»، از آلودگی‌های خار و خس و خاشاک و اینهایی که به قول مردم، بدن آدم و لباس آدم را کثیف می‌کند، چرک‌ها پاک نگاه بدارد که این یک نوع طهارت است.

### قبولی طهارت فقط از مومنین

البته این نوع طهارت را خدا از مؤمن دوست دارد، ولی چون غیر مؤمن را دوست ندارد، طهارت او را هم دوست ندارد. انسانی که کافر است، مشرک است، منافق است، می‌داند در کلاس‌های ابتدایی هم یادمان داده‌اند که جزع یکی از دوازده تا نجاسات است. اینها را اگر با هفت دریا هم آب بکشند، پاک نمی‌شوند؛ چون خدا دوستشان ندارد، طهارتشان را هم دوست ندارد، چون دوستشان ندارد، کار خیرشان را هم دوست ندارد.

خداوند متعال از زمان حضرت آدم عليه السلام، از طریق کتاب‌هایش و انبیاء عليهم السلام اعلام کرده که من همه خوبی‌ها را عبادت، کارخیر، کار مستحب، خدمت مثبت را فقط از مؤمن قبول می‌کنم و این اعلام شده است. بین ما و خدا از طرف خدا این قرارداد بسته شده است؛ قرارداد را ما قبول کنیم، برده‌ایم و قرارداد را قبول نکنیم، باخته‌ایم. خداوند متعال هم اعلام کرده غیر از

۱. موعظة المؤمنین من إحياء علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.



این قرارداد را که من همه خوبی‌ها را از مؤمن قبول می‌کنم، قبول ندارم و همین قرارداد را قبول دارم. شما هم آزاد هستید، می‌خواهید پای این قرارداد را امضا کنید، امضا کنید و مؤمن بمانید و دارای عمل صالح باشید و اخلاص داشته باشید. من همه خوبی‌هایتان را قبول می‌کنم و یک امتیاز هم به شما می‌دهم و لغزش‌هایتان را هم می‌آمرزم؛ ولی از غیر مؤمن، نه قبول می‌کنم و نه لغزش‌هایش را می‌آمرزم. آن همی درهای فیوضات به رویش بسته است؛ ولی از مؤمن، هم قبول می‌کنم و هم لغزش‌هایی که گاهی برایش اتفاق می‌افتد، می‌بخشم و می‌آمرزم.

### منشا پاکی و طهارت

پس همین وضویی که شما برای نماز مغرب و عشا گرفتید، خدا دوست دارد و شما هم چون با وضو طهارت معنوی پیدا کردید، دوستان دارد. همین که بدنتان را همیشه از احداث اخبات و فضلات با آب، با غسل پاک نگه می‌دارید، دوستان دارد؛ چون آن طهارت را دوست دارد. از این جمله‌ی اول استفاده می‌شود که پروردگار از آلودگی نفرت دارد، لذا همین بزرگواران، همین‌هایی که عرض کردم پیغمبر ﷺ از آنها به امجاد تعبیر کرده، وقتی مطالبشان را اعلام کردند، در کنار همین مطلب اول طهارت ظاهر از قول رسول خدا ﷺ نوشتند، منشأ این پاکی برای مؤمن ایمانش است، چون پروردگار طهارت را دوست دارد و مؤمن به خاطر محبت خدا به طهارت، همیشه خودش را از نظر جسمی و بدنی پاک نگاه می‌دارد.

### رسول خدا ﷺ الگوی پاکیزگی

در مدینه یا مکه، هیچ‌کسی مانند رسول خدا ﷺ در لباس، در بدن، در صورت، در موی سر پاکیزه‌تر نبود. پول نبود، ولی با بی‌پولی در کمال طهارت و پاکیزگی زندگی می‌کردند و از خانه هم که می‌خواستند بیرون بیایند، صورت و سر و لباسشان را در آینه نگاه می‌کردند که



## حقیقت و مراتب طهارت

آشفتگی مو نداشته باشد، پیراهنشان درست پوشیده شده باشد، لباس مرتب باشد، هیچ وقت هم بدون زدن عطر خالص و پر بوی خوش بیرون نمی آمدند، هیچ وقت! یعنی نمی خواستند اگر کسی بغل دستشان می نشیند، بوی خوشی از حضرت استشمام نکند و دوست داشتند این هوایی که دور بدنشان است و پخش می شود و به شامهی دیگران می رسد، با عطر خوشبو باشد. پول نبود، اما پاکیزگی در اوج بود، تمیزی در اوج بود، «التَّطَافَةُ مِنَ الْإِيمَانِ».

### پیمان الهی با خداوند

حالا جالب این است که این آیه مربوط به مدیران مساجد است. آیه خطاب به ابراهیم و اسماعیل علیهم السلام، یک پیغمبر اولوالعزم و یک پیغمبر غیر اولوالعزم است: «عَهْدَنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ»<sup>۱</sup>، کلمهی عهد به معنای پیمان و قرارداد است، به معنی عهد است و با حرف «الی» که می آید، مثل همین آیه «عهدنا الی»، یا در سوره مبارکه یاسین «أَلَمْ نَعْهَدْ لِإِبْرَاهِيمَ»<sup>۲</sup> اینجا به معنی پیمان نیست. ما اگر به یک جوان درس خواندهی امروزی یا درس نخوانده بگوییم کار زشت نکن، گناه نکن، مگر نمی دانی خدا در قرآن می فرماید: «أَلَمْ نَعْهَدْ لِإِبْرَاهِيمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ»<sup>۳</sup>، من با شما پیمان بستم که دنباله روی شیطان نباشید، می گوید کجا با ما پیمان بسته است؟ من از این پیمان خبر ندارم، من کی خدا را ملاقات کردم؟ من کی دیدمش؟ کی با من حرف زده که پیمان با من بسته باشد؟ در این آیاتی که کلمهی عهد با «الی» آمده، به معنی سفارش است؛ لذا من در ترجمهی قرآن، تمام این دقایق ادبیات قرآن را رعایت کردم، یعنی به یک کلمه که از سوره مبارکه یاسین تا «مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ»<sup>۴</sup> می رسیدم، به ادبیات عرب مراجعه می کردم بینم این لغت که با

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. یس: ۶۰.

۳. یس: ۶۰.

۴. ناس: ۶.





«من» آمده، با «فی» آمده، با «الی» آمده، چه معنایی می‌دهد. شاید بعضی از طلبه‌های درس خوانده به ترجمه‌ی من ایراد بگیرند، علتش این است که یادشان رفته است؛ اگر آنهایی را که خوانده‌اند، مراجعه کنند، به ادبیاتی که خوانده‌اند، می‌بینند این ترجمه کاملاً صحیح است و اشتباه نیست. «عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ»، اینجا لغت عهد که با «الی» آمده، به چه معناست؟ به این معناست که ما به ابراهیم پیغمبر اولوالعزم و اسماعیل علیه السلام، این ریشه‌ی عظیم معنویتی که شاخ و برگش شد پیغمبر علیه السلام و حضرت صدیقه علیها السلام و ائمه طاهرین علیهم السلام شد، به این دوتا پیغمبر سفارش کرد، چه چیزی؟ ﴿أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ﴾ گفتیم حالا که این بیت را ساختید، از حالا تا قیامت طواف کننده دارد، معتکف دارد، رکوع کننده دارد، سجده کننده دارد، این خانه را دائم پاکیزه نگاه بدارید. یک خانه‌ای نباشد که پرده‌اش ده کیلو چرک روی آن باشد، دیوارهایش گرد و غبار رویش نشسته و آلوده باشد که طواف کننده و عاکف و راکع و ساجد متنفر شوند. براساس این آیه، مسجدها را همیشه باید پاکیزه نگه داشت، یعنی حداقل سالی یکبار باید کل فرش‌هایش را شست؛ چون همه‌جور آدم روی فرش‌ها با همه‌جور جوراب، با همه‌جور آلودگی‌ها می‌آید و می‌رود و این برای مسلمان‌ها ضرر دارد. در و دیوارهایش را همیشه باید پاکیزه نگه داشت، نه سالی یکبار که الآن تمیز کردن مساجد نزدیک ماه رمضان در ایران رسم شده، همیشه باید شیشه‌هایش، درهایش، پنجره‌هایش و دیوارهایش را تمیز نگه دارند و صوت و نورش را مهندسی در این زمان باید قرار بدهند که نور، نمازگزار را اذیت نکند و صوت، اعصاب مردم را خرد نکند؛ چراکه قرآن مجید دستور می‌دهد: ﴿وَاعْصُصْ مِنْ صَوْتِكَ﴾<sup>۱</sup>، آرام حرف بزنید، آهسته حرف بزنید، اینکه پیچ بلندگو را تا آخر بچرخانند و گوینده هم هرچه نیرو دارد یا مداح هرچه قدرت دارد، در گلویش بیاید، این مورد نفرت پروردگار است.

۱. بقره: ۱۲۵.

۲. لقمان: ۱۹.

## رعایت ترتیل در قرائت قرآن و ادعیه

من در احوالات رسول خدا ﷺ که می‌دیدم، برایم خیلی جالب بود. از جوانی هم همین روایت به من درس داد که در منبر شمرده و آرام حرف بزنم. شما مستحق نیستید ما سرتان داد بکشیم، برای چه سرتان داد بکشیم؟ شما محترمید، با کرامتید، ما باید در حرف زدن با شما ادب را رعایت کنیم، یک رشته ادب هم این است که آرام و شمرده حرف بزنیم و به قول قرآن، ترتیلی. به پیغمبر ﷺ می‌گوید: می‌خواهی قرآن من را بخوانی، ﴿رَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِلاً﴾ پشت هم‌اندازی نکن! گاهی دیده‌اید شب‌های جمعه، همین مستمعان مساجد، حتی وقتی منبری نیامده که این خلاف خواسته‌ی پیغمبر ﷺ است، یک جزوه‌ی دعا کمیل برمی‌دارند و کل دعا کمیل را هشت دقیقه، ده دقیقه می‌خوانند.

## ادب و شرایط قرائت دعای کمیل

امیرالمؤمنین ﷺ چنین دعایی به عمرش نخوانده، کمیل می‌گوید: امیرالمؤمنین ﷺ اولین باری که من دیدم دعا خواند، این در یک کتاب مهمی در کتابخانه‌ی آستان قدس است. آنجا کتاب‌های قدیمی خیلی مهمی هست! کمیل می‌گوید: من اولین باری که این دعا را دیدم، حالا علی ﷺ که اولین بارش نبود که می‌خواند، من اولین بار بود که داشتم می‌دیدم و شروع می‌خواست بکند، در تاریکی مطلق، هیچ‌کس او را نمی‌دید و کسی هم نبود. معمولاً کمیل را ما به سبک امیرالمؤمنین ﷺ بخوایم بخوانیم، باید در مسجد یا در حسینیه بیاییم، بلندگو در خانه که از هر طرف سی تا خانه را متفر کند، آن دیگر دعا نیست و آن معصیت است. حالا مسجد بلندگوی داخل که بیرون هم مزاحم کسی نیست، با خاموش کردن چراغ‌ها، امیرالمؤمنین ﷺ صبر کردند تا شب به نیمه رسید، مثلاً الآن یازده‌ونیم به سجده رفت و تا آخر دعا که نزدیک دیگر نماز شب و اذان صبح بود، این دعا را شمرده‌شمرده خواند و خاک‌های زیر صورتش از گریه گِل شد، این کمیل؛ اما اینکه حالا من شب جمعه گوشه‌ی



مسجد بیایم، واعظ هم جان کنده، رفته مطلب گیر آورده و آیه حفظ کرده، روایت حفظ کرده، گاهی هم روبروی منبر، یا قرآن باز کنم بخوانم یا دعای کمیل، آن هم ده دقیقه، آنکه دعا نشد! دعا یعنی اتصال فقیر به غنی، این جزوه و ده دقیقه خواندن چه اتصالی بین من و بین غنی ذات ایجاد می کند؟ این دعا کلی حال می خواهد، کلی در سرزدن می خواهد، کلی ناله کشیدن از قلب می خواهد، کلی گریه می خواهد، کلی عذرخواهی می خواهد، یک جزوه می چاپ شده دعا به خدا ارائه کردن، اینکه کمیل نشد.

### آداب حفظ و نگهداری مساجد

بلندگوی مساجد، نور مساجد، شکل ساختمان مساجد، تمیزی مساجد، پاکیزگی فرش ها و حتی روشن کردن عود، پاشیدن عطر گلاب قبل از آمدن مردم، اینها جزئی ﴿أَنْ طَهَّرَ آيَاتِي لِطَائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ﴾ است، و از همه بالاتر باید دستشویی های مساجد از نظر کاشی کاری، از نظر کاسه ای که در آنجا می گذارند، برای پیرمردها چهارتایش را فرنگی تمیز گذاشتن و اینکه هر روز یک نفر مأمور شود که برای خدا، حالا اگر برای خدا حاضر نشد، بگوید آقا شما یک ساعت به نماز ظهر؛ به نماز شب مانده، اینجا بیا و اینجا را قشنگ شلنگ بگیر، جارو بکش، دوا بریز، ما روزی چهل تومان، پنجاه تومان به تو می دهیم. باید این کار را کرد که مردم از نظر بهداشتی در امان باشند؛ یعنی باید دستشویی های مساجد، تمیزترین ساختمان و آب و کاسه و شستوشو و دوپاشی را داشته باشد. ثواب هم دارد، اگر کسی این کار را بکند.

من یک ماه در سال پنجاه مکه بودم، آن وقت از این دستشویی فرنگی ها نبود، هتل آن چنانی هم نبود، یک ساختمان هایی بود که دستشویی هایش را تختهی ضخیم می گذاشتند یا دوتا آجر می گذاشتند و خیلی دستشویی های ناجوری بود. من در ساختمان، قبل از اینکه حاجی ها بیدار شوند، لوله کشی هم نبود و آفتابه بود، بلند می شدم و با آفتابه، آن چندتا دستشویی طبقه خودمان را آن قدر می شستم و تمیز می کردم، هیچ کس هم نفهمید در سفری که

## حقیقت و مراتب طهارت

بودم، تا بعداً دیگر آن هتل‌ها درست شد و دستشویی‌های تمیز درست شد. این هم یک عبادتی است، هر کار خیری عبادت است، هر کار خوبی عبادت است، هر کاری!

### مرحله دوم طهارت: طهارت باطنی

این یک طهارت است که سالکان راه و آنهایی که جاده را رفتند و به قول خداوند ﴿وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۱</sup> هم متذکر حقایق هستند، هم عقل خیلی صالحی دارند، اینها دارند برای ما می‌گویند و متذکرهای اولوالالبابی دارند مراتب طهارت را می‌شمارند: «الْأُولَى تَطْهِيرُ الظَّاهِرِ عَنِ الْأَحْدَاثِ وَعَنِ الْأَخْبَاثِ وَالْفَضَّلَاتِ<sup>۲</sup>» و اما دوم، «الثَّانِي» این چقدر مهم است، چقدر مهم است! «تَطْهِيرِ الْبَاطِنِ»، ظاهر را که درست کردم، شست‌وشو دادم، خانه‌ام را هم پاکیزه نگه داشتیم، مسجدم را هم پاکیزه نگه داشتیم، شهرم را هم که پاکیزه نگه داشتم، حالا طهارت دوم را باید به کار بگیریم.

### مرحله اول و دوم طهارت باطنی: مذمومه و ممقوته

«تَطْهِيرُ الْقَلْبِ عَنِ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ وَالرَّذَائِلِ الْمَمْقُوتَةِ<sup>۳</sup>»، اولی‌اش مذمومه و دومی‌اش ممقوته<sup>۴</sup> است. باطن از ضمائم و آلودگی‌های اخلاقی پاک کردن ضمائم اخلاقی چیست که در باطن آتشش روشن می‌شود و این قدر درون را دود می‌گیرد و تاریک می‌کند که انسان را از فیوضات الهیه محروم می‌کند؟ اینها را من از قرآن بخواهم برایتان بشمرم، طول می‌کشد و نمونه برایتان می‌گویم؛ اما شما اگر بتوانید یک کتابی مرحوم فیض به نام حقایق دارد و جدید هم چاپ شده، اصلش عربی بوده و از دوستان من در مشهد ترجمه کرده است. یک‌خرده سنگین‌تر از این کتاب، معراج السعادة مرحوم ملا احمد نراقی است که

۱. بقره: ۲۶۹.

۲. موعظة المؤمنین من إحياء علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.

۳. همان.

۴. مبعوض.



ترجمه‌ی جامع‌السعادات پدرش است و کتاب بسیار باارزشی است. آنجا اخلاق‌های بد را از قرآن و از زبان پیغمبر و اهل بیت علیهم‌السلام بیان کرده است. مثل حرص که من به حق خودم در رزق خدا قانع نباشم، از مرز حلال رد شوم و به جاده‌ی حرام بزنم و بگویم داداشم دو سه ساله میلیاردر شده، من هم باید بشوم! حالا که از راه حلال نمی‌شود، از آن طرفی بزنیم. آن کار حرص است، یعنی آن که نباید به‌دست بیاورم، بروم به‌دست بیاورم.

### بهشتی که حضرت آدم علیه‌السلام در آن ساکن بودند

این آیه را عنایت کنید: ﴿وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾، آدم، این باغ آباد مال تو و زنت، همه چیز هم دارد، همه چیز! «جنة» در آیه به معنی یک باغ آباد است که امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: در مناطق بسیار خوش آب‌وهوای شام بوده است. بهشت آدم در دنیا این بود و این بهشت آخرت نبود. بهشت آخرت ﴿لَا مَقْطُوعَةٍ وَلَا مَمْنُوعَةٍ﴾ است و هر کس را ببرند، دیگر بیرونش نمی‌کنند و به او «اخرج» نمی‌گویند. این بهشتی که آدم رفت، با بهشت قیامت چندتا فرق دارد و معلوم است که بهشت قیامت نبوده، ولی یک باغ بسیار آباد است. ﴿قُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ﴾، این باغ در اختیار تو و همسرت است.

### بخل عامل راندن حضرت آدم و حوا از بهشت

«كَلًّا» از کل است و کل یعنی بخل، «كَلًّا» یعنی دوتایی‌تان، ﴿كَلًّا مِنْهَا رَعَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا﴾، از هر درختی، از هر میوه‌ای، از هر چشمه‌ای، از هر گیاه خوردنی، هر چه که هست بخورید و از هر کجایش می‌خواهید، ﴿وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ﴾، این یک‌دانه درخت به شما

۱. بقره: ۳۵.

۲. واقعه: ۳۳.

۳. بقره: ۳۵.

۴. بقره: ۳۵.

۵. بقره: ۳۵.

## حقیقت و مراتب طهارت

ممنوع است. «و لا تاكلا»، اگر از این همه درختی که به شما حلال کردم، از این همه میوه، از این همه رویدنی‌ها رد شوید، از این مرز بیایید بیرون بیایید، سراغ این درخت بیایید، ﴿فَتَكُونُوا مِنَ الظَّالِمِينَ﴾، هر دوی تان ظالم می‌شوید! ظلم به خودتان است و نه ظلم به کسی، آن وقت که کسی نبود. آن وقت کسی غیر از این زن و مرد نبود که اینها ظالم به کس دیگر بشوند و ظلم به خود بود.

### لطیفه در مورد حضرت آدم و حوا

یک لطیفه یکی از دوستان می‌گفت: آدم رفت بیرون کار داشت، وقتی کارش تمام شد و برگشت، در زد، حوا گفت: کیست؟ گفت غیر از من و تو کسی در این دنیا نیست، باز کن! خودم هستم. کیست یعنی چه؟

### معنای حرص و بخل

حرص یعنی از مرزبندی‌های پروردگار خارج شدن و این اخلاق مذمومه است. بخل، دلم می‌خواست دوتا آیه راجع به بخل برایتان بخوانم، اما دهی فجر است و نمی‌خواهم غصه‌دارتان بکنم. فقط یک روایت که مرحوم ملامهدی نراقی پدر ملااحمد نقل می‌کند، آن را می‌خوانم.

### روایت در مورد جهنمی شدن حاجی به واسطه بخل

پیغمبر ﷺ داشتند طواف می‌کردند، طواف واجب که دیدند مردی چفت در خانهی خدا را گرفته و دارد می‌گوید: خدایا به حرمت این کعبه حاجت من را بده! رسول خدا ﷺ در حال طواف ایستادند و روی شانهی این مرد دست زدند و فرمودند: چرا خدا را به حرمت کعبه قسم می‌دهی؟ به قسمی بالاتر قسم بده! گفت: بالاتر از کعبه چیست؟ فرمودند: اگر مؤمنی، خدا را به حق خودت قسم بده، دعایت مستجاب می‌شود. به پیغمبر ﷺ گفت: یا رسول الله



من وضعم بد نیست، ولی این طوری ام که پول به کسی نمی‌دهم؛ نه به قوم و خویش، نه به فقیر، نه به مستحق. رسول خدا ﷺ طواف را ادامه دادند و فرمودند: «الْبُخْلُ شَجَرَةٌ تَنْبُتُ فِي النَّارِ»، آن حاجی جهنمی است! بخل این یکی اش است که آدم را جهنمی می‌کند.

### بدیهای دیگر که در مرحله دوم طهارت باید از آن پاک شد

حالا کینه، نفاق، شرک، حسد، چیزهای دیگر در مرتبهی دوم طهارت، «تَطْهِيرُ الْقَلْبِ عَنِ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ وَالرَّذَائِلِ الْمَمْنُوتَةِ»<sup>۲</sup> از پستی‌هایی و رذالت‌هایی که مورد نفرت خداست، از آنها هم باید پاک شویم تا بتوانیم دیده بر آن پاک بیندازیم.

### مرحله سوم طهارت: طهارت قلب از غیر توحید

طهارت سوم، طهارت قلب از هر چه غیر توحید است،

### مرحله چهارم طهارت: مخصوص انبیاء ﷺ

و طهارت چهارم، «تَطْهِيرُ السَّرِّ عَمَّا سِوَى اللَّهِ تَعَالَى وَهُوَ طَهَارَةُ الْأَنْبِيَاءِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ - وَالصَّدِيقِينَ»<sup>۳</sup>، آن طهارت سوم باید به توحید تام منتهی شود که حالا این خیلی توضیح دارد. طهارت چهارم هم که می‌گویند کار ما نیست و فقط کار انبیا و صدیقین است. خوش به حال آنهایی که خودشان را مورد عنایت خدا قرار دادند و خدا دستشان را گرفت، توفیق به آنها داد و ایثار به مطلوب برای آنها داشت.

۱. کنز العمال: ج ۶ ص ۳۹۱ ح ۱۶۲۰۷.

۲. موعظة المؤمنین من إحياء علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.

۳. موعظة المؤمنین من إحياء علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.





جلسہ نم

مراصل طہارت



# رابطه قلب سلیم و مراحل طهارت

بعد از بیان خلاصه‌ای از گفتار جلسه گذشته، دو قطعه بسیار مهم را یکی از سوره مبارکه مریم و یکی هم از قول وجود مبارک امام دوازدهم علیه السلام به نقل کتاب کم‌نظیر "غایة المرام" می‌پردازم که هشت جلد است. سالکان الی‌الله، تصفیه شده‌ها و آنهایی که در این دنیا کوچیدند تا بنا به آیات سوره مبارکه شعرا قلب سلیم پیدا کنند، یعنی قلب خالی از هر آلودگی مربوط به قلب. قلبی که در قیامت به فرمودهی پروردگار، خدا خریدارش است: ﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ \* إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup> اینها برای تربیت مردم، برای رشد مردم، برای کمال مردم که یکی از آنها هم من هستم.

## مراحل طهارت

### مرحله اول: پاک‌ی بدن از آلودگی‌های ظاهری

فرمودند: طهارت پاک‌ی چهار مرتبه دارد: «الأولى تطهير الظاهر عن الأحداث وعن الأخبات والفضلات<sup>۲</sup>»، پاک کردن بدن از آلودگی‌هایی که مربوط به خود بدن است و در همه رساله‌ها بیان شده که سه آلودگی برای بدن انسان است. تمام فقها این سه آلودگی را بیان کردند و

۱. شعراء: ۸۸ و ۸۹.

۲. موعظة المؤمنین من إحيای علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الکتب العلمیة، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.



## حقیقت و مراتب طهارت

اگر نجاست این سه آلودگی بول و غائط و منی در بدن باشد یا در لباس باشد، نماز باطل است، طواف باطل است؛ اگر طواف باطل شود، کل حج باطل است و آن وقت انسان از حج که برگردد، زن به او حرام است! نه به این معنی که عقدش می‌بُرد، عقد نمی‌بُرد، ولی دیگر همسر او شرایط قبل از گذشته را با او ندارد و بر او حرام است. تماس با آن زن که زن شرعی هم هست و در عقدش است، حرام است. اگر سال بعد برود یا اگر نشد نایب بفرستد، حج پاک انجام بدهد که حرام بودن زن برطرف شود. با این آلودگی نمی‌شود به پیشگاه پروردگار رفت، نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند.

## آب عامل طهارت و گاهی در مرحله اول

﴿يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ بِهٖ﴾، من آب را برای پاک شدن شما نازل کردم، البته این یک نفع آب است. نفع معنوی حالا همهی منافع آب را که در یک آیه بیان نکرده و در آیات متعددی منافع باران و آب بیان شده و این یکی‌اش است که برای شما طهارت می‌آورد. ذات آب، خلقت آب به‌گونه‌ای است که نجاسات را از بدن و لباس‌های شما برطرف می‌کند.

## وضو عاملی دیگر برای طهارت

بعد که وضو می‌گیرید و لایق وضو می‌شوید، خود وضو هم طهارت است که اگر این بحث تمام نشود و در دهه شهادت دوم قصد دارم در یک مجلس دیگر ادامه دهم که تمام هم نمی‌شود، اگر یک‌وقت دیگر خدمتتان رسیدم و خدا لطف کرد، درباره وضو - که طهارت است - برایتان بحث می‌کنم که این وضو طهارت اهل شریعت است.

## تفاوت وضوی افراد اهل شریعت با وضوی افراد عادی

وضویی طهارت اهل طریقت است، یعنی راهروان به‌سوی قرب است و یک وضو هم طهارت اهل حقیقت است که آدم از غیر خدا دست و رو و چشم و گوش و زبان را بشوید و یک گوشی پیدا کند که فقط صدای خدا را بشنود؛ حالا نه مثل موسی عَلَيْهِ السَّلَام، صدای خدا قرآن



است که اگر گوش پاک باشد، می‌شنود و شنیدنش هم شنیدن قبول است و وقتی چشم را از غیر خدا شست، خدایین می‌شود؛ نه اینکه ذات خدا را ببیند، بلکه همانی که امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده که من هم هنوز بعد از پنجاه سال کتاب خواندن و حدیث خواندن نفهمیده‌ام! «مَا رَأَيْتُ شَيْئًا»، این گفتار امیرالمؤمنین علیه السلام است. چیزی را در این عالم ندیدم، «إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ»، مگر اینکه خدا را پیش از آن دیدم، با او دیدم و بعد از او هم دارم خدا را می‌بینم. کاری به اشیا ندارم، هیچ چیز نیست که برای علی علیه السلام دلبری کند. اشیا عالم برای من آینه است و در این آینه، قبل از آینه او را می‌بینم، با آینه او را می‌بینم و بعد از آینه هم او را می‌بینم؛ این وضوی اهل حقیقت است. فارسی فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام را فکر می‌کنم بتوانم با یک رباعی از باباطاهر برسانم.

به دریا بنگرم دریا تو بینم

«دریا خودش چیزی نیست که من را در دیدن نسبت به خودش معطلم کند، دریا چی چی است؟ دریا که نبوده و چهارروز دیگر هم نخواهد بود، آن که به وجود آورد و آن را نگه می‌دارد و بعد خالی‌اش می‌کند و بی‌آبش می‌کند، تویی.»

به دریا بنگرم دریا تو بینم      به صحرا بنگرم صحرا تو بینم  
به صحرا و به دریا و در و دشت      نشان از قامت رعنا تو بینم

این همانی است که به یک زبان دیگر حافظ می‌فرماید، حالا نیست و نمی‌دانم اینکه حافظ گفته، خودش این بوده است! ما هشت قرن با حافظ فاصله داریم و نیست تا از او بپرسیم اینکه شما فرمودید، در خودت بوده است یا نه، از قول عاشقان الهی نقل می‌کنی؟

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار      چه کنم حرف دگر یاد نداده است یار

این همانی است که قرآن به پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: «قُلِ اللَّهُ مُدْرِكُهَا» فقط خدا و بقیه را رها کن، چون نبودند، نمی‌مانند و نخواهند ماند. آن که از بین رفتنی و خاموش شدنی است، دل به

۱. علم الیقین فیض کاشانی، ج ۱، ص ۹۹.

۲. همان.

۳. انعام: ۹۱.

## حقیقت و مراتب طهارت

آن نبند، نمی‌ماند که نبوده است. اگر یک جوانی دختری را برایش پیدا کنند که در کشور زیباتر از او نباشد و عقدش کند و بعد از دو روز هم این دختر از دنیا برود که در زیبایی تک بوده، این جوان حاضر است این مرده را نگه دارد؟ نه حاضر نیست نگه دارد، حاضر است زودتر به بهشت‌زرها ببرند و دفنش کنند، ورم نکند و متلاشی نشود تا کل محل را بوی تعفن بگیرد. ﴿قُلِ اللَّهُ تَزَوَّجَهُمْ﴾ بعد زن و بچه‌ها و مغازه‌ها و پولت و کسبت را دوست داشته باش، ولی این دوستی را زیرمجموعه‌ی محبت خدا قرار بده، ﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾.

نیست بر لوح دلم جز الف قامت یار چه کنم حرف دگر یاد نداده است یار  
یا سعدی می‌گوید:

نقش کردم رخ زیبای تو بر خانه دل خانه ویران شد و آن نقش به دیوار بماند

## وضو داستان حضور است

این وضوی اهل حقیقت است که فکر و چشم و زبان و گوش را از تعلقات دین خدا شستند که خودش یک نوع آلودگی است و آن‌گونه که امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند، خدا را می‌بینند: «قَبْلَهُ وَ بَعْدَهُ وَ مَعَهُ»<sup>۱</sup>. خود وضو داستانی دارد، شما روایات امام ششم علیه السلام، روایات حضرت باقر علیه السلام، روایات حضرت رضا علیه السلام را درباره‌ی وضو ببینید، بهشتان می‌برد که وضو این یک مقدار خیس کردن صورت و دست و روی سر و روی دو پا نیست، بلکه این وضو داستان حضور با طهارت به پیشگاه مقدس پروردگار است، داستان حضور است! من وقتی شیر آب را باز می‌کنم، امام صادق علیه السلام به ما یاد داده آب را که روی صورتت می‌ریزی، بگو خدایا من پوستم را خیس نمی‌کنم، من دارم چشمم را از نامحرم می‌شورم، من دارم زبانم را از هر نوع گفته‌ی خلاف می‌شورم، من دارم گوشم را از هزینه‌کردن در برابر صدای شیطانی می‌شورم؛ وقتی دستت را

۱. انعام: ۹۱.

۲. بقره: ۱۶۵.

۳. علم الیقین فیض کاشانی، ج ۱، ص ۹۹.



می شوری، خدایا دستم را از هر حرامی و از هر گناهی دارم می شورم؛ وقتی مسح می کنی، خدایا فکرم را از هر آلودگی می شورم، پا را که مسح می کنی، خدایا پایم را مهر می کنم تا جایی نروم که رضای تو نیست و این وضوست. چند نفر این طور وضو می گیرند؟

### مرحله دوم طهارت: طهارت جوارح بدن از گناه

«الْأُولَى تَطْهِيرُ الظَّاهِرِ عَنِ الْأَخْذَاتِ وَعَنِ الْأَخْبَاتِ وَالْفَضَلَاتِ الثَّانِيَةُ: تَطْهِيرُ الْجَوَارِحِ»<sup>۱</sup>، پاک کردن هفت عضو رئیسه بدن، چشم، گوش، زبان، شکم، دست، شهوت، «عَنِ الْجَرَائِمِ وَالْآثَامِ»<sup>۲</sup>، از هر جرم و از هر گناه کبیره‌ای و این طهارت دوم.

### داستانی از طهارت جوارح

در کتاب‌ها نوشته‌اند و من دیدم که یک خانم جوانی، یک انسان جوانی را دعوت به گناه کرد، جوان گفت: معطل جواب من نشو، من حاضر نیستم! گفت: همسر داری؟ گفت: نه! گفت: فشار غریزه‌ی جنسی نداری؟ گفت: دارم! گفت: من که پول از تو نمی‌خواهم، من به تو علاقه پیدا کردم و می‌خواهم خودم را مجانی در اختیار تو بگذارم. گفت: نمی‌خواهم! گفت: چرا نمی‌خواهی؟ گفت: قد بدن تو خانم چقدر است، یعنی از دو متر که بیشتر نیست؟ گفت: نه! گفت: عرض بدنت چقدر است، از چهل-پنجاه سانت که بیشتر نیست؟ گفت: نه! گفت: من اگر بیایم و ارتباط با این یک‌مترونیم قد و چهل سانت عرض پیدا کنم، بیایم و به این بدن اتصال پیدا کنم، می‌دانی چه چیزی از دستم می‌رود؟ همان که خدا در قرآن فرموده: «وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ»<sup>۳</sup> بهشتی برایتان به پهنای کل آسمان‌ها و زمین قرار دادم. زن، مگر من دیوانه‌ام که چنین جایی را از دست بدهم و بیایم یک قد یک‌مترونیمی و چهل سانت پهنا را برای خودم بردارم!

۱. موعظة المؤمنین من إحيای علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الكتب العلمية، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.

۲. همان.

۳. آل عمران: ۱۳۳.

## پاکی از بدترین گناهان در مرحله دوم

پاک کردن اعضای رئیسه بدن، چشم، گوش، زبان، شکم، دست، غریزه جنسی، قدم از جرم‌ها و از گناهان کبیره اینها بدترین نجاسات است در زندگی بدترین نجاسات است.

## روایت اهل البیت علیهم‌السلام از بهشت و جهنم

در روایاتمان است، فکر کنم در جلد دوم اصول کافی است. اولاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: بهشت هشت تایش در سطح صاف است که پهنایش از کل آسمان‌ها و زمین مطابق پهنای آسمان‌ها و زمین است؛ اما جهنم نه، ساختمان هفت طبقه است و روی هم است، آخرین طبقه‌اش اسفل‌السافلین است؛ یعنی در که آخرین طبقه‌اش، اسفل‌السافلین ندارد و اینها به همدیگر هم راه دارد. عذاب‌های وحشتناکی در این جهنم است، وحشتناک! پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک‌وقتی یک مقدار از عذاب جهنم را بیان کردند، سلمان از بین جمعیت با گریه ناله زد و گفت: ای کاش! خدا من را نیافریده بود که نمی‌شنیدم، نه اینکه ببینم. در روایاتمان دارد یک گروهی در این هفت طبقه هستند (یک گروه و دوتا هم نه!) که بوی عفونت گناشان در جهنم پخش می‌شود! خوب عنایت کنید که این هفت طبقه، تمام عذاب‌ها را دارد، کامل دارد! یک بوی تعفنی از بدن یک گروه گنهکار پخش می‌شود که تمام عذاب‌شده‌های در این هفت طبقه می‌گویند: خدایا ما به عذابت راضی شدیم، این بو را از داخل جهنم جمع کن. این بوی گناه است، این تعفن گناه است، این بوی معصیت است. این طهارت دوم.

## مرحله سوم طهارت: طهارت از رذائل

طهارت سوم، «تَطْهِيرُ الْقَلْبِ عَنِ الْأَخْلَاقِ الْمَذْمُومَةِ وَالرَّذَائِلِ الْمُنْقُوتَةِ» که این را قبلاً توضیح بیشتری دادم.

۱. موعظة المؤمنین من إحيای علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الکتب العلمیة، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.





## مرحله چهارم طهارت: طهارت از غیر خدا

طهارت چهارم هم طهارت آن سرّ وجود انسان از «عَمَّا سِوَى اللَّهِ» است که مرحوم فیض کاشانی در این طهارت چهارم فرمودند: این طهارت ویژه انبیا و صدیقین است و معلوم نیست دست ما به آنجا - طهارت سرّ از ما سوی الله - برسد. یک دورنمایی از این طهارت سرّ را برایتان می‌گویم: شما دوتا شمشیر را الآن در نظر بگیرید، دوتا شمشیر و هر دو شمشیر را دست دوتا مؤمن بدهید. فرض کنید یک مؤمن حضرت حمزه رضی الله عنه سیدالشهداست و یک مؤمن هم مصعب بن عمیر، یک مؤمن حبیب بن مظاهر، یک مؤمن یاران بدر، شمشیر را دست یک مؤمن واقعی ببینید و همین شمشیر را با همین ساخت دست امیرالمؤمنین رضی الله عنه ۳۳ ساله ببینید. دارید نگاه می‌کنید، هر دو یعنی علی و حمزه رضی الله عنه، یا علی رضی الله عنه و مصعب بن عمیر، یا علی رضی الله عنه با یکی از اصحاب بدر در یک جبهه‌اند و یک جور حمله می‌کنند، یک جور دست بالا می‌برند، یک جور شمشیر را پایین می‌آورند، یک جور دشمن را از پا درمی‌آورند، از نظر فیزیکی که عمل بین این دوتا فرقی ندارد و یک جور است؛ اما از نظر باطن، سرّ امیرالمؤمنین رضی الله عنه این است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ضَرْبَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ»، یک ضربه علی رضی الله عنه در روز خندق از عبادت کل جن و انس عالم بالاتر است. عیار خلوص این شمشیرزدن چقدر است؟ عیارش این است: «تَطْهِيرُ السَّرِّ عَمَّا سِوَى اللَّهِ<sup>۲</sup>»، خیلی حرف است! این طهارت است.

## فلسه غیبت کبری

و اما آن قطعه‌ای که در کتاب "غایة المرام" است. این هم خیلی قطعه‌ی عجیبی است و آدم قلبش با قطعه می‌سوزد. ابراهیم بن مهزیار وقتی بعد از بیست سال خدمت امام عصر رضی الله عنه

۱. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۱ - ۲، ح ۱.

۲. موعظة المؤمنین من إحيای علوم، محمد جمال الدین بن محمد سعید بن قاسم الحلاق القاسمی دار الکتب

العلمیة، سنة النشر: ۱۴۱۵ هـ - ق، ص ۲۰.

رسید، گفت: یا بن رسول الله ﷺ، چرا دیده نمی شوی؟ تو که در دنیایی، تو که امام زنده‌ای، چرا دیده نمی شوی؟ فرمودند: دوست ندارم دیده شوم! گفت: آقا چرا؟ فرمودند: با کدام چشم بخواهند من را ببینند؟ گروه شیعه که می خواهد من را ببیند، سه عیب بزرگ پیدا کرده، برای چه من را ببیند؟

### عیبهای شیعیان که مانع ظهور است

#### ۱. جمع آوری اموال

یک عیبش این است «كَثْرَتُمُ الْأَمْوَالِ»<sup>۱</sup> شما در جمع کردن ثروت افتاده‌اید و همه دنبال جمع کردن ثروت هستید که حساب‌های پولتان بالاتر برود. من برای چه بنشینم پولکی‌ها بیایند من را ببینند، با کدام چشم؟ مردمی که اخلاق قارون را پیدا کرده‌اند! این یک عیب، این ناپاکی است! دنبال جمع کردن ثروت رفتن و هزینه نکردن و خرج نکردن ناپاکی است.

#### ۲. دسته دسته شدن در بین شیعیان

دوم، «و تَجَبَّرْتُمْ عَلَىٰ ضَعْفَائِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۲</sup>، شما که سردمداران جامعه‌اید، به ابن مهزیار خطاب کردند: شماها با این همه دار و دسته ساختن، با این همه گروه‌گرایی، با این همه تبلیغات، با این همه مجلات، با این همه روزنامه‌ها، با این همه تکه تکه شدن‌هایتان، تمام ضعیفان شیعه را سرگردان کرده‌اید و دیگر نمی فهمند حق با کیست! «و تَجَبَّرْتُمْ عَلَىٰ ضَعْفَائِ الْمُؤْمِنِينَ»<sup>۳</sup>، شما شیعیان ضعیف ما را سرگردان کرده‌اید و نمی دانند کدام طرف بروند! راستی درست می گوید؟ چپی درست می گوید؟ شمالی درست می گوید؟ جنوبی درست می گوید؟ این آقا درست می گوید؟ آن آقا درست می گوید؟ در متحیر شدنشان است که مرجعیت را رها می کنند، رهبریت را رها می کنند! در سرگردان شدنشان است که اصلاً گاهی دین را رها می کنند. شما بد عمل کرده‌اید! آلوده عمل کرده‌اید!

۱. دلایل الإمامه، ص ۵۴۲.

۲. همان.

۳. همان.



### ۳. قطع رحم

و سوم، «قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ»<sup>۱</sup>، تمام رشته‌های محبت بین همدیگر را بریده‌اید. عروس با مادرشوهر، داماد با مادرزن، این محل با آن محل بد است، این شهر با آن شهر بد است، این مدیر با این اداری بد است، این اداری با این مدیر بد است، این آخوند با این مردم بد است، این مردم با این آخوند بد است، خواهرها و برادرها با هم بد هستند. «قَطَعْتُمُ الرَّحِمَ الَّذِي بَيْنَكُمْ»<sup>۲</sup>، رشته‌های محبت را بریده‌اید، برای چه دیده شوم؟ دوست ندارم با این چشم‌ها من را ببینید و این آلودگی است.

### طهارت معنوی حضرت مریم علیها السلام

و اما سوره مبارکه مریم: «وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ»<sup>۳</sup> اینان «اللَّهُ اصْطَفَاكِ» یعنی چه؟ یعنی مریم علیها السلام تو بین مردم فلسطین به دنیا آمدی. ۹۹ درصد این مردم زمان تو حیوان و عوضی و بدکار هستند. همه به همان حال اولیة نطفه‌ای که در رحم مادر بودند، ماندند و آلوده‌اند. من تو را از بین این‌همه زن و مرد برای خودم سوا کردم، جدا کردم، انتخاب کردم و تو ممتازی! «و طهرک»، و زمینه طهارت معنوی به تو دادم، «و اصطفاک»، بعد از این طهارت معنوی، دیگر انتخاب کردم، «عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ»<sup>۴</sup> که با این طهارت یک موجود برتر از تمام زنان جهانیان زمان خودت شوی. حافظ می‌گوید: شست‌وشویی کن و آن‌گه به خرابات خرام

### گریه بر مصائب امام حسن علیه السلام پاک‌کننده‌ای بینظیر

ما چطوری شست‌وشو کنیم؟ یکی از آب‌هایی که در پاک‌کردن انسان به شما بگویم نمونه ندارد، یعنی آب هیچ بارانی، آب هیچ چشمه‌ای، آب هیچ دریایی، آب هیچ رودخانه‌ای من

۱. دلائل الإمامه، ص ۵۴۲.

۲. همان.

۳. آل عمران: ۴۲.

۴. آل عمران: ۴۲.



## حقیقت و مراتب طهارت

این مسئله را تجربه دارم که مثل این آب در پاک کردن نمونه ندارد اصلاً و آن گریه بر حضرت ابی‌عبدالله‌الحسین علیه‌السلام است. آبش را هم خدا پیش خودمان گذاشته و ریشه این آب هم قلب است. قلب هم قلب مؤمن است. جالب است که اسم مؤمن در تمام روایات گریه بُرده شده است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام هر وقت ابی‌عبدالله علیه‌السلام را می‌دیدند، می‌فرمودند: «یا عبرت کل مؤمن»، حسین من! تو سبب ریختن اشک مؤمنی و این پاک می‌کند، گناهان گذشته را پاک می‌کند، رحمت خدا را نازل می‌کند، شفاعت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه علیهم‌السلام را به‌دنبال دارد. این یک گریه و این یک آب. آب دیگر هم گریه برای پروردگار در همین مناجات‌های ماه رمضان، دعای ابوحمزه، دعای عرفه، دعای کمیل است که این آب هم در پاکسازی بسیار مؤثر است.



جلسہ دہم

آثار طہارت



## مقدمه

طهارت و پاکی در هر کجای خلقت و عالم آفرینش - چه در دایره تکوین و چه در دایره تشریح و اختیار - تجلی داشته باشد، آثار فراوانی خواهد داشت. این مطلب بسیار مهم را ابتدائاً از چند آیه قرآن کریم برایتان عرض می‌کنم و البته به یک مصداقش اشاره می‌کنم؛ چون دست ما که به همه عالم، به همه هستی، به همه انسان‌ها که افق طلوع طهارت هستند و بوده‌اند، نمی‌رسد؛

اما آب دریا را هم اگر نتوان کشید به قدر تشنگی باید چشید

یک نمونه که برای ما روشن شود بقیه عالم هستی و انسان‌ها که جایگاه جلوه طهارت اند، برایمان ثابت می‌شود.

### خصوصیت عارفین (جلوه گران طهارت)

چند آیه را من می‌خوانم که جلسه و باطن ما و فکر ما و گوش ما نورانی تر شود. قرآن مجید نور است و من باید افقی باشم که این نور از من طلوع کند. یک گروهی هستند و بوده‌اند که امیرالمؤمنین علیه السلام از آنها در دعای کمیل به عارفین تعبیر می‌کند. در زیارت حضرت رضا علیه السلام هم یک دعا هست، دعای کم‌نمونه‌ای است و فکر کنم بیشتر زائران حضرت رضا از این دعا بی‌خبر باشند. دعا در مفاتیح است، بالای صفحه نوشته شده دعای بعد از زیارت حضرت رضا علیه السلام. من پنجاه سال است با این دعاهای اهل بیت علیهم السلام سروکار



## حقیقت و مراتب طهارت

دارم و نمونه این دعا را کم دیده‌ام! بسیار دعای پُرمایه و پر حال و یک متن الهی و ملکوتی کم‌نظیری دارد. آنجا هم به این طائفه اشاره شده است: «یا معروف العارفين».

### معنای عارف در مکتب اهل‌البیت علیهم‌السلام

منظور از عارف در فرهنگ اهل‌بیت علیهم‌السلام، درویش و تربیت‌شده خانقاه و پیر طریقت کَشکول به دست و اهل ذکر و ورد نیست؛ بلکه عارف به کسی می‌گویند که قرآن کریم را با قلبش، درحالی که قلب را به اوج طهارت رسانده، لمس کند و اعماق حقایق دعاها را مثل کمیل و ابوحمز و عرفه سیدالشهدا علیهم‌السلام را با عقلش درک کرده باشد و قلبش به چیزی تعلق نداشته باشد که او را در این عالم به اسارت بکشد، چیزی که حرکتش را متوقف کند و از آنهایی باشد که حافظ می‌فرماید:

غلام همت آنم که زیر چرخ کیود ز هرچه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است

### عارفین و مطلع الفجر

من زیاد با نوشته‌های این گروه سروکار دارم و این جمله مال این گروه است، می‌گویند: پروردگار در هر کره‌ای از این کرات عالم، یک «مطلع‌الفجر» دارد.

### معنای اصطلاحی مطلع

مطلع به معنای محل طلوع و اسم مکان است. یک نقطه‌ای که سپیده خودش را از آنجا نشان می‌دهد، مثلاً مطلع‌الفجر کره زمین ما، مشرق است و سپیده صبح از آنجا طلوع می‌کند و از مغرب هم غروب می‌کند.

### مطلع الفجر از نشانه‌های حکمت الهی

خورشید وقتی برود، نیمکره تاریک می‌شود و وقتی طلوع کند، یک روشنایی الهی، طبیعی و ملکوتی نصف کره زمین را در آغوش بگیرد و این روشنایی روز را قرآن می‌گوید: از نشانه‌های قدرت، حکمت، رحمت، اراده و عدالت پروردگار است.





## فلسفه وجودی مطلع الفجر

اگر این طلوع نبود، یعنی زمین مطلع الفجری نداشت! همین الآن تمام دریاها تا کف یخ بود و هیچ گیاهی در کره زمین پیدا نمی‌شد، کمتر معدنی در زمین یافت می‌شد، یک موجود زنده در کل کره زمین به اندازه مورچه پیدا نمی‌شد؛ یعنی اگر کسی بخواهد منافع روز و طلوع خورشید را به دست بیاورد، نمی‌تواند و امکان ندارد. در این زمینه هم من یادداشت‌های زیادی دارم؛ درباره روز، درباره خاک، درباره آب، درباره گیاهان، درباره ابر، درباره باد و در این ۱۳۰ جلد کتابی که تا حالا نوشته‌ام و در تفسیر قرآنم که حدود بیست جلد است، به تناسب این گونه آیات، بحث‌های بسیار مهم طبیعی، علمی و عرفانی آورده‌ام و از کتاب‌های نوشته شده در شرق و در غرب هم استفاده کرده‌ام. علت استفاده کردنم هم این است که قرآن می‌گوید: ﴿فَسْئَلُ بِهِ خَبِيرًا﴾، مسائلتان را از آگاه به این مسائل پرسید. خیلی از دانشمندان شرق و غرب، گرچه مسلمان نیستند و بعضی‌هایشان هم هستند، در این زمینه‌ها آدم‌های کارکشته‌ای هستند. همین یک کلمه را عنایت کنید! اگر مطلع الفجر نبود، هیچ آثاری از حیات و منافع حیات در کره زمین پیدا نمی‌شد، زمین بود و یخبندان خالی، همین!

## انواع مطلع الفجر

خدا چندتا مطلع الفجر دارد؟ شما باید بفرمایید خدا چندتا کره دارد، چندتا کره دارد؟ اولاً جهان علم می‌گوید حساب کرات در اختیار یک نفر نیست، به هیچ وجه! بعضی توده‌های آسمانی که حتی با چشم غیر مسلح دیده می‌شود، بالای صد میلیارد ستاره دارد و از این توده‌های عظیم هم تا حالا خیلی کشف شده است. یکبار اعلام شد که از این توده‌های عظیم تا حالا دویست میلیون کشف شده و هر کدامش چند صد میلیارد ستاره دارد. هنوز هم در حال کشف شدن است و طبق یک آیه قرآن، بشر در این زمینه همیشه عقب می‌ماند و



## حقیقت و مراتب طهارت

این آیه از عجایب آیات قرآن است. آیه هم در مکه نازل شده که مکه‌ای‌ها یک‌دانه ستاره می‌شناختند؛ یک‌دانه ستاره شعرا! مردم مکه از آسمان خبر نداشتند، بی‌سواد بودند، مردم غارتگری بودند، مردم زشتکاری بودند، مردم کافری بودند، مردم بت‌پرستی بودند. آن وقت این آیه نازل شد که ما آسمان‌ها را با قدرت خودمان پدید آورده‌ایم. کی؟ چندمیلیاردسال پیش. این را الان می‌دانیم عمر زمین با تحقیقات علمی که روی زمین شده، ۴ میلیارد و ۵۰۰ میلیون سال است. تازه این یک ستاره خیلی جوانی است که تازه به‌وجود آمده. می‌گوید: ما تمام عالم بالا را با قدرتمان خلق کردیم. این قطعه بعد آیه را دقت کنید! از نظر ادبی من معنی می‌کنم: ﴿وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾، دائم تا قیامت برپا شود، درحال گسترش دادن آسمان‌ها هستیم. همیشه بشر از ادب عقب است. الان می‌گوید که دویست میلیون، چهارصد میلیون، الان می‌گوید صدمیلیارد ستاره، فردا می‌گوید دویست میلیارد! ولی پروردگار می‌گوید: من درحال گسترش دادن هستم، هیچ‌وقت به عدد نمی‌رسد! این است که در یک آیه دیگر می‌گوید: خیلی سینه تان را به‌عنوان عالم سپر نکنید، ﴿أُوتِيْتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾، از زمان آدم علیه السلام تا قیامت، علمی که به کل شما می‌دهم، یک‌ذره است و چیزی نیست. یک ذره است!

## روایت در مورد ابواب علم

یک روایتی امام‌باقر علیه السلام دارند، واقعاً چقدر باید خدا را شکر کنیم که ما شیعه ایم؟! امام‌باقر علیه السلام می‌فرمایند: از زمان آدم تا لحظه طلوع دوازدهمی ما که کی است و هیچ‌کس نمی‌داند، فقط «الف» علم برای بشر آشکار می‌شود و از «ب» تا «ی» مانده است! این هزاران کتابخانه و دانشگاه‌ها و میلیون‌ها کتاب و کتاب‌های تحقیقاتی، حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «الف» علم است، امام دوازدهم علیه السلام که می‌آید، از «ب» تا «ی» علم را برای مردم آشکار می‌کند، یک‌نفر چقدر علم دارد! اینها پیشوایان ما هستند.

۱. ذاریات: ۴۷.

۲. اسراء: ۸۵.



## علم واقعی نزد اهل البیت علیهم السلام نه غیر

پیشوایان دیگران، نه اینکه یک ذره علم دارند، علم ندارند! آن سه نفری که بعد از مرگ پیغمبر صلی الله علیه و آله، شاه شدند، اینها اهل مکه هستند، مکه مدرسه نداشت، مکه خواننده نداشت، مکه نویسنده نداشت، اینها اصلاً بلد نبودند بنویسند و هیچ چیز را بلند نبودند بخوانند. در هفتاد تا مسئله عمومی و نه مسائل سزّی، این را خود اهل تسنن نوشتند و من هر هفتادتا را دیدم! در هفتادتا مسئله عمومی، فقهی و اجتماعی، آن دومی از جواب دادن به کل عاجز شد! مثلاً یک خانمی آمده مسئله پرسیده، بلد نبوده است. گاهی امیرالمؤمنین علیه السلام در جلسه بوده که این آقا بلد نبوده، جواب بدهد یا اشتباه جواب داده و امیرالمؤمنین علیه السلام پاسخ درستش را داده است؛ گاهی هم نبوده و مانده، گفته بروید علی علیه السلام را بیاورید! هفتادبار اهل تسنن جابه جا در کتاب‌هایشان نوشته‌اند که ایشان وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام جواب مطلب را داده، با صدای بلند گفته «لَوْ لَا عَلِيٌّ»، اگر علی نبود، «لَهْلَكَ عُمَرُ»، آبرو برای ما نمی‌ماند، چون بلد نبودند! اما امام شما، هم «الف» علم پیش اوست و هم از «ب» تا «ی» پیش اوست. این پیشوای شماست!

## نبودن مطلع الفجر برابر با نیستی و عدم

این یک کلمه را عنایت بفرمایید و برای همیشه در ذهنتان نگه دارید! اگر این ستارگان و کره زمین، مطلع الفجر نداشت که نور طلوع کند، فجر طلوع کند، کل کرات عالم یخ زده بود؛ یعنی عالم هستی غیر از یخ هیچ چیزی نداشت. حالا این عارفان چه می‌گویند؟ بارک‌الله!

۱. منابع شیعی: کلینی، الکافی، ۱۴۰۷ق، ج ۷، ص ۴۲۴؛ صدوق، من لایحضره الفقیه، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۵ و ۳۶؛ طوسی، تهذیب الاحکام، ۱۴۰۷ق، ج ۶، ص ۳۰۶ و ج ۱۰، ص ۵۰؛ مفید، الاختصاص، ۱۴۱۳ق، ص ۱۱۱ و ۱۴۹.

۲. منابع اهل تسنن: ابن قتیبہ دینوری، تأویل مختلف الحدیث، ۱۴۰۶ق، ص ۱۵۲؛ خوارزمی، مناقب، مؤسسه نشر اسلامی، ص ۸۱؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۱۱۰۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ۱۴۰۴ق، ج ۱، ص ۱۴۱ و ۱۴۱۸ و ج ۱۲، ص ۱۷۹ و ۲۰۵؛ ماوردی، الحاوی الکبیر، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، ص ۱۱۵ و ج ۱۳، ص ۲۱۳؛ طبری، ذخائر العقبی، ۱۴۲۸ق، ج ۱، ص ۳۹۴؛ حموی جونی، فرائد السمطین، مؤسسه محمودی، ج ۱، ص ۳۳۷، ۳۴۹-۳۵۱.



## حقیقت و مراتب طهارت

گاهی باید بارک‌الله گفت، مثل کار امروز شما ملت ایران. راهپیمایی امسال بارک‌الله دارد، هزارتا بارک‌الله دارد؛ چون در این ۳۶ سال یا ۳۸ سال سابقه نداشته است. خارجی‌ها هم گفتند که سابقه نداشته؛ آنها هم که اهل کتمان هستند، مجبور شدند اظهار کنند!

### بارزش‌ترین مطلع الفجر: وجود انسان

این حرف بارک‌الله دارد که عارفان الهی می‌گویند: در بین میلیاردها مطلع‌الفجر، یعنی آن نقطه‌ای که نور طلوع می‌کند که در قرآن هم مطلع‌الفجر آمده و در سوره مبارکه قدر است: ﴿تَنْزِيلُ الْمَلَائِكَةِ وَالنُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ ﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾<sup>۱</sup> می‌گویند: در میلیاردها مطلع‌الفجر (من دارم غصه می‌خورم که این حرف را می‌زنم و دارم در خودم می‌جوشم و ناراحتم)، هیچ مطلع‌الفجری بارزش تر، بالاتر، مفیدتر و پر آثارت‌تر از وجود انسان نیست.

### انسان مطلع‌الفجر قرآن

انسان مطلع‌الفجر خورشید نیست، ما که کره زمین نیستیم، خاک نیستیم، موجود زنده ایم. انسان مطلع‌الفجر قرآن است، یعنی خورشید طلوع‌کننده از مطلع‌الفجر وجود انسان، کتاب خداست. ﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْقُرْآنَ مُبِينًا﴾، روی این حساب، این چندتا آیه را راجع به پاکی می‌خوانم که نور از ما در دل ما، در فکر ما، در قلب ما، در روح ما و در سر ما طلوع کند. به خدا قسم! بدون قرآن، یک مرد و یک زن در این عالم، نه اینکه نور ندارد و غرق در ظلمت است، غصه می‌خورم که در این هفت‌میلیارد جمعیت زمین، مطلع‌الفجر قرآن انگشت شمارند! در هفت میلیارد، فکر نمی‌کنم صد میلیون مطلع‌الفجر خورشید وحی باشند! قرآن مجید اکثریت را که از آنها حرف می‌زند، می‌گوید: ﴿أَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ﴾<sup>۲</sup> ﴿أَكْثَرُهُمْ لَا

۱. قدر: ۴.

۲. قدر: ۵.

۳. نساء: ۱۷۴.

۴. آل عمران: ۱۱۰.



يَعْمُونَ<sup>۱</sup> ﴿۱﴾ أَكْثَرُهُمْ لَا يَشْكُرُونَ<sup>۲</sup> ﴿۲﴾ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ<sup>۳</sup> ﴿۳﴾ خیلی کم هستند آنهایی که مطلع الفجر خورشید ملکوت قرآن مجید هستند. حالا ما یک مقدار مطلع الفجر هستیم، اما چه مقدار! نه گوینده می‌داند و نه کس دیگر؛ خودمان هر کدام می‌دانیم که قرآن چه مقدارش در ما طلوع دارد، آن ارزیابی‌اش را باید با اعمال و اخلاقمان بکنیم که ما در عمل صالح و در اخلاق حسنه چه وضعی داریم، همین مقدار مطلع الفجریم و بیشتر نه!

توضیح یکی از بطون آیه شریفه (وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ)

﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ<sup>۴</sup>﴾ چه آیه فوق‌العاده‌ای! ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ<sup>۵</sup>﴾ سرزمین پاک، کلمه طیب دارد! ﴿يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ<sup>۶</sup>﴾ زمین رویدنی‌اش را فقط زیر نظر من، اراده من، خواست من، توفیق من می‌رویاند و خودش گرچه پاک است، اما آن قدرت لازم را برای رویدن رویدنی این‌گونه ندارد و پای من در کار است، دید من، اراده من، خواست من، رحمت من، حکمت من و عدالت من در کار است. حالا چرا این اوصاف من در کار است؟ چون زمین پاک است و علت جلب رحمت من، اذن من، لطف من، احسان من هم پاکی محل است. ﴿وَ الْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ<sup>۷</sup>﴾ این زمین پاک، ﴿وَ الَّذِي خَبَثَ<sup>۸</sup>﴾ اما زمین آلوده، زمین آشغال، زمین نم‌کزار، زمین شوره‌زار، زمین اسیدی، ﴿لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا<sup>۹</sup>﴾ گیاه بی‌ریشه بی‌میوه به درد نخور از آن رویده می‌شود که با وزیدن یک‌ذره باد هم گیاه جلوی

۱. أنعام: ۳۷.

۲. یونس: ۶۰.

۳. بقره: ۱۰۰.

۴. أعراف: ۵۸.

۵. أعراف: ۵۸.

۶. أعراف: ۵۸.

۷. أعراف: ۵۸.

۸. أعراف: ۵۸.

۹. أعراف: ۵۸.

## حقیقت و مراتب طهارت

باد می‌افتد و می‌رود، می‌رود، می‌رود، می‌رود تا گم می‌شود و در یک مزرعه می‌افتد، در یک دره می‌افتد، بعد هم می‌پوسد و نابود می‌شود؛ اما «بلد پاک»، آن را که می‌رویاند، چون خدا در کنارش است، ماندگار است.

### منصه ظهور بلد پاک

این زمین پاک کجاست؟ آیات قرآن مجید به قول خود قرآن تأویل دارد و این مسئله حرف ندارد: ﴿مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾، آیات باطن عجیبی دارد! این زمین پاک، ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ﴾، یکی‌اش یک خانم پاک است، یکی‌اش هم یک مرد پاک است. این زمین پاک.

### حضرت خدیجه رضی الله عنها بلد پاک

اما خانم پاک! پیغمبر صلی الله علیه و آله به خانه آمد، رنگ و روی خدیجه رضی الله عنها را که دید، دید خدیجه رضی الله عنها در آستانه از دنیا رفتن است، زهرا رضی الله عنها هم پنج‌سالش بود، کنار بستر خدیجه رضی الله عنها روی یک‌دانه گلیم کهنه نشست. یک بستر از لیف خرما! خانمی که به پول زمان خودش، بیست‌میلیون دینار ثروتش بوده است. اینکه شنیده‌اید، عالم اهل سنت می‌گوید که همه را به پای نبوت و توحید ریخت و حالا یک اتاق کاهگلی و یک رختخواب از لیف خرما و بیمار در این بستر است. هیچ چیز هم نمانده و حتی کفن هم ندارد و می‌داند که پیغمبر صلی الله علیه و آله هم پول کفن ندارد! دارد از دنیا می‌رود، اشکش ریخت. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند: خدیجه رضی الله عنها چرا گریه می‌کنی؟ نه از روزگار گذشته‌اش گفت و نه از آن بیست‌میلیون دینار ثروتش گفت و نه از آن خانه‌های آبادش گفت و نه از آن کاروان‌های تجارته‌اش که هیچ‌کدامش هم نبود! چرا گریه می‌کنی؟ زمین پاک این است! گفت: گریه می‌کنم که در لحظه مرگم، نمی‌دانم آیا خدا از من راضی است یا نه؟ چون نمی‌دانم، دارم گریه می‌کنم. پول‌ها چه؟ زمین پاک به

۱. آل عمران: ۷.

۲. أعراف: ۵۸.



پول کاری ندارد! خانه‌ها چه؟ زمین پاک به خانه کاری ندارد! زمین پاک، ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾، به عنایت و توفیق و رحمت الهی وصل است. تا گفت نمی‌دانم خدا از من راضی است یا نه، جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه و آله خدا می‌فرماید که سلام من را به خدیجه علیها السلام برسان. یک زن به کجا رسیده؟! «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ»، و به خدیجه علیها السلام بگو که من کمال رضایت را از تو دارم. گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله من راحت شدم. حالا یک خواسته هم از شما دارم. فرمودند: چه؟ گفت: بعد از مرگ من، من را در عباي خودت کفن کن! چه شب‌هایی که با این عبا چه عبادت‌هایی کردی، چه گریه‌هایی کردی! فرمودند: خدیجه‌جان، عباي من هم کفن تو! هیچ چیز دیگری نگفت و ازدنیا رفت؛ البته قبل از اینکه از دنیا برود، پیغمبر صلی الله علیه و آله بچه پنج‌ساله‌اش را خانه ابوطالب رضی الله عنه برد، مراسم دفن و کفن که تمام شد، زهرا علیها السلام را بغل کرد و به خانه برگرداند. پنج‌سالش بود، تا وارد حیاط شد، مادرش را صدا زد و دید جواب نمی‌دهد، به بابایش گفت: مادرم کجاست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله آدرس مادرش را دادند: فاطمه‌جان، مادرت با ملکوتیان عالم دارد زندگی می‌کند، با ملکوتیان عالم! این یک زمین پاک! یک زمین پاک هم پیغمبر صلی الله علیه و آله است. این دوتا زمین پاک، «وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ»، که کنار هم قرار گرفتند، ﴿يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾، با دید خدا، رحمت خدا، توفیق خدا، اذن خدا، از این دوتا زمین پاک، درخت پاکی به نام فاطمه زهرا علیها السلام رویید.

### حضرت زهرا علیها السلام، درخت پاک و فرزندان شاخه‌های آن

حالا آیه بعد را ببینید! آیه بعد، درخت پاک است. آیه در سوره مبارکه ابراهیم است. به‌به از این آیه! ﴿صَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ﴾ درخت پاک صدیقه کبری علیها السلام، «اصلها ثابت»، ریشه درخت وجود زهرا علیها السلام ثابت است، چون ریشه در توحید تام است، ﴿وَفِرْعَافِي

۱. أعراف: ۵۸.

۲. أعراف: ۵۸.

۳. ابراهیم: ۲۴.

## حقیقت و مراتب طهارت

السما<sup>۱</sup> شاخ و برگ این درخت هم تمام عالم را پر کرده است! یک شاخه شش ماهه این درخت، علی اصغر<sup>۲</sup> است که پارسال ۵۶ کشور دنیا برای او روز شیرخواری گرفتند. ﴿و فرعها فی السماء<sup>۳</sup>﴾! یک شاخه این درخت، ابی عبدالله<sup>۴</sup> است که جهان را پر کرده، یک شاخه که جا نیست! چون جا نیست، یک روز اربعین ۲۲ میلیون نفر می روند که به این شاخه متصل شوند و خودشان را به این شاخه زمین پاک بچسبانند. ﴿يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِأَذْنِ رَبِّهِ<sup>۵</sup>﴾ ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ<sup>۶</sup>﴾ این درخت زمستان ندارد، پاییز ندارد، این درخت دائم میوه می دهد، ﴿تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ<sup>۷</sup>﴾ این هم یک رابطه شان: «الطيبات لطيبين»، در تمام مکه، یک دانه زن لیاقت ازدواج با پیغمبر<sup>۸</sup> را نداشت، چون پاکی خدیجه<sup>۹</sup> را نداشت. داستان طهارت با این ده شب تمام نشد و پرونده طهارت در قرآن و در آیات قرآن، پرونده بسیار گسترده ای است.

گر بماندیم زنده بردوزیم      جامه ای که از فراق چاک شده  
ور نمائیم، عذر ما بپذیر      ای بسا آرزو که خاک شده!<sup>۱۰</sup>

۱. ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

۲. ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

۳. أعراف: ۵۸.

۴. ابراهیم: ۲۴ و ۲۵.

۵. ابراهیم: ۲۵.

۶. کشکول شیخ بهایی.

